



- الگوی حکمرانی اسلامی-حکمی از منظر فارابی، امامین انقلاب اسلامی و شهید آیت الله سید ابراهیم رئیسی (ره) / نیمانوروزی
- لیسانس های اجباری در پرتو نظریه سوءاستفاده از حق اختراع: مطالعه تطبیقی ایران و آمریکا / مرتضی سعیدقادری و امین میرزمانی
- بررسی فقهی و حقوقی نگهداری حیوانات در آپارتمان با رویکردی تطبیقی به قوانین سایر کشورها / ابوالفضل عرب زاده
- جستاری بر تفاوت و تشابه معاونت در جرایم زنا و لواط نسبت به جرم موجب حد قoadی و اداره یا برپایی مراکز فساد یا فحشاء در قانون مجازات اسلامی / محمد رضا شکردایی و مجید متین راسخ
- بررسی و ارزیابی عوامل موثر در تکرار جرم و راهکارهای پیشگیری از تکرار جرم در ایران / مجید میرزائی و چناب مبین رضائی
- صلاحیت رسیدگی دادگاه صلح بر جرایم اطفال و نوجوانان / امیرحسین فتحی و امیرحسین طالبی
- تاثیر بیماریهای مسری خطرناک والدین بر سرپرستی و حضانت کودکان / اظهر درویشی



اطلاعات نشریه

نام اثر: فصلنامه قضانامه (وابسته به دانشگاه علوم قضایی - انجمن علمی دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری)

شماره نشر: هفتم (زمستان) به همراه ویژه نامه بزرگداشت شهید آیت الله دکتر سید ابراهیم رئیسی (ره)

مدیرمسئول: هادی دیده بان

سر دبیر: نیما نوروزی

مسئول و مدیر اجرایی: امین میرزمانی

هیئت تحریریه:

۱. آقای حسین شهبازی ۲. خانم اطهر درویشی ۳. خانم زهرا ایمانی ۴. آقای محمد سحرابی ۵. آقای امین

میرزمانی ۶. آقای امین احمدی ۷. خانم افسانه حاجیلو ۸. خانم سمانه فخرالدین

طراح و ویراستار: عرفان موسی زاده و امیرحسین شعاع

پل ارتباطی:



t.me/anjoman_ujs



judicialsciencejournal@gmail.com



دانشگاه علوم قضایی تهران



بسم الله الرحمن الرحيم
انا لله وانا اليه راجعون

با اندوه و تأسف فراوان خبر تلخ درگذشتِ شهادتِ گونه‌ی عالم مجاهد، رئیس جمهور مردمی و با کفایت و پرتلاش، خادم‌الرضا علیه السلام جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید لبراهیم رئیسی و همراهان گرامی ایشان رضوان الله علیهم را دریافت کردم. این حادثه‌ی ناگوار در اثنای یک تلاش خدمت‌رسانی اتفاق افتاد؛ همه‌ی مدت مسئولیت این انسان بزرگوار و فداکار چه در دوران کوتاه ریاست جمهوری و چه پیش از آن، یکسره به تلاش بی‌وقفه در خدمت به مردم و به کشور و به اسلام سپری شد. رئیسی عزیز خستگی نمیشناخت. در این حادثه‌ی تلخ، ملت ایران، خدمتگزار صمیمی و مخلص و با ارزشی را از دست داد. برای او صلاح و رضایت مردم که حاکی از رضایت الهی است بر همه چیز ترجیح داشت، از این رو آزردهیاش از ناسپاسی و طعن برخی بدخواهان، مانع تلاش شبانه‌روزی برای پیشرفت و اصلاح امور نمیشد[...].

سیدعلی خامنه‌ای

۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

به نام خدا سخن سردبیر

«وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (سوره مبارکه یونس، آیه ۶۵)

در این شماره هفتم از نشریه قضانامه، ویژه‌نامه‌ای به یاد شهدای والامقام، به‌ویژه شهید رئیسی، اختصاص داده‌ایم. شهید رئیسی نماد ایثار، فداکاری و دیانت در دوران خدمت خود بود و با تأسیس برنامه‌هایی برای حمایت از محرومان، نقش مهمی در تقویت همبستگی ملی و دینی ایفا کرد. او در کنار تلاش‌هایش برای توسعه علمی، فرهنگی و اجتماعی، همواره برای ایجاد بسترهای رشد جوانان و زنان کشور نیز فعالیت‌های چشمگیری داشت. در دوران ریاست ایشان بر قوه قضائیه، شهید رئیسی با مبارزه مستمر علیه فساد و ایجاد شفافیت، اقدامات مؤثری در راستای اصلاحات قضائی و تقویت اعتماد عمومی به دستگاه قضائی کشور انجام داد. ایشان به معنی واقعی کلام، نشان داد که در بستر نظام مقدس اسلامی عدالت «با کسی تعارف ندارد».

یاد و خاطره شهید رئیسی همیشه در دل‌های مردمان آزاد زنده است و راه ایشان به‌عنوان الگوی تلاش و فداکاری در تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی و انسانیت متعالی مطالعه خواهد شد و قطعاً توسط دردمندان بعد از او ره‌رو فراوان خواهد یافت. این ویژه‌نامه تنها بخشی از خدمات ایشان را به تصویر می‌کشد و امیدواریم که درک بیشتر از شخصیت این شهید بزرگوار، مسیر پیشرفت و خدمت به مردم را روشن‌تر سازد. باشد که همه ما با الگوگیری از ایشان در مسیر خدمت به ایران عزیز گام برداریم.

نیما نوروزی، سردبیر نشریه قضانامه



فهرست مقالات

نامه مقام معظم رهبری

سخن سردبیر

- الگوی حکمرانی اسلامی-حکمی از منظر فارابی، امامین انقلاب اسلامی و شهید آیت الله سید ابراهیم رئیسی (ره) ۷۰
- لیسانس‌های اجباری در پرتو نظریه سوءاستفاده از حق اختراع: مطالعه تطبیقی ایران و آمریکا ۲۲
- بررسی فقهی و حقوقی نگهداری حیوانات در آپارتمان با رویکردی تطبیقی به قوانین سایر کشورها ۴۲
- جستاری بر تفاوت و تشابه معاونت در جرایم زنا و لواط نسبت به جرم موجب حد قoadی و اداره یا برپایی مراکز فساد یا فحشاء در قانون مجازات اسلامی ۶۲
- بررسی و ارزیابی عوامل موثر در تکرار جرم و راهکارهای پیشگیری از تکرار جرم در ایران ۶۸
- صلاحیت رسیدگی دادگاه صلح بر جرایم اطفال و نوجوانان ۹۴
- تاثیر بیماریهای مسری خطرناک والدین بر سرپرستی و حضانت کودکان ۱۰۷

الگوی حکمرانی اسلامی - حکمی از منظر فارابی، امامین انقلاب اسلامی و شهید آیت الله سید ابراهیم رئیسی (ره)

نیما نوروزی^{۲،۱}

چکیده. حکمرانی خوب به عنوان یکی از مفاهیم مهم در مدیریت و سیاست گذاری جوامع، در اندیشه های مختلف از جمله فلسفه اسلامی و ایرانی به ویژه در آثار فارابی، امامین انقلاب اسلامی و شهید رئیسی، مفهومی عمیق و متعالی دارد. این مقاله به بررسی الگوی حکمرانی خوب از منظر فارابی، امامین انقلاب اسلامی و شهید رئیسی می پردازد. فارابی حکمرانی را به عنوان فرآیند هدایت انسان ها به سوی سعادت و کمال در مدینه فاضله می داند. مقام معظم رهبری نیز بر اهمیت پیوند قدرت با اخلاق و خدمت به مردم تأکید دارند. شهید رئیسی نیز در سیره عملی خود به ویژه در عرصه های اجرایی و قضائی، رویکردی هدف محور، میدانی و غایت گرا را در حکمرانی دنبال کرده است. این مقاله با تحلیل اصول و ویژگی های حکمرانی خوب از منظر این سه اندیشمند، به ارائه الگویی مبتنی بر عدالت، اخلاق، مشارکت مردم و پیگیری مستمر در حکمرانی اسلامی می پردازد. این الگو بر خلاف نظریه های غربی که بیشتر بر مدیریت دنیوی تأکید دارند، بر مبانی معنوی و اخلاقی استوار است و می تواند راه گشای حکمرانی مؤثر در جوامع اسلامی باشد.

کلیدواژه ها: حکمرانی خوب، حکمرانی اسلامی، عدالت، مشارکت مردم، غایت گرایی، سیره عملی.

مقدمه

حکمرانی یکی از نیازهای اساسی و بدیهی جوامع بشری است که در تمام متون فکری و فلسفی، ابتدا بر ضرورت وجود حکمران تأکید شده و سپس به چگونگی و ابعاد آن پرداخته اند. به عبارت دیگر، بداهت و اولویت بر وجود حکمران و نحوه حکمرانی قرار دارد. در تحولات تاریخی بشر، به ویژه در سده های اخیر، تغییرات عظیمی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، به ویژه در حوزه فناوری به وقوع پیوسته است. این تحولات سبب شد تا نظریه های قدیمی حکمرانی که به طور عمده بر مدل های تک ساحتی و کارکردی حکمرانی تأکید داشتند، نتوانند به درستی پاسخگوی نیازهای جدید جوامع بشری باشند. در نتیجه، نیاز به رویکردی جدید در حوزه حکمرانی احساس شد.

این شرایط باعث شکل گیری نظریه حکمرانی خوب شد که به ویژه در چند دهه اخیر از سوی اندیشمندان، نهادها و سازمان های بین المللی مانند برنامه توسعه ملل متحد، بانک جهانی و اتحادیه اروپا مطرح گردید. این نظریه تلاش

^۱ نویسنده مسئول: گروه علوم قضایی، دانشکده حقوق و علوم قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران n.nima1376@gmail.com

^۲ پژوهشگر رسمی، سطوح عالی و خارج، حوزه علمیه قم، قم، ایران

می‌کند تا بر بهینه‌سازی کارکرد دولت‌ها و نهادهای مدنی، به‌ویژه در زمینه‌های توسعه، امنیت و آرامش پایدار، تأکید کند. در این راستا، نهادهای بین‌المللی به‌طور گسترده به توسعه ادبیات مربوط به حکمرانی خوب پرداخته و به توانمندسازی دولت‌ها و سازمان‌های مردم‌نهاد و همچنین بهینه‌سازی ساختار حکومتی توجه کرده‌اند.

با این حال، بحث در مورد حکمرانی خوب از سوی محققان غیرمسلمان، به‌ویژه در فضای جهانی‌سازی، موجب شکل‌گیری ادبیات متناقضی در ایران شده است. برخی از پژوهشگران ایرانی، همچون سید احمد طباطبایی، به این نکته اشاره کرده‌اند که مفاهیم موجود در اسناد بین‌المللی با مفاهیم اسلامی تناقض دارند. علاوه بر این، اندیشمندان دیگری مانند سید جواد طباطبایی، بر زوال و انحطاط فلسفه سیاسی در ایران پس از دوران بوعلی سینا تأکید دارند و معتقدند که اندیشه سیاسی در ایران به دلیل این انحطاط نمی‌تواند در زمینه حکمرانی خوب راهگشا باشد.

در برابر این دیدگاه‌ها، برخی دیگر از محققان معتقدند که باید برای پژوهش و یافتن مبانی حکمرانی خوب به منابع غربی و متون غیراسلامی مراجعه کرد، چرا که به باور آنها، فلسفه اسلامی-ایرانی نمی‌تواند پاسخگوی مفاهیم نوین حکمرانی باشد. این مسئله موجب شده که در فضای فکری ایران، به ویژه در دوران پس از اسلام، همچنان نسبت به اندیشه‌های اسلامی و ایرانی در زمینه حکمرانی بدبینی وجود داشته باشد.

یافته‌های این تحقیق، با هدف شکستن این دیدگاه‌ها و نشان دادن قابلیت‌های فلسفه اسلامی در ارائه مدل‌های حکمرانی خوب، به این نتیجه می‌رسد که نگرش‌های تک‌ساحتی غربی، که به انسان و هستی از زاویه‌ای محدود می‌نگرند، قادر به حل مشکلات و مسائل بشر در ابعاد گسترده‌تر نیستند. در مقابل، فلسفه اسلامی-ایرانی با داشتن نگرش دو ساحتی، هم به بعد مادی و هم به بعد معنوی انسان توجه دارد و از این رو می‌تواند حکمرانی خوبی را ارائه دهد که به سعادت واقعی انسان کمک کند.

در این راستا، پژوهش حاضر از طریق بهره‌گیری از پارادایم فلسفی دو ساحتی، به دنبال شواهد و مولفه‌هایی برای حکمرانی خوب در اندیشه‌های فلسفی و سیاسی ایران است. این تحقیق به‌ویژه بر مبانی حکمرانی خوب در اندیشه فارابی و امام خامنه‌ای تأکید دارد و سعی می‌کند تا پاسخ دهد که آیا این متفکران نیز به مفهوم حکمرانی خوب پرداخته‌اند و مستندات آن چیست.

این پرسش‌ها به‌ویژه با توجه به سیر تاریخی اندیشه‌های سیاسی در ایران، از دوران پسا اسلام تا کنون اهمیت زیادی دارد. در این پژوهش تلاش خواهد شد که نشان داده شود فلسفه سیاسی ایران پس از اسلام، به رغم دیدگاه‌های متداول در خصوص انحطاط آن، همچنان ظرفیت‌های زیادی برای ارائه مدل‌های حکمرانی خوب دارد. از این رو، پژوهش حاضر به دنبال نقد دیدگاه‌های رایج و تبیین نقش فلسفه و اندیشه اسلامی-ایرانی در حکمرانی خوب است.

این تحقیق همچنین قصد دارد تا نشان دهد که حکمرانی خوب که در متون غربی با تأکید بر شاخص‌هایی چون مشارکت، شفافیت و اثربخشی مطرح شده است، در واقع با مفاهیم اسلامی-ایرانی کاملاً سازگار است. به عبارت دیگر، حکمرانی خوب نباید به عنوان یک نظریه غربی، بلکه باید در قالب یک مدل بومی شده در فرهنگ و اندیشه اسلامی-ایرانی در نظر گرفته شود تا بتواند به حل مشکلات جوامع اسلامی کمک کند.

در نهایت، پژوهش حاضر بر این باور است که حکمرانی خوب نه تنها در فلسفه اسلامی نادیده گرفته نشده است، بلکه این مفهوم همواره جزء غایات سیاسی و فلسفی ایران بوده و می‌توان آن را در اندیشه‌های متفکرانی چون فارابی و امام خامنه‌ای یافت. در این راستا، این تحقیق با استفاده از روش‌های توصیفی و تحلیلی به تحلیل مستندات فلسفی و سیاسی این متفکران پرداخته و سعی دارد تا شواهدی برای اثبات این ادعا پیدا کند که حکمرانی خوب، در بستر فلسفه و اندیشه ایرانی-اسلامی کاملاً قابل تحقق است.

مفهوم‌شناسی و مبانی نظری

حکمرانی

حکمرانی در فرهنگ لغت دهخدا به معنای فرماندهی و حکومت تعریف شده است و در زبان‌شناسی لاتین معادل واژه یونانی «کوبرنان» است که به معنای هدایت و راهبری می‌باشد (زارعی و حسنوند، ۱۳۹۶: ۱۲۵). برخی پژوهشگران حکمرانی را به عنوان فرآیندی پیوسته تعریف کرده‌اند که در آن منافع مختلف و متضاد به همسویی و همکاری تبدیل می‌شوند. این دیدگاه بر تعامل و همکاری میان سه نهاد حکومت، جامعه مدنی و بخش خصوصی تأکید دارد و حکمرانی را محدود به دولت نمی‌داند (علیزاده و مقدس، ۱۳۹۹: ۸۷؛ صحرایی و محمودی نیا، ۱۳۹۷: ۲۰۸).

بانک جهانی حکمرانی را فرآیندی می‌داند که در آن قدرت به منظور مصلحت عمومی اعمال می‌شود و شامل انتخاب و نظارت بر صاحبان قدرت، حاکمیت قانون و مهار فساد است که به برقراری نظم و عدالت در جامعه می‌انجامد (هوتر و شاه، ۲۰۰۶: ۸). حکمرانی خوب، توانمندسازی دولت و بهبود کارآیی آن از طریق ارتقای کیفیت و کارکرد نهادهاست (زارعی، ۱۳۸۱: ۱۶۱). این مفهوم همچنین به مجموعه‌ای از فرآیندها و مکانیزم‌ها برای بهبود حکمرانی و ارتقای خدمات عمومی اشاره دارد.

عناصر حکمرانی خوب شامل شفافیت، مسئولیت، پاسخگویی، مشارکت، حاکمیت قانون و انعطاف‌پذیری هستند (مفتح و قاسمی، ۱۳۹۴: ۱۵۲). به منظور پاسخ‌گویی به نیازهای مدرن شهروندان، دولت‌ها به الگویی جدید نیاز دارند که از تمام ظرفیت‌های جامعه، از جمله دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی بهره‌برد. این الگو در دهه ۱۹۸۰ میلادی تحت عنوان حکمرانی خوب توسط اندیشمندان سیاسی مطرح شد (امامی و شاکری، ۱۳۹۴: ۲۵). حکمرانی

خوب چارچوبی است که مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر و مشارکت را با هدف تحقق اهداف و ارزش‌ها گرد هم می‌آورد (قربانزاده و شاکری، ۱۳۹۴: ۱۶۴).

اتحادیه اروپا حکمرانی خوب را مدیریت شفاف و پاسخگو می‌داند که هدف آن تضمین توسعه عادلانه و پایدار است (صحرایی و محمودی نیا، ۱۳۹۷: ۲۰۸). بانک جهانی آن را به عنوان فرآیندی برای ارائه خدمات عمومی کارآمد و ایجاد یک نظام اداری پاسخگو تعریف کرده است (وود، ۲۰۰۰: ۸۲۴). برنامه توسعه ملل متحد نیز حکمرانی خوب را تلاشی برای تحقق حاکمیت قانون، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و مشارکت در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی و اداری می‌داند (برنامه توسعه ملل متحد، ۱۹۷۷).

حکمرانی خوب تنها به دولت محدود نمی‌شود بلکه جامعه را نیز در بر می‌گیرد. در این ساختار، جوهره حکمرانی را تعامل و روابط اعتمادآميز میان دولت، بخش خصوصی و جامعه مدنی تشکیل می‌دهد. این تعاملات در عرصه تصمیم‌گیری و اجرایی کردن برنامه‌ها مؤثر هستند (مفتح و قاسمی، ۱۳۹۴: ۱۵۴). در نهایت، با توجه به دیدگاه هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه ایرانی-اسلامی، حکمرانی خوب به معنای استفاده بهینه از تمامی ظرفیت‌ها برای نیل به مصلحت عمومی و سعادت حقیقی است که نه تنها به نیازهای مادی بلکه به بعد معنوی انسان نیز توجه دارد. این رویکرد به طور کامل با اصول اسلامی-ایرانی همخوانی دارد.

حکمرانی خوب

حکمرانی و حکمرانی خوب مفاهیمی پیچیده و چندبعدی هستند که تعریف دقیق و مشخص آن‌ها به دلیل تفاوت‌های فلسفی و معرفتی دشوار است. هر تعریفی که توسط اندیشمندان و نهادها ارائه می‌شود، به نوعی از هستی‌شناسی و انسان‌شناسی معرفتی خاص خود متأثر است که دامنه شمول و حدود این مفاهیم را مشخص می‌کند. این تعاریف بسته به چارچوب‌های فکری مختلف، به دیدگاه‌های متفاوتی از سعادت، امنیت و توسعه انسانی پرداخته‌اند. برخی از این دیدگاه‌ها، مفاهیم سعادت و امنیت را در محدودیت‌های دنیای مادی و ملموس بررسی می‌کنند، در حالی که دیگران به آن‌ها از منظر غایتی و معنوی، مرتبط با سعادت دائمی و آن‌جهانی می‌نگرند.

پارادایم معرفتی فلسفه و اندیشه غرب، به دلیل تمرکز بر تفکر تک‌ساحتی و دنیوی، معمولاً سعی دارد که مفاهیم را در چارچوب جهان محدود و محسوس تحلیل کند. این در حالی است که در فلسفه‌های دیگر، مانند حکمت اسلامی و ایرانی، توجه بیشتری به بعد آن‌جهانی و سعادت مستمر در نظر گرفته می‌شود. به این ترتیب، سعادت نه تنها به طور موقتی در این جهان بلکه به طور دائمی و پسین در جهان دیگر نیز اهمیت دارد. این تفاوت‌های فلسفی به روش‌های مختلف در تبیین مفاهیم حکمرانی و حکمرانی خوب تأثیرگذار است و موجب می‌شود که هر رویکرد، جهت‌گیری خاصی به این مفاهیم داشته باشد.

نظریه حکمرانی خوب تلاش دارد تا در چارچوبی واقع‌بینانه، مسأله‌های علمی و عملی مرتبط با دولت حداقل و حداکثر را حل کند. در این راستا، هدف آن تعدیل افراط و تفریط در تعیین نقش و اثرگذاری نهادهای دولتی و خصوصی است. این رویکرد تأکید دارد که پرداختن به هر کدام از این بخش‌ها به صورت جداگانه می‌تواند موجب محدود شدن توانمندی‌های جامعه و جلوگیری از استفاده بهینه از منابع و ظرفیت‌ها شود. بنابراین، در حکمرانی خوب باید از تمامی ظرفیت‌ها و منابع مادی و معنوی جامعه به طور متناسب و تعادلی استفاده شود تا مصلحت عمومی تأمین گردد.

از طرفی، رسیدن به غایات حکمرانی خوب در پارادایم معرفت‌شناسی دوگانه یا تک‌ساحتی بستگی به نگرش‌های فلسفی و هستی‌شناسانه دارد. در نگاه‌های دوگانه، سعادت نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز در نظر گرفته می‌شود و حکمرانی باید به گونه‌ای باشد که به این دو بعد توجه داشته باشد. بنابراین، حکمرانی خوب از منظر نظریه‌های مختلف، شامل مباحثی از سعادت دنیوی و اخروی است که در نهایت باید منجر به تحقق اهداف متعالی جامعه گردد.

در نهایت، اگرچه نظریه‌های حکمرانی خوب معمولاً به عنوان مفهومی نوین شناخته می‌شوند، اما می‌توان ادعا کرد که این مفاهیم در فلسفه و اندیشه اسلامی و ایرانی ریشه دار بوده و در مسیر تحقق اهداف انسانی و اجتماعی در طول تاریخ قرار داشته‌اند. بنابراین، حکمرانی خوب با مبانی حکمت اسلامی و ایرانی بیگانه نبوده و از منظر فلسفه‌های غایت‌گرا، نه تنها به مفاهیم رایج غیر اسلامی بلکه به تعاریف خاص تری از سعادت و حکمرانی نیز می‌پردازد.

مختصات حکمرانی خوب از منظر فارابی

برای درک آرای معلم ثانی (فارابی) در مورد حکمران و حکمرانی خوب، باید به مبانی معرفتی وی در رابطه با منظومه هستی و غایت آن توجه کنیم. فارابی فلسفه و حکمت را بر اساس الگوی افاضاتی و کیهانی که از عالم علیا به عالم سفلی می‌رسد، ترسیم کرده است. در این نگاه، حکمران خوب به عنوان واسطه‌ای میان عالم مادی و معنوی عمل کرده و از فیوضات عالم علیا دریافت کرده و آن را به انسان‌ها منتقل می‌کند. این حکمران به تمامی ظرفیت‌ها و توانمندی‌ها آگاه است و آن‌ها را در جهت نیل به غایت قصوی در مدینه فاضله به کار می‌برد (زارعی و حسنوند، ۱۳۹۶: ۱۲۵).

در فلسفه فارابی، حکمران خوب مانند خداوند متعال یا خیر مطلق است که جایگاه ویژه‌ای در ساختار اجتماعی دارد. او به مانند خورشید در عالم هستی عمل کرده و نور و حیات را به تمامی اجزای جامعه می‌بخشد. در این مدل، حکمرانی باید بی‌قید و شرط به دیگران خیر و نیکبختی افاضه کند و در عمل نیز عدالت را پیاده‌سازی کند. هدف غایی این حکمرانی، نیل به سعادت حقیقی و مدینه فاضله است که در آن تمامی اجزا و اعضای جامعه به نحو احسن عمل می‌کنند (فارابی، ۱۳۹۰: ۷۷).

فارابی در تحلیل خود از هستی، قوانین نزولی و صعودی را مداوم و دائمی می‌داند که بر همه موجودات تاثیر می‌گذارد. در این نگاه، نبی یا فیلسوف فیوضات الهی را از عالم بالا درک کرده و برای تعالی انسان‌ها آن‌ها را به مردم می‌رساند. افراد جامعه به تناسب ظرفیت و شایستگی از این فیوضات بهره می‌برند و حکمرانی باید این فیض را به طور عادلانه میان آن‌ها تقسیم کند. در این فرآیند، حکمرانی نباید محدود به دسته‌بندی‌های تصنعی و ارزشی باشد، بلکه باید افقی باز برای بهره‌مندی بشری فراهم کند (داوری اردکانی، ۱۳۸۹: ۵۱).

نظریه فارابی درباره حکمرانی بر اساس یک سیستم ارگانیک و اندام‌وار است. به این معنا که او جامعه را مانند یک بدن می‌بیند که تمامی اجزا برای حفظ حیات و تکامل آن باید با هم همکاری کنند. در این سیستم، قلب مانند حکمران است که به عنوان رئیس اول بدن عمل کرده و تمامی اعضا را در جهت رسیدن به هدف نهایی هدایت می‌کند. هدف این جامعه رسیدن به سعادت و نیکبختی پایدار است که در نهایت موجب تحقق کامل انسانیت می‌شود (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۵۸-۲۵۷).

در دیدگاه فارابی، مراتب هستی و انسان‌ها به تناسب بهره‌مندی از فیوضات عقل فعال تنظیم می‌شود. حکمران خوب باید از بالاترین ظرفیت و شایستگی برخوردار باشد و جامعه بر اساس شایستگی‌های افراد و ظرفیت‌های آن‌ها به طور طبیعی سامان می‌یابد. در این رویکرد، تفاوت‌های ملی، صنفی و قومی به هیچ وجه نباید در تقسیم‌بندی افراد مؤثر باشند و همه اجزا از منابع و فیوضات به طور برابر بهره‌مند می‌شوند. فارابی به این نکته اشاره می‌کند که سلسله موجودات به تناسب تفاوت‌های مراتب وجودی‌شان به هم متصل و از هم فیض می‌گیرند، تا نهایتاً به مرتبه‌ای برسند که به موجودات ممکنات پایان دهد و از آن‌جا به کمال و خیر مطلق دست یابند (فارابی، ۱۳۷۹: ۹۶-۹۵).

در آرای فارابی، حکمران به عنوان «رئیس اول» جامعه معرفی می‌شود که نقشی محوری در ایجاد نظم و استقرار مدینه فاضله دارد. او می‌گوید: «همچنان که در نظام آفرینش، کلیه موجودات از عقل محض اول صادر شده و به وسیله آن نظام می‌یابند، وجود مدینه نیز وابسته به وجود رئیس اول بوده و سامان خود را مدیون اوست. بنابراین، مدینه، نظمی مطابق نظم عالم دارد» (فارابی، ۱۳۶۱: ۶۲). حکمران خوب در فلسفه فارابی از مهمترین و حیاتی‌ترین وظیفه‌ها برخوردار است؛ او نه تنها عامل استقرار و دوام مدینه فاضله است، بلکه سبب تحقق ملکات افراد جامعه و ترتب مراتب آن‌ها می‌شود (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۰۵).

نظام ارزشی و ترتبی انسان‌ها در جامعه به طور مستقیم مرتبط با ظرفیت‌های آن‌ها برای بهره‌مندی از فیوضات عقلی و کارکرد در تحقق مدینه فاضله است. انسان‌ها قادرند با فعلیت بخشیدن به ظرفیت‌های متعالی خود، مسیر مادون را به سوی عالم علیا طی کنند. این فرآیند توسط حکمرانی خوب تحقق می‌یابد. فارابی این مسیر را به گونه‌ای توصیف می‌کند که «جان آدمی نخست هیولانی و مادی است و با کنش‌های عقل فعال و بخشش‌های آن، به تدریج از نارسایی به کمال می‌رسد» (فارابی، ۱۳۸۹: ۹).

در نگاه فارابی، انسان‌ها دو نوع کمال دارند: کمال نخستین که در زندگی مادی ممکن است، و کمال پسین که تنها در زندگی پس از مرگ محقق می‌شود. هدف از آفرینش این است که انسان‌ها به سعادت همیشگی دست یابند و به عقل فعال پیوند خورده و از ماده جدا شوند (فارابی، ۱۳۸۲: ۳۳؛ فارابی، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۶). حکمران خوب، با برخورداری از مراتب فکری عالی و توانمندی در استفاده از شهود، به هدایت جامعه برای تحقق این سعادت همیشگی می‌پردازد. چنین حکمرانی به‌ویژه در مقایسه با پارادایم‌های تک‌ساحتی حکمرانی، بسیار متفاوت است. فارابی ظرفیت حکمرانی خوب را نامحدود و قابل گسترش به دیگر جوامع می‌داند. او مدینه فاضله را به‌عنوان اجتماعی می‌شناسد که در آن افراد برای رسیدن به سعادت همکاری می‌کنند. این همکاری میان افراد و جوامع مختلف، به‌ویژه در راستای نیل به سعادت، موجب تحقق مدینه فاضله می‌شود (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۵۶). او می‌گوید: «آن مدینه که مقصود حقیقی از اجتماع در آن، تعاون بر اموری بود که موجب حصول و وصول به سعادت آدمی است، مدینه فاضله است» (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۵۶).

در نهایت، فارابی تأکید می‌کند که سعادت حقیقی تنها زمانی محقق می‌شود که تمامی جوامع و انسان‌ها برای رسیدن به کمال و سعادت در همکاری با یکدیگر عمل کنند. این ایده بیانگر نگاهی عمیق به حکمرانی است که در آن هدف اصلی نه تنها رفاه مادی بلکه کمال معنوی و اخلاقی انسان‌ها است.

در آرای فارابی، حکمران یا رئیس مدینه (که ممکن است فیلسوف یا نبی باشد) باید ویژگی‌ها و شرایط خاصی داشته باشد. او در اثر "آراء اهل المدینه الفاضله" چنین ویژگی‌هایی را برای حکمران مطرح می‌کند: «حکیم، تام الاعضاء، دانا، قوت اراده و استنباط، قوت حافظه، خوش فهم و دارای قدرت ارشاد و هدایت و سریع التصوری، هوشمندی، خوش بیانی و...» (فارابی، ۱۳۶۱: ۶۲). این ویژگی‌ها اساساً بر عقلانیت و سیر فعلیت یافتن مراحل مختلف عقل انسانی (از عقل هیولانی تا عقل فعال) بنا شده‌اند و حکمران باید این سیر تصاعدی را در خود به فعلیت رسانده باشد.

فارابی در تعریف علم سیاست می‌گوید: «آن بخش از علم مدنی که از اموری سخن می‌گوید تا به وسیله آن زمینه و بستر انجام اعمال نیک در شهرها برای مردم فراهم شود و راه آموختن این اعمال را نشان می‌دهد، علم سیاست نامند» (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۷). در ادامه، او به نقش حکمران در جامعه تأکید می‌کند و می‌افزاید: «راه ایجاد فضیلت در وجود انسان این است که افعال و سنن فاضله پیوسته در شهرها و میان امتها رایج و شایع باشد و همگان مشترکاً آنها را به کار بنهند و این کار امکان‌پذیر نیست، مگر به وسیله حکومت» (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۷-۱۰۶). بنابراین، حکمران به عنوان پادشاه یا فرمانروای مدینه فاضله، باید فضائل اخلاقی را در میان مردم رواج دهد.

بر اساس آرای فارابی، پادشاه یا حکمران باید ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی ویژه‌ای داشته باشد. او می‌گوید که «کسی که به تحصیل حکمت می‌پردازد باید جوان و تن درست باشد، آداب اخیار را از دست ندهد، علوم شرع و

قرآن و لغت را پیش از آن آموخته باشد، عقیف و راستگو باشد، غدار و خائن نباشد» (فارابی، ۱۳۸۹: ۲۹). حکمران خوب باید شخصیتی اخلاقی داشته باشد و تنها در صورت تحقق این ویژگی‌ها می‌تواند به نیکبختی و سعادت جامعه دست یابد.

فارابی در ادامه تأکید می‌کند که «پادشاه حقیقی کسی است که هدف او از پیشه سیاستمداری و سامان بخشیدن به نظام مدینه آن باشد که خود و دیگر مردمان شهر را به نیکبختی حقیقی برساند» (فارابی، ۱۳۸۲: ۳۴). از دیدگاه فارابی، هدف اصلی حکمران یا پادشاه از حکمرانی، فراهم کردن بستر نیکبختی و سعادت برای جامعه است. او همچنین معتقد است که «پادشاه همان است که پیشه او کشورداری و گرداندن شهر است» و حتی اگر در شرایط سختی قرار گیرد، باید بتواند به بهترین شکل از وسایل موجود برای هدایت جامعه استفاده کند (فارابی، ۱۳۸۲: ۳۷-۳۶).

در نهایت، فارابی در ارتباط با جایگاه رئیس مدینه می‌گوید که «همچنان که در انسان قلب موجود می‌شود و سپس او سبب تکوین سایر اعضای بدن می‌گردد و سبب حصول قوت‌های اعضای بدن و تنظیم مراتب آنها می‌شود، وضع رئیس مدینه نیز چنین است که نخست باید او استقرار یابد و بعد از آن او هم سبب، تشکل و تحصیل مدینه و اجزای آن شود» (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۱۴). در این نگاه، حکمران باید نه تنها موجب تحقق نظم اجتماعی شود، بلکه در تعیین و تنظیم جایگاه و مراتب اعضای جامعه نیز نقش کلیدی ایفا کند.

در فلسفه فارابی، حکمران باید ویژگی‌ها و شرایط خاصی داشته باشد تا بتواند مدینه فاضله را به درستی اداره کند. او در اثر «آراء اهل المدینه الفاضله» شرایط رئیس مدینه را به‌طور دقیق تعریف کرده است. رئیس اول یا حکمران باید حکیم، تام‌الاعضاء، دانا، دارای قوت اراده و حافظه قوی، فهم خوب، قدرت ارشاد و هدایت، سریع‌التصور و خوش‌بین باشد (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۱۴). این ویژگی‌ها در واقع به روند فعلیت یافتن عقل هیولانی تا عقل فعال اشاره دارند که باید در حکمران به بلوغ کامل رسیده باشد. بنابراین، حکمران به‌طور مستقیم با توانمندی‌های عقلانی و رشد فکری خود می‌تواند به سعادت عمومی دست یابد.

فارابی در ادامه بر اهمیت سیاست به‌عنوان ابزار اصلی برای تحقق نیکبختی تأکید می‌کند. او می‌گوید که علم سیاست به‌عنوان زمینه‌ساز اعمال نیک در جامعه، باید از طریق حکمرانی صحیح پیاده‌سازی شود: «راه ایجاد فضیلت در وجود انسان این است که افعال و سنن فاضله پیوسته در شهرها و میان امتهای رایج و شایع باشد و همگان مشترکاً آنها را به کار بندند و این کار امکان‌پذیر نیست، مگر به وسیله حکومت» (فارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۷). از این‌رو، حکمران باید از طریق رهبری صحیح و آموزش ارزش‌های اخلاقی، فضیلت‌ها را در جامعه گسترش دهد.

فارابی در توضیح شرایط حکمران نیز می‌گوید که فرد حکیم باید دارای صفاتی چون عفت، صداقت، توانمندی در حفظ قوانین و اجتناب از حيله و مکر باشد (فارابی، ۱۳۸۹: ۲۹). وی همچنین بر لزوم وجود حکمرانان در هر زمان

تأکید می‌کند و بیان می‌دارد که جامعه نباید بدون حکمران باقی بماند. در صورتی که حکمران کامل وجود نداشته باشد، باید به دنبال فردی بود که بتواند در تطابق با اصول حکمت، وظایف را انجام دهد (فارابی، ۱۳۷۹: ۲۲۳). فارابی همچنین تصریح می‌کند که در صورتی که این شرایط در یک فرد یافت نشود، می‌توان آن‌ها را در چند نفر یا حتی گروه‌هایی از مردم تقسیم کرد که مجموعاً مسئولیت حکمرانی را بر عهده گیرند.

در بحث از مشروعیت حکمرانی، فارابی به تأسیس قدرت و مشروعیت از طریق قوای متخیله و ناطقه رئیس اول اشاره می‌کند که باید یکی از این دو را در خود به فعلیت رسانده باشد (فارابی، ۱۳۶۱: ۲۷۰-۲۶۹). او معتقد است که حکمرانی باید بر اساس خرد و حکمت عمل کند، و هرگونه اقدام قهرآمیز یا به کارگیری قدرت باید تنها برای اصلاح و هدایت افراد به سمت سعادت عمومی باشد.

فارابی همچنین برای مواقعی که حکمرانان کامل یافت نمی‌شوند، به مفهومی به نام «حکمرانی رئیس سنت» اشاره می‌کند. او در این زمینه بیان می‌کند که اگر هیچ فردی با تمامی شرایط لازم وجود نداشته باشد، می‌توان به گروهی از حکیمان و افاضل متکی شد که با توجه به شرایط زمان و نیازهای اجتماعی حکمرانی را بر عهده بگیرند (فارابی، ۱۳۷۰: ۴۹-۵۰).

در نهایت، فارابی از گروه‌های «نوابت» یاد می‌کند که به‌طور مستقیم با نظام مدینه فاضله سازگاری ندارند. او این گروه‌ها را به شش دسته تقسیم می‌کند و راهکارهایی چون اخراج، مجازات، حبس و گماردن به کارهای اصلاحی را برای آن‌ها پیشنهاد می‌دهد (خوشرو، ۱۳۷۴: ۵۷). این اشاره نشان می‌دهد که فارابی برای رسیدن به سعادت و نیکبختی عمومی، نیازمند یک نظم اجتماعی قوی است که بر اساس حکمت و اخلاق عمل کند و هرگونه تخلف از این اصول باید به‌طور جدی مدیریت شود.

مختصات حکمرانی خوب از منظر امامین انقلاب

در بررسی حکمرانی اسلامی و تمایز آن با سایر حکومت‌ها، باید به چند نکته کلیدی توجه کنیم که اساس و اهمیت حکمرانی در اسلام را روشن می‌کند. این تمایز ماهوی در فلسفه حکمرانی و حکمرانی خوب، در فرمایشات مقام معظم رهبری به‌طور آشکاری قابل مشاهده است. به‌ویژه، ایشان بر این نکته تأکید دارند که حکمرانی در اسلام نه تنها به مدیریت امور دنیوی، بلکه به هدایت انسان‌ها در عرصه‌های معنوی، فکری، روحی و جسمی نیز توجه دارد. مقام معظم رهبری می‌فرماید: «مهمترین و حساس‌ترین مسأله هر ملتی، مسأله حکومت، ولایت، مدیریت و حاکمیت والای بر آن جامعه است. این تعیین‌کننده‌ترین مسأله برای ملت است» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۶۹/۴/۲۰).

در جمهوری اسلامی، حکمرانی نه تنها بر اساس اصول مادی بلکه با نگرش الهی و با هدف اشاعه فکر الهی و تحقق حیات طیبه است. ایشان بیان می‌دارند: «تفاوت جمهوری اسلامی با دیگر دستگاه‌هایی که مادی هستند و عمدتاً در زمینه مسائل انسانی، مبتنی بر فکر الهی نیستند، همین است... نیت اصلی این است که به مردم خدمت کند و به اشاعه

فکر الهی و آن حیات طیبه و شایستگی که خدای متعال برای انسان مقرر فرموده است، کمک کند» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۲/۶/۳). این نگرش نشان‌دهنده این است که هدف از حکمرانی در جمهوری اسلامی، تنها تأمین رفاه مادی نیست، بلکه باید به هدایت و تکامل معنوی و فکری انسان‌ها نیز توجه شود.

در این چارچوب، رهبری در نظام اسلامی به‌عنوان یک مسئولیت الهی و معنوی تعریف می‌شود. مقام معظم رهبری بر این نکته تأکید دارند که رهبران و حکمرانان در جامعه اسلامی باید ویژگی‌های معنوی و ایمانی را دارا باشند و باید توانایی هدایت افراد را در ابعاد مختلف روحی، فکری و جسمی داشته باشند. ایشان می‌فرمایند: «امام و رهبر در فرهنگ قرآنی به امام هدایت تعبیر شده است. فرماندهان و مدیران در جامعه اسلامی باید جوهره و جنسی از نوع هدایت داشته باشند تا بتوانند رابطه فرماندهی و فرمانبری را مبتنی بر ارزش‌های الهی و انسانی برقرار سازند» (سبحانی، ۱۳۹۴: ۲۰-۲۱). این امر میسر نمی‌شود مگر از طریق تادیب و تربیت فردی.

مقام معظم رهبری همچنین نقش حکمرانان اسلامی را بسیار فراتر از یک مدیر مادی می‌دانند و آن را به‌عنوان پیشوایی معنوی و هدایت در دین و دنیا تعریف می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: «مدیریت و فرماندهی در نظام اسلامی سهمی از امامت دارد. امامت مسئولیت عمومی و سرپرستی در امور دین و دنیا است» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۱۲/۱۲). به عبارت دیگر، حکمران اسلامی باید به‌طور همزمان هدایت معنوی و مدیریت دنیوی را در بر گیرد و هدف از این حکمرانی، تکامل روح و جسم انسان‌ها است.

در این راستا، مقام معظم رهبری بین امامت و سلطنت تفاوت قائل می‌شوند. ایشان تصریح می‌کنند که «امامت؛ یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم اما سلطنت حکومت با زور و قدرت و فریب است» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۵/۳/۲۰). این تفاوت در نوع حکمرانی و روش‌های رهبری، حکمرانی اسلامی را از نظام‌های مادی و سلطنتی متمایز می‌کند. در حقیقت، حکمرانی اسلامی نه بر اساس قهر و غلبه، بلکه بر اساس هدایت و رشد انسان‌ها است.

به‌طور خلاصه، حکمرانی اسلامی در نظام جمهوری اسلامی به‌عنوان یک پروژه الهی و معنوی تعریف می‌شود که هدف آن تکامل فردی و اجتماعی انسان‌ها است. این حکمرانی از طریق امامت و هدایت الهی به تحقق عدالت و نیکبختی در جامعه می‌پردازد و در این مسیر، بر خلاف نظام‌های مادی، هدف اصلی خدمت به مردم و اشاعه تفکر الهی است.

بر اساس بیانات مقام معظم رهبری، حکمرانی در نظام اسلامی و جمهوری اسلامی ویژگی‌ها و ابعاد خاصی دارد که آن را از سایر حکومت‌ها متمایز می‌کند. یکی از نکات کلیدی در این تفکر، رابطه تفاضلی، تصاعدی و تنازلی است که بین جایگاه فرد در سلسله مراتب حکمرانی و مسئولیت‌های او وجود دارد. مقام معظم رهبری تأکید دارند که هر فردی که جایگاه بالاتری دارد، باید در کنار مسئولیت‌های بیشتری که دارد، سهم بیشتری در تهذیب نفس و مراقبت

معنوی خود، اصلاح دیگران، ترویج خیرات و مهیا کردن بستر تحقق حکمرانی خوب داشته باشد. ایشان می‌فرمایند: «شما قلهاید. رؤسا هستید. از شما می‌جوشد. همه چیزهای خوب باید از شما بجوشد و سرریز شود و برود به بدنه» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۶/۷/۱۰).

در نظام جمهوری اسلامی، حکمرانی و مسئولیت‌ها تنها به مدیریت امور دنیوی محدود نمی‌شود بلکه باید متناسب با اصول اخلاقی و معنوی اسلام باشد. مقام معظم رهبری در این خصوص بیان می‌دارند: «در نظر امیرالمومنین (ع) منصب حکومتی نباید وسیله‌ای برای راحتی و عیش و کسب دنیا باشد... هدف از قبول مناصب دولتی در نظام جمهوری اسلامی باید اجرای عدالت، تأمین آسایش مردم و فراهم کردن زمینه جامعه برای شکفتن استعدادها و برای تعالی انسان‌ها باشد» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹/۵/۱۲). در واقع، حکمرانی باید متعهد به اهدافی فراتر از سود شخصی باشد و به‌طور مستقیم در پی تحقق عدالت و رفاه عمومی باشد.

یکی دیگر از اصول کلیدی در حکمرانی اسلامی، ارتباط اخلاق و قدرت است. مقام معظم رهبری به‌صراحت بیان می‌کنند که «در اسلام، قدرت با اخلاق پیوسته است و قدرت عاری از اخلاق، یک قدرت ظالمانه و غاصبانه است» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۱۲/۲۶). به همین دلیل، حکمرانی در نظام اسلامی باید به‌طور مداوم با تهذیب نفس و اخلاق‌گرایی همراه باشد. اگر حکمران بخواهد به سعادت مردم دست یابد، باید بر اساس ارزش‌های الهی و با هدف تأمین سعادت جامعه عمل کند: «اعمال عدالت و اقامه حق کار آسانی نیست. اما هدف این است و این است که مردم را خوشبخت می‌کند» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۸۱/۶/۳۰).

مقام معظم رهبری همچنین ویژگی‌های حکمران خوب در نظام اسلامی را به‌طور مشخص بیان می‌کنند: «ویژگی‌های مسئولان در دولت اسلامی: اول: سلامت اعتقادی، اخلاقی و سلامت عملکردی که از اعتقاد درست ناشی می‌شود؛ دوم: خدمت به خلق؛ سوم: عدالت؛ چهارم: کار در چهارچوب قانون و قانون‌گرایی؛ پنجم: حکمت و خردگرایی؛ ششم: تکیه به ظرفیت‌های درون‌زای کشور» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۹۲/۶/۶). حکمران در این دیدگاه نه تنها باید به حکمت و عقلانیت مسلط باشد، بلکه باید با قلبی آکنده از ایمان، در مسیر اصلاح جامعه و تحقق عدالت گام بردارد.

همچنین، ایشان حکمران را به عنوان فردی می‌بینند که بر دل‌ها نفوذ دارد و برای روح‌ها آرامش فراهم می‌آورد. فرماندهی در این دیدگاه بر اساس ایمان و اعتقاد درونی است و نه بر اساس زور و اجبار: «فرماندهی یک عنصری از رهبری است ... تا ایمان و باور شما در دل آن افراد تحت فرماندهی نباشد، نمی‌توانید فرماندهی کنید» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۶۳/۶/۲۹). در واقع، حکمرانی در نظام اسلامی بیشتر به هدایت و رهبری معنوی و اخلاقی اشاره دارد تا صرفاً مدیریت مادی.

در نهایت، مقام معظم رهبری تأکید دارند که هر نوع مجاهدت و تلاش برای نیل به سعادت عمومی باید از دیدگاه الهی انجام شود، زیرا «هیچ نظام بشری قادر نیست که حق کارگزاران را با دقت ادا کند. حسن نظام الهی این است که وقتی هیچ کس نتوانست حق آنها را جبران نماید، تازه نوبت خود خداوند متعال است که اینها را ثبت و به خود شما برگرداند» (بیانات مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۱۰/۱۲). بنابراین، در حکمرانی اسلامی، نه تنها نظارت‌های فیزیکی و حقوقی، بلکه نظارت اخلاقی و وجدانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و حکمران باید به دنبال جلب رضایت الهی باشد.

مختصات حکمرانی خوب از منظر شهید رئیسی (ره)

الگوی حکمرانی خوب شهید رئیسی بر پایه ویژگی‌های عملی و میدانی استوار است که هدف اصلی آن حل مسائل جامعه از طریق مشارکت حداکثری مردم و همکاری تمامی ذینفعان است. شهید رئیسی به عنوان یک حکمران اندیشه‌محور و غایت‌گرا، علاوه بر تکیه بر مبانی فکری و اعتقادی اسلامی، همواره هدف نهایی را در اولویت قرار می‌داد. ویژگی‌های کلیدی این الگو را می‌توان در ابعاد مختلف بررسی کرد.

مشارکت حداکثری مردم: شهید رئیسی معتقد بود که حکمرانی باید به گونه‌ای باشد که تمام اقشار جامعه، از جمله بخش خصوصی و ذینفعان مختلف، در فرآیند تصمیم‌گیری مشارکت کنند. وی تأکید می‌کرد که برای حل مشکلات، باید تمامی ذینفعان حضور داشته باشند تا چالش‌ها به‌طور جامع بررسی شوند. به عبارتی، حکمرانی باید شامل تمامی گروه‌ها و بخش‌ها باشد تا راهکارهای جامع و مؤثری ارائه شود.

حل مسائل با روش‌های میدانی و عملی: شهید رئیسی بیشتر به روش‌های میدانی و عملی در مواجهه با مشکلات تأکید داشت. وی در سفرهای استانی خود، اتاق‌های حل مسئله تشکیل می‌داد تا مشکلات و چالش‌های استان‌ها شناسایی و به‌طور عملی و با مشارکت همه مسئولان حل شود. این نوع رویکرد نشان‌دهنده توجه به مسائل واقعی و ملموس در فرآیند حکمرانی است.

پیگیری مستمر و نظارت بر اجرای تصمیمات: یکی از ویژگی‌های برجسته حکمرانی شهید رئیسی پیگیری مستمر مسائل و تصمیمات بود. ایشان به‌طور دائم از وضعیت اجرای مسائل و تصمیمات اطلاع می‌یافتند و به‌طور جدی پیگیر پیشرفت آن‌ها بودند. این پیگیری‌ها از جمله عوامل مؤثر در موفقیت حکمرانی عملی ایشان محسوب می‌شود.

اعتماد و واگذاری مسئولیت‌ها: شهید رئیسی به واگذاری مسئولیت‌ها به افراد شایسته و اعتماد به آن‌ها برای اجرای وظایف محوله اهمیت زیادی می‌داد. وی باور داشت که هرگاه فردی شایسته مسئولیتی شد، باید به او آزادی عمل داده شود تا به‌طور مستقل کارها را پیش ببرد، در حالی که وی به‌طور کلی نظارت و راهنمایی می‌کرد.

غایت گرایی و هدف محوری: شهید رئیسی در حکمرانی خود همواره به هدف نهایی توجه داشت. وی مسائل را نه از منظر نظریات پیچیده فلسفی بلکه از منظر دستیابی به اهداف عملی و غایت گرایانه حل می کرد. اهدافی چون صیانت از نظام، تحقق عدالت و حمایت از حقوق مردم همیشه در اولویت قرار داشت و تصمیمات حکمرانی بر اساس این اهداف شکل می گرفت.

در دستگاه قضایی نیز اصول حکمرانی خوب قضایی شهید رئیسی را میتوان به صورت ذیل جمع بندی نمود:

حکمرانی قضایی شهید رئیسی با تکیه بر اصول اخلاقی، عدالت و شفافیت در تصمیم گیری ها به ویژه در مقام ریاست دادگاه ویژه روحانیت و سایر مسئولیت های قضائی شان قابل مشاهده است. برخی اصول کلیدی حکمرانی قضایی شهید رئیسی عبارتند از:

عدالت و شفافیت در تصمیم گیری: شهید رئیسی همواره تأکید داشت که در نظام قضایی باید عدالت به طور کامل تحقق یابد و هیچ گونه تبعیضی در اجرای قانون وجود نداشته باشد. وی همچنین بر شفافیت در فرآیندهای قضایی و اداری تأکید داشت.

حل مشکلات از طریق صیانت و پیشگیری: در برخی موارد مانند حوزه روحانیت، ایشان به جای استفاده از روش های تنبیهی صرف، بیشتر به صیانت و پیشگیری از مشکلات توجه داشتند. این رویکرد نشان دهنده دقت نظر ایشان در زمینه های قضایی و درک عمیق از ضرورت حفظ کرامت انسانی در فرآیندهای قضایی است.

رعایت اصول اخلاقی در اجرای احکام: حکمرانی قضایی شهید رئیسی همواره با رعایت اصول اخلاقی و انسانی همراه بود. در جلسات شورای عالی انقلاب فرهنگی و دیگر تصمیم گیری ها، وی احترام به دیگران و اجماع گرایی را در تصمیم گیری ها رعایت می کرد.

توجه به حل مسائل فوری و ضروری: ایشان در هنگام برخورد با مسائل قضایی و اجتماعی، به حل سریع و مؤثر آن ها می پرداختند و به جای پرداختن به پیچیدگی های تئوریک، تمرکز خود را بر ارائه راهکارهای عملی و اجرایی می گذاشتند.

الگوی حکمرانی خوب شهید رئیسی می تواند به عنوان یک رویکرد عملی و میدانی اندیشه محور و غایت گرا شناخته شود که تأکید زیادی بر مشارکت حداکثری مردم، پیگیری مستمر مسائل و اجرای تصمیمات به صورت عملی دارد. در کنار این، حکمرانی قضائی ایشان بر مبنای اصول اخلاقی، عدالت، شفافیت و صیانت از حقوق انسانی بنا شده است که هم در سطح مدیریتی و هم در سطح قضائی مؤثر و کارآمد است.

نتیجه گیری

حکمرانی خوب به عنوان یک مفهوم نوین برای جوامع غربی ممکن است به نظر بیاید، اما در تمدن و فرهنگ ایران پس از اسلام، این مفهوم دارای ریشه های عمیق تری است. هرچند واژه «حکمرانی خوب» به طور مستقیم در ادبیات

حکیمانه ایران پسا اسلام دیده نمی‌شود، اما با توجه به نگاه غایت‌گرایانه و معرفت‌شناسانه حکمای ایرانی، می‌توان مفهوم حکمرانی را به‌عنوان یک فرآیند که هدف آن نیل به مصلحت عامه و سعادت است، در اندیشه‌های ایرانی-اسلامی یافت. در این زمینه، نقش حکیم و حکمت نزد ایرانیان به مراتب گسترده‌تر و غنی‌تر از نظریه‌های مدرن غربی است و با ویژگی‌های اخلاقی، معنوی و دینی پیوند خورده است.

در مقایسه با گفتمان غربی، حکمرانی خوب در اندیشه‌های ایرانی-اسلامی به طور عمده به تحقق سعادت انسانی و مصلحت عمومی اشاره دارد. این نظریه در اندیشه فارابی به وضوح دیده می‌شود که حکمران به‌عنوان «رئیس اول» مدینه فاضله، وظیفه دارد از افاضات عقل فعال برای هدایت انسان‌ها بهره گیرد. به عبارت دیگر، حکمرانی در این سنت فکری بر اساس رعایت عدالت و رعایت اصول اخلاقی و معنوی است، نه صرفاً بر مبنای قدرت و سلطه‌جویی. در این رویکرد، حکمرانی خوب نه تنها به مدیریت امور دنیوی بلکه به هدایت روحانی انسان‌ها نیز توجه دارد. مقام معظم رهبری نیز در تبیین گفتمان حکمرانی خوب، تأکید دارند که در نظام جمهوری اسلامی، هدف از حکمرانی باید خدمت به مردم و تحقق عدالت باشد، نه دستیابی به منافع شخصی. ایشان با اشاره به پیوند قدرت و اخلاق در اسلام، تأکید دارند که حکمرانی باید مبتنی بر اصول الهی و اخلاقی باشد تا تحقق سعادت انسان‌ها در ابعاد مادی و معنوی تضمین شود. این نگاه، حکمرانی را به‌عنوان یک مسئولیت الهی و معنوی تعریف می‌کند که فراتر از اداره امور دنیوی است.

شهید رئیسی نیز در سیره عملی خود به‌ویژه در مدیریت‌های اجرایی و قضائی، تأکید بر حل مسائل واقعی و میدانی داشت. او با رویکردی غایت‌گرا، هدف‌محور و عملی در حل مشکلات و چالش‌ها می‌اندیشید. حکمرانی خوب از منظر ایشان، در ابتدا مبتنی بر هدف‌نهایی مانند عدالت و رفع مشکلات اجتماعی بود که در این مسیر، پیگیری‌های مستمر و مشارکت حداکثری مردم نقش اساسی داشت. این ویژگی‌ها از سیره شهید رئیسی نشان‌دهنده توجه عمیق به مسائل عملی و غایت‌گرا در حکمرانی است که می‌تواند به‌عنوان الگویی مؤثر در حکمرانی اسلامی ارائه شود. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که الگوی حکمرانی خوب از منظر فارابی، امامین انقلاب اسلامی و شهید رئیسی، مبتنی بر اصول اسلامی و اخلاقی است که هدف آن نیل به سعادت عمومی و تحقق مصلحت عامه است. این الگو از ترکیب اندیشه‌های غایت‌گرا، مشارکت‌محور و عملی شکل می‌گیرد و بر خلاف نظریه‌های غربی که معمولاً بر مدیریت دنیوی و مادی تأکید دارند، در آن معنویت و اخلاق در کنار کارآمدی اجرایی قرار دارند. این الگوها می‌توانند برای جوامع اسلامی، به‌ویژه در دوران معاصر، منبعی غنی و مفید برای حکمرانی خوب و مؤثر باشند.

منابع و مآخذ

علیزاده، محمدلعل و مقدس، اعظم. (۱۳۹۹). «الگوی حکمرانی رهبری، تحلیل محتوای سخنرانی نوروزی در دو دوره اول ریاست جمهوری سال‌های ۱۳۸۴ و ۱۳۹۲»، فصلنامه علمی-پژوهشی نظریه اجتماعی متفکران مسلمان، سال دهم، شماره اول، ص ۸۳-۱۰۶.

امامی، محمد و شاکری، حمید. (۱۳۹۴). «حکمرانی خوب و قانون اساسی جمهوری اسلامی»، فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال اول، شماره دوم، ص ۲۵-۵۷.

داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۹). *فارابی فیلسوف فرهنگ*. تهران: انتشارات سخن.

خوشرو، غلام علی. (۱۳۷۴). *انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون*. تهران: انتشارات اطلاعات.

صحرائی، علی رضا و محمودی نیا، امین. (۱۳۹۷). «الگوی حکمرانی خوب: چهارچوبی برای تحلیل اقتصاد سیاسی دولت هاشمی رفسنجانی» (۱۳۷۶-۱۳۶۸)، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره هشتم، شماره ۲۸، ص ۲۰۷-۲۲۸.

زارعی، محمدحسین. (۱۳۸۳). «حکمرانی خوب، حاکمیت و حکومت در ایران»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۴۰، ص ۱۵۵-۲۰۲. زارعی، محمدحسین و حسنونند، محمد. (۱۳۹۶). «مفهوم حکمرانی تنظیمی»، فصلنامه جستارهای حقوق عمومی، سال اول، شماره ۱، ص ۱۲۴-۱۴۶.

سبجانی، محمد قاسم. (۱۳۹۴). *فرماندهی و مدیریت اسلامی راه جویی از اندیشه و آرای امام خامنه ای (مدظله)*. تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).

میدری، احمد و خیرخواهان، جعفر. (۱۳۸۳). *حکمرانی خوب بنیان توسعه*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

مفتح، محمد هادی و قاسمی، غلامعلی. (۱۳۹۴). «امکان سنجی اجرای نظریه حکمرانی خوب در جوامع اسلامی با تاکید بر جمهوری اسلامی»، فصلنامه پژوهش حقوق تطبیقی در اسلام، شماره دوم، ص ۱۵۱-۱۷۵.

قربان زاده، محمد و شاکری، حمید. (۱۳۹۴). «امنیت انسانی در پرتوی دکترین حکمرانی خوب»، فصلنامه حقوقی مجد، سال دهم، شماره ۳۵، ص ۵۸-۷۷.

خوشرو، غلام علی. (۱۳۷۴). *انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن خلدون*. تهران: انتشارات اطلاعات.

داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۹). *فارابی فیلسوف فرهنگ*. تهران: انتشارات سخن.

بیانات مقام معظم رهبری در سال‌های مختلف دریافتی از سایت Leader.ir

Huther, J., & Shah, A. (2006). *Local Governance in Developing Countries*. Washington DC: Bank Publications.

UNDP. (1977). *Governance for Sustainable Human Development*. UNDP Policy Paper. Retrieved from www.undp.pog.org/publications/Governance/goodoo.pdf

Woods, (2000). *The Challenge of Good Governance for the IMF and the World Bank*. World Development.

لیسانس‌های اجباری در پرتو نظریه سوءاستفاده از حق اختراع: مطالعه تطبیقی ایران و آمریکا

مرتضی سعیدقادی^۱، امین میرزمانی^۲

چکیده. در چشم‌انداز پیچیده عصر نوآوری، انحصار بی‌رویه حقوق اختراع می‌تواند مانعی جدی بر سر راه رقابت سالم و دسترسی عادلانه به فناوری‌ها ایجاد کند، از این رو این پژوهش با روش تحلیل تطبیقی و بررسی رویه‌های قضایی به تبیین نظریه «سوءاستفاده از حق اختراع» در حقوق ایالات متحده و سازوکار «لیسانس اجباری» در معاهده تریپس و تطبیق آن با ظرفیت‌های قانونی ایران پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان داد که در نظام آمریکایی ایجاد امکان تعلیق موقت اجرای حق اختراع پس از اثبات سوءاستفاده، ضمن بازدارندگی مؤثر، امکان بازگرداندن حقوق دارنده اختراع را پس از رفع تخلف فراهم می‌سازد و سازوکار لیسانس اجباری بین‌المللی با الزام به مذاکره پیشین، پرداخت جبران خسارت منصفانه و محدودیت در مدت و قلمرو بهره‌برداری، کنترل مناسبی بر امتناع ناعادلانه از صدور مجوز ایجاد می‌کند. بررسی مقررات ایران نیز حکایت از پراکندگی اندک ابزارهایی مانند اعطای مجوز اجباری بدون پیش‌بینی تعلیق موقت یا چارچوب نظری منسجم دارد که کارایی لازم را برای پیشگیری و جبران سوءاستفاده ندارد؛ بر این اساس، پیشنهاد می‌شود با افزودن مقرره‌ای مستقل برای مقابله با سوءاستفاده از حق اختراع، پیش‌بینی امکان تعلیق موقت اجرای حقوق اختراع و تدوین دستورالعمل‌های دادرسی مرتبط، زمینه هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی و تقویت توازن میان انحصار و رقابت در نظام حقوقی ایران فراهم آید.

واژگان کلیدی: نظریه سوء استفاده از اختراع، لیسانس اجباری، حقوق رقابت.

مقدمه

با شتاب فزاینده پیشرفت‌های فناورانه و اهمیت فزاینده دارایی‌های فکری در اقتصاد جهانی، ضرورت تعریف دقیق مرزهای حقوق انحصاری مخترعان بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. اعطای امتیاز انحصاری به دارنده اختراع در درجه اول برای ترغیب نوآوری و جبران هزینه‌های تحقیق و توسعه در نظر گرفته شده است، اما در غیاب محدودیت‌های آشکار و مکانیزم‌های نظارتی مناسب، این حق انحصاری می‌تواند به ابزاری برای تحدید رقابت و تسلط نابجا بر بازار تبدیل گردد. در چنین شرایطی، سلطه حقوقی غیرمنطقی بر منابع فناوری، علاوه بر افزایش

^۱ نویسنده مسئول: پژوهشگر مقطع دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین-پیشوا mortezaghadari.law@gmail.com

^۲ پژوهشگر مقطع دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین-پیشوا amin.mirzamani@yahoo.com

مصنوعی قیمت‌ها، راه ورود نوآوران جدید را مسدود می‌سازد و منافع مصرف‌کنندگان و کل جامعه را به مخاطره می‌اندازد.

در نظام‌های پیشرو، پاسخ به این چالش در قالب نظریه «سوءاستفاده از حق اختراع» و نهاد «لیسانس اجباری» شکل گرفته است. نظریه سوءاستفاده از حق اختراع احراز می‌کند که هرگاه دارنده اختراع از حق انحصاری خود فراتر رفته و با تکیه بر آن مانع رقابت مشروع یا تعمیم غیرموجه انحصار شود، اجرای حق او می‌تواند موقتاً تعلیق شود تا شرایط عادلانه بازار باز گردد. این تعلیق موقت، افزون بر بازدارندگی، امکان بازگرداندن کامل حقوق انحصاری پس از اصلاح رفتار را فراهم می‌کند؛ بدین ترتیب، هم انگیزه نوآوری حفظ شده و هم از توسعه نامتناسب انحصار جلوگیری می‌گردد.

در کنار این نظریه، سازوکار «لیسانس اجباری» نیز به عنوان ابزار مکمل در معاهدات بین‌المللی مانند TRIPS و قوانین داخلی برخی کشورها پیش‌بینی شده است. بر اساس این ابزار، در صورت امتناع غیرمنصفانه دارنده اختراع از صدور مجوز بهره‌برداری یا عدم اقدام مناسب برای تجاری‌سازی اختراع، دولت می‌تواند بدون رضایت مالک اصلی، مجوز بهره‌برداری را به اشخاص ثالث اعطا کند. این مجوز اجباری معمولاً با شروطی مانند تلاش برای مذاکره پیشین، پرداخت جبران خسارت منصفانه و محدودیت در مدت و قلمرو اجرا همراه است تا تعادل منافع مالک و منافع عمومی حفظ شود.

نظام حقوقی ایران هر چند در قانون حمایت از مالکیت صنعتی به صورت پراکنده پیش‌بینی‌هایی از جمله امکان صدور مجوز اجباری را گنجانده، اما فاقد نظریه منسجمی برای احراز سوءاستفاده از حق و ضمانت اجرای تعلیق موقت اجرای حقوق اختراع است. این خلأ تقنینی و رویه‌ای، راه سوءاستفاده‌های حقوقی از امتیازات انحصاری را هموار ساخته و نه تنها نوآوران جدید را از بازار حذف می‌کند، بلکه قدرت چانه‌زنی و دستیابی به فناوری را برای مصرف‌کنندگان محدود می‌نماید.

پژوهش حاضر با روش تحلیل تطبیقی و بررسی رویه‌های قضایی، ابتدا به تشریح مبانی و اصول نظری سوءاستفاده از حق اختراع می‌پردازد تا نحوه شکل‌گیری و تکامل این نظریه در حقوق بین‌الملل و نظام‌های معتبر تبیین شود. در بخش بعدی، سازوکار لیسانس اجباری در اسناد بین‌المللی و تجربه کشورهای مختلف مورد واکاوی قرار می‌گیرد تا شرایط صدور، ضوابط اجرایی و آثار آن بر بازار روشن شود. نهایتاً، در سومین بخش، با تمرکز بر مقررات و رویه‌های جاری در ایران، خلأهای تقنینی و عملیاتی شناسایی شده و پیشنهادهایی برای اصلاح قانون حمایت از مالکیت صنعتی ارائه می‌گردد.

فرض اصلی تحقیق مبتنی بر این است که پیش‌بینی مقرره‌ای مستقل برای احراز سوءاستفاده از حق اختراع و تعریف ضمانت اجرای موقت «تعلیق اجرای حق» می‌تواند ضمن صیانت از حقوق مشروع مخترع، از توسعه نامتناسب انحصار جلوگیری کند و توازن مناسبی میان حمایت از نوآوری و حفظ رقابت سالم برقرار سازد. تحقق این فرض، مستلزم تدوین ضوابط دقیق برای تشخیص موارد سوءاستفاده، تعیین چارچوب‌های قانونی برای صدور لیسانس اجباری و تعریف معیارهای جبران خسارت است.

تدوین این مقررات نه تنها با الزامات موافقت‌نامه‌های بین‌المللی سازگاری دارد، بلکه با توجه به الزامات سیاست‌های صنعتی و فناوری کشور، می‌تواند به بستری مناسب برای جذب سرمایه‌گذاری در تحقیق و توسعه و تسهیل انتقال فناوری منتهی شود. این مقاله در پی ارائه راهکارهای قانونی و رویه‌ای است که با استفاده از تجربیات بین‌المللی و تطبیق آن با ساختار حقوقی ایران، گامی مؤثر در تقویت نظام مالکیت فکری و تضمین حقوق عمومی برداشته شود

نظریه سوء استفاده از حق اختراع

توانایی دارنده‌ی حق اختراع در بهره‌برداری از انحصار ناشی از ثبت اختراع با محدودیت‌هایی روبه‌روست. همان‌گونه که از عنوان آن پیداست، نظریه‌ی سوءاستفاده از حق اختراع از استفاده‌ی نادرست از اختراعات برای انحصار بازار جلوگیری می‌کند. اگرچه دارنده‌ی اختراع می‌تواند به‌طور کامل از حقوق ناشی از ثبت اختراع بهره‌برداری کند، ممکن است مجاز به ترکیب چند اختراع با یکدیگر به‌منظور ایجاد انحصاری بزرگ‌تر نباشد. به‌طور مشابه، اگر مالکان اختراعات به تبادل مجوزهای بهره‌برداری (cross-licensing)، تجمع اختراعات (pooling)، بسته‌بندی آنها برای فروش، خرید اختراعات دیگر با هدف ایجاد انحصار یا شبه انحصار، مطالبه‌ی حقوق در بدو سوءنیت، یا تمدید غیرمجاز مدت‌زمان انحصار از طریق دریافت حق امتیاز پس از انقضای ثبت اختراع اقدام کنند، ممکن است مسئولیت ناشی از انحصارطلبی بر عهده‌ی آنان قرار گیرد. سوءاستفاده از حق اختراع ممکن است به عنوان دفاع در برابر دعوای نقض ثبت اختراع مطرح شود یا مبنای یک ادعای اثباتی مبنی بر اعمال انحصار واقع گردد. (Graeme B and Dinwoodie, ۲۰۲۱)

تعریف و مبانی نظری

این دکترین ریشه در ضرورت حفظ تهدید گستره انحصاری اعطا شده به مخترع دارد. موقعیت اقتصادی ناشی از حق اختراع به دارنده آن این امکان را می‌دهد که رفتارهایی فراتر از حدود انحصار قانونی اتخاذ نماید؛ وضعیتی که واکنش مناسب نهادهای مسئول را می‌طلبد. در حقیقت، سوءاستفاده از اختراع به معنای توسعه غیرمجاز قلمرو قانونی حقوق اختراع توسط مالک آن است.

بر اساس رویه قضایی ایالات متحده، دو نوع اقدام مشمول مصادیق سوءاستفاده از حق اختراع قرار می گیرند: نخست، بهره برداری نامناسب از حقوق اختراع که به طور کلی در قالب گسترش غیرمجاز قلمرو یا مدت حق اختراع نمایان می شود و منجر به نقض مقررات رقابت می گردد؛ و دوم، هنگامی که سوءاستفاده از اختراع به اثبات می رسد، الزام به اثبات نقض مقررات رقابتی نیست، چرا که سوءاستفاده از اختراع به عنوان رفتاری با دامنه وسیع اقدامات مخل رقابت شناخته می شود. همچنین، سوءاستفاده از حق اختراع ممکن است ناشی از نقض حقوق رقابتی توسط مالک آن باشد؛ برای مثال، شرکتی که به منظور محدودسازی رقابت، کلیه اختراعات مشابه و جایگزین بازار مرتبط را تحت کنترل و تسلط خود قرار می دهد تا رقبا را با موانع مواجه سازد. این عمل هم به عنوان سوءاستفاده از اختراع محسوب می شود و هم نقض قوانین رقابت است. (رهبری و حسینی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۷)

تغییرات ماده ۲۷۱ قانون اختراعات آمریکا نشان داد که گاهی رفتارهایی که قوانین رقابتی را نقض نمی کنند، ممکن است از منظر سوءاستفاده از اختراع، نامطلوب شناخته شوند. بدین ترتیب، اقداماتی وجود دارند که از دیدگاه حقوق رقابت نامشروع یا اثرگذار بر بازار رقابتی محسوب نمی شوند، اما از منظر حقوق اختراعات نوعی سوءاستفاده تلقی می گردند.

قاعده کلی در حقوق آمریکا برای تعیین سوءاستفاده بودن رفتارها آن است که دادگاه باید تشخیص دهد آیا رفتار مورد نظر در محدوده حقوق اختراع قرار دارد یا خیر؛ اما اگر رفتاری باعث توسعه غیرمجاز قلمرو اختراع و پیامدهای مخل رقابت شود، لازم است با معیارهای حقوق ضدانحصار به طور دقیق و موشکافانه بررسی گردد. (Hovenkamp, ۲۰۱۳, chap۷, p۹)

در دعاوی مرتبط، سوءاستفاده از اختراع معمولاً به عنوان دفاع خوانده در برابر خواهان مطرح می شود که ادعای نقض حق اختراع یا عدم ایفای تعهدات مالی در قرارداد لیسانس را دارد. لازم به ذکر است که در مقایسه میان دکرترین اعطا و اجرا با نظریه سوءاستفاده از اختراع، هرچند هر دو چارچوبی برای اجرای حقوق مالکیت فکری و تعیین حدود مجاز ارائه می دهند، اما تفاوت هایی وجود دارد: نظریه سوءاستفاده از اختراع محدود به برخی شروط خاص محدودکننده رقابت است، در حالی که نظریه ایجاد و اجرا شامل تمامی ترتیبات ضدرقابتی می گردد. علاوه بر این، نظریه سوءاستفاده از اختراع تنها به عنوان دفاع خوانده قابل استناد است، ولی دکرترین ایجاد و اجرا می تواند از سوی هر دو طرف دعوی، خواهان یا خوانده، مورد استناد قرار گیرد. در دعاوی مرتبط با حقوق اختراعات، سوءاستفاده از اختراع به عنوان یکی از دفاعیات قابل استناد از سوی خوانده در برابر ادعای خواهان، که مدعی نقض حق اختراع یا عدم ایفای تعهدات مالی ناشی از قرارداد لیسانس است، مطرح می شود.

شایسته توجه است که مقایسه میان دکترین «اعطا و اجرا» و نظریه «سوءاستفاده از اختراع» نشان می‌دهد که هرچند هر دو رویکرد در پی تعیین چارچوبی مشخص برای اجرای حقوق مالکیت فکری و تبیین موارد تجاوز از حدود مجاز هستند، مع الوصف تفاوت‌های بنیادینی میان آن‌ها مشاهده می‌شود: نظریه سوءاستفاده از اختراع تنها نسبت به برخی شروط خاص محدودکننده رقابت قابلیت اعمال دارد، در حالی که دکترین اعطا و اجرا بر کلیه ترتیبات ضدرقابتی ناظر است. افزون بر این، نظریه سوءاستفاده از اختراع تنها در مقام دفاع از سوی خواننده قابل طرح می‌باشد، اما دکترین اعطا و اجرا می‌تواند به عنوان دفاع از سوی هر یک از طرفین دعوا، اعم از خواهان یا خواننده، مورد استناد قرار گیرد.

افزون بر نکات پیش گفته، باید در نظر داشت که ماهیت رفتارهایی که منجر به سوءاستفاده از اختراع می‌شوند، از صنعتی به صنعت دیگر متفاوت بوده و به عوامل متعددی وابسته است، از جمله:

۱. تمرکز قدرت بازار در یک صنعت: اصولاً در صناعی که تمرکز بازار بالاست یا تنها یک شرکت غالب در آن فعالیت می‌کند، احتمال اقامه دعوای مبتنی بر سوءاستفاده از اختراع به مراتب بیشتر است.

۲. پیوستگی میان دو محصول متفاوت و ضرورت انعقاد قرارداد لیسانس متقابل یا اعطای مجموعه‌ای از مجوزهای مختلف: این وضعیت به‌ویژه در خصوص شرکت‌هایی صدق می‌کند که اختراعاتی با کارکردها و محتوای مشابه را در اختیار دارند.

۳. میزان دگرگونی و تحول در صنعت مورد نظر: درجه پویایی و تغییرات ساختاری در یک صنعت، نقش بسزایی در شکل‌گیری و نوع مصادیق سوءاستفاده از اختراع ایفا می‌کند.

از منظر خولندگان، سوءاستفاده از اختراع به دفاعی اطلاق می‌شود که در برابر ادعای نقض حق اختراع یا عدم رعایت تعهدات مالی در قرارداد لیسانس مطرح می‌گردد. در حقیقت، هم‌زمان با توسعه دامنه نظریه سوءاستفاده از اختراع—که در برخی جهات دارای دایره‌ای محدودتر از مسئولیت ناشی از نقض مقررات رقابت تجاری است—این دفاع نیز به صورت فزاینده‌ای جایگاه حقوقی یافته است.

تحولات نظریه در سیر زمانی گوناگون

در نظام حقوقی ایالات متحده، نظریه سوءاستفاده از حق اختراع برای نخستین بار در سال ۱۹۱۷ و در جریان رسیدگی به دعوای "موشن پیکچر" (۲۴۳ U.S. ۵۰۲, Motion Picture Patents Co. v. Universal Film Co., (۱۹۱۷)) مطرح و مبنای تحلیل حقوقی قرار گرفت. محور اصلی این پرونده، شرط فروش اجباری بود که دادگاه بر اساس آن دو ملاک را برای احراز سوءاستفاده برشمرد: نخست، اعمال نفوذ یا سلطه توسط دارنده اختراع بر دامنه‌ای

فراتر از حدود مقرر قانونی، و دوم، آسیب‌رسانی به منافع عمومی از رهگذر ایجاد نوعی انحصار نسبت به محصولات غیرمرتبط یا فراتر از حوزه شمول اختراع.

در ادامه مسیر تحول این نظریه، رأی صادره در پرونده معروف به "مورتون سالت" (Morton Salt Co. v. G. S. Suppiger Co.) در سال ۱۹۴۲ نقطه عطفی تلقی می‌شود. دادگاه در این رأی تصریح کرد که مسئله محوری، تنها اختلال در نظام رقابتی نیست، بلکه پرسش اصلی آن است که آیا استفاده از اختراع برای تحصیل مزایایی خارج از چارچوب مشروع آن، که منجر به بی‌اعتنایی به مصالح عمومی و نظم حقوقی شود، سزاوار حمایت قضایی هست یا نه. در نتیجه، دادگاه بر تمایز این نظریه از قواعد سنتی ضدانحصار تأکید ورزید. (رهبری و سنگانی، ۱۳۹۶، ص ۱۳۶)

با تصویب اصلاحات جدید در سال ۱۹۵۲، کنگره ایالات متحده اقدام به افزودن دو بند به ماده ۲۷۱ قانون اختراعات (۳۵ U.S. Code § ۲۷۱ – Infringement of patent) کرد که هدف آن، تأمین حمایت بیشتر از مخترعان و محدودسازی دایره سوءاستفاده بود. در بند (d) این ماده، سه رفتار مشخص از شمول سوءاستفاده مستثنا شدند. بر این اساس، هیچ دارنده اختراعی نمی‌تواند صرفاً به دلیل ارتکاب اعمال زیر، از حق دریافت خسارات یا پیگیری حقوق خود محروم گردد:

۱. بهره‌برداری اقتصادی از اقداماتی که چنانچه توسط شخصی دیگر و بدون رضایت مالک (Contributory infringement) صورت پذیرد، نقض مشارکتی تلقی می‌شود؛

۲. انعقاد توافق‌نامه‌های لیسانس یا واگذاری حق بهره‌برداری به اشخاص ثالث نسبت به اعمالی که در صورت نبود رضایت، ناقض محسوب می‌شوند؛

۳. اقدام به مطالبه رسمی حقوق اختراع در برابر ناقضان. (Hovenkamp (۲۰۱۲), chap۷, p۵)

با گذشت زمان، دامنه و برداشت‌ها از نظریه سوءاستفاده از اختراع دچار گستردگی و در مواردی انحراف از مقاصد اصلی شد. تا آنجا که در دهه ۹۰ میلادی، اعتراضاتی نسبت به ناهماهنگی آراء محاکم و تفسیر بیش از حد موسع این نظریه مطرح گردید. در واکنش به این وضعیت، کنگره در سال ۱۹۹۸ تلاش کرد تا با اصلاح مسیر پیش‌گرفته، انسجام دوباره‌ای به مفهوم سوءاستفاده ببخشد. در این فرآیند، عنصر «تمرکز قدرت بازار» که نقشی کلیدی در تحلیل‌های رقابتی ایفا می‌کند، بار دیگر به عنوان شاخصی مؤثر در ارزیابی این نوع دعاوی مطرح شد.

اگرچه برخی از تحلیلگران حقوقی بر این باورند که قانون اصلاحی مصوب ۱۹۸۸ عملاً کارکرد نظریه سوءاستفاده را به دلیل نیاز به اثبات آثار ضد رقابتی محدود ساخته و موجب زوال آن شده است، اما بررسی مفاد قوانین و رویکرد کنگره نشان می‌دهد که این نهاد قانون‌گذاری همچنان بر ضرورت حفظ استقلال این نظریه از قواعد ضدانحصار اصرار دارد و تحقق سوءاستفاده را منوط به اثبات آثار رقابتی نمی‌داند.

در تحولات اخیر، دیوان عالی ایالات متحده نیز تلاش کرده است که برداشت‌های پیشین را بازنگری کرده و نظریه را به مسیر اصیل آن بازگرداند. از جمله، در یکی از آرای مهم صادره در سال ۲۰۱۵، (Kimble v. Marvel Entertainment) دادگاه صراحتاً اعلام داشت که اصول مرتبط با حقوق رقابت نمی‌توانند بر تحلیل موارد سوءاستفاده از اختراع سیطره یابند. در نگاه این دادگاه، تشخیص سوءاستفاده باید با توجه به ماهیت خاص نظام اختراعات صورت گیرد و نه صرفاً از دریچه قواعد ضدانحصار. (Cheung, W., & Pietsch, I. (۲۰۲۵).

برای نمونه، موضوعاتی نظیر مطالبه حق امتیاز پس از پایان اعتبار یک اختراع باید در چهارچوب منطقی نظام اختراعات بررسی شود و نه از منظر تعهدات رقابتی. دیوان عالی هشدار داده است که تکیه صرف بر رویه‌های کهنه، مانع درک صحیح از اقتضائات نوآورانه و شرایط اقتصادی نوین خواهد شد و بر ضرورت بازخوانی و بازآفرینی مرزهای این دکتین تأکید کرده است.

در جمع‌بندی می‌توان گفت که با گذشت زمان، قلمرو نظریه سوءاستفاده از اختراع توسعه یافته و دیگر صرفاً به مصادیق محدودی همچون فروش بسته‌ای یا اخذ حق امتیاز پس از پایان دوره اعتبار محدود نمی‌شود. در حال حاضر، محاکم آمریکا با رویکردی گسترده‌تر، این نظریه را در موارد متنوع‌تری به کار می‌گیرند و مرزهای جدیدی برای آن تعریف کرده‌اند؛ (حسینی، ۱۳۹۴، ص ۵۷-۵۹). اگرچه نظریه توسعه خود، با ورود برخی هنجارهای حقوق ضدانحصار مواجه و آمیخته شده است، غالب محققان و دادگاه‌های آمریکایی علی‌رغم فراز و فرودها اصلاحات و تعدیلات کوشیدند نظریه را به موازات رهیافت‌های حقوق رقابت پیش ببرند و استقلال آن را حفظ کنند؛ چرا که آن را به عنوان راهکارهای مستقل، و موثر در نظام اختراعات منظور مقابله با زیاده‌خواهی صاحب اختراع، از طریق گسترش بدون وجه حقوق انحصاری و خروج از قلمراختراع به رسمیت شناخته‌اند.

مصادیق سوءاستفاده از اختراعات

در این بخش، تمرکز بر بررسی نمونه‌های عملی و شناخته‌شده‌ای از سوءاستفاده از اختراعات خواهد بود؛ مواردی که در قالب رویه‌های قضایی یا روابط قراردادی نمود یافته‌اند و از مصادیق بارز بهره‌برداری ناصحیح از حقوق اختراع به شمار می‌روند. در میان این موارد، برخی مصادیق مانند شروط پیوندی و مطالبه حق امتیاز پس از انقضای

مدت اعتبار اختراع، به دلیل شیوع و اهمیت، در جایگاه نخست بررسی قرار می‌گیرند. این دو پدیده نه تنها در نظام‌های حقوقی پیشرفته مطرح بوده، بلکه در کشور ما نیز، در عمل و در فرآیند تنظیم قراردادهای لیسانس، به عنوان چالش‌هایی جدی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

فروش اجباری و شروط پیوندی (Tying clause)

یکی از شناخته‌شده‌ترین اشکال سوءاستفاده از اختراع، درج شروطی در قرارداد لیسانس است که بر اساس آن، اعطای مجوز بهره‌برداری از اختراع منوط به خرید کالا، استفاده از خدمات خاص، یا پذیرش مجوز دارایی فکری دیگری می‌شود؛ رفتاری که در ادبیات حقوقی تحت عنوان «فروش اجباری» یا «شروط پیوندی» شناخته می‌شود. چنین شروطی، اغلب موجب توسعه‌ی غیرموجه دامنه اختراع به حوزه‌هایی فراتر از موضوع اصلی آن شده و به طور مستقیم یا غیرمستقیم، آزادی عمل لیسانس‌گیرنده را محدود می‌سازد.

برای مثال، ممکن است مجوزدهنده برای اعطای لیسانس اختراع، مبلغی گزاف مطالبه کند، مگر آنکه گیرنده مجوز بپذیرد که محصولات یا خدماتی دیگر را نیز از او دریافت کند؛ (International Salt Co., Inc. v. United States, ۳۳۲ U.S. ۳۹۲ (۱۹۴۷)).

در این حالت با ارائه تخفیف‌های قابل توجه در صورت پذیرش شرط، گیرنده از نظر اقتصادی در موقعیتی قرار می‌گیرد که چاره‌ای جز تمکین ندارد.

بر مبنای رویه حقوقی آمریکا، چنین ترتیباتی، در صورتی که دلیل فنی موجهی برای پیوند محصولات وجود نداشته باشد، در قالب سوءاستفاده از اختراع قابل بررسی است؛ مشروط به آنکه چند شرط اساسی محقق شده باشد:

۱. **وجود قدرت بازار:** نخست آنکه ارائه‌دهنده لیسانس باید از چنان قدرت بازاری برخوردار باشد که بتواند طرف مقابل را ناگزیر به پذیرش شروط همراه سازد. در اصلاحیه سال ۱۹۹۸ قانون سوءاستفاده از اختراع، تأکید شد که صرف داشتن آثار ضدرقابتی برای اثبات سوءاستفاده کافی نیست و وجود قدرت بازار شرط لازم تلقی می‌شود. قدرت بازار به توانایی تحمیل شرایط ناعادلانه‌ای گفته می‌شود که در فضای رقابتی امکان پذیرش آن از سوی خریدار وجود نداشت. یکی از معیارهای تشخیص این قدرت، توان اعمال شرایط نامناسب بر تعداد قابل توجهی از متقاضیان در بازار است. (Leslie R. (۲۰۱۱) p۱۳۷)

۲. مجزا بودن کالا یا خدمت پیوست شده از اختراع: شرط دیگر آن است که کالا یا خدمت ضمیمه، ماهیتاً مجزا از موضوع اصلی قرارداد باشد. در تحلیل حقوق رقابت، تفکیک پذیری بر اساس ارزیابی نیاز بازار و ترجیحات مصرف کنندگان انجام می شود.

۳. وجود پیوند قراردادی، چه صریح و چه ضمنی: حتی در صورت عدم تصریح مستقیم در متن قرارداد، اگر نحوه تنظیم تعهدات به گونه ای باشد که اعطای مجوز اختراع منوط به دریافت کالا یا خدمات دیگر شود، شرط پیوندی تحقق یافته تلقی می شود.

۴. اثر قابل توجه بر بازار کالای پیوست شده: در نهایت، باید اثبات شود که این پیوند در عمل، تأثیری چشم گیر بر بازار کالای دوم یا فناوری مرتبط داشته است. مطابق اصلاحات قانون در سال ۱۹۵۲، اگر چنین اثری محقق نشود، حتی در صورت وجود پیوستگی، سوءاستفاده ای در معنای حقوقی آن به شمار نخواهد آمد.

پرداخت حق امتیاز پس از انقضای اعتبار اختراع (Post-expiration royalty)

بر اساس نظر دیوان عالی ایالات متحده، توافقاتی که در آن ها گیرنده مجوز ملزم به پرداخت حق امتیاز به صورت کامل و بدون هیچ کاهش پس از پایان مدت اعتبار حق اختراع باشد، ذاتاً سوءاستفاده تلقی می شوند. این نوع قراردادها می توانند موجب وابستگی اجباری لیسانس گیرندگان به مالک اختراع شده و به او امکان دهند حتی پس از پایان مدت حفاظت قانونی، همچنان حضور مؤثری در بازار داشته باشد. (رهبری و سنگانی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۸)

در یکی از پرونده های مشهور (Brulotte v. Thys Co., ۳۷۹ U.S. ۲۹ (۱۹۶۴))، دیوان عالی پس از بررسی های لازم، چنین قراردادی را غیرقانونی و غیرقابل اجرا شناخت و بر این مبنا تأکید کرد که حق مالکیت اختراع از سوی قانون محدود شده است و با پایان یافتن مدت اعتبار، اختراع وارد حوزه عمومی می شود. بنابراین، شرط پرداخت حق امتیاز پس از انقضاء، مخالف سیاست های حقوقی حاکم بر نظام اختراعات و نوعی گسترش غیرمجاز قلمرو اختراع به شمار می آید. دیوان عالی همچنین با توجه به شباهت های موجود میان این نوع توافقات و فروش اجباری، آن ها را تلاشی برای پیوند دادن دوره حفاظت قانونی با زمان پس از انقضاء حق اختراع ارزیابی کرده است. (Hovenkamp (۲۰۱۲), chap۷, p۶۸) شایان ذکر است که توافقی هایی که بدون وجود فشار یا اکراه تنظیم شده اند، یا در آن ها حق امتیاز دوره پس از انقضاء بر اساس اختراع یا دانش فنی دیگری تعیین شده است، به عنوان سوءاستفاده محسوب نمی شوند. همچنین، مراجع نظارتی و دادگاه های ایالات متحده معمولاً نسبت به اعمال ضد رقابتی در این حوزه رویکرد محتاطانه تری داشته اند.

سوءاستفاده در دیگر حوزه‌های مالکیت فکری

اگرچه نظریه سوءاستفاده ابتدا در زمینه حق اختراع شکل گرفته است، اما به تدریج دامنه خود را به سایر اشکال مالکیت فکری نیز گسترش داده و به‌ویژه در حوزه کپی‌رایت نقش فعالی یافته است. هرچند نظریه سوءاستفاده از کپی‌رایت در برخی جنبه‌ها تفاوت‌هایی دارد و هنوز به صورت رسمی در قوانین به تصویب نرسیده، اما محاکم بدوی آمریکا (Lasercomb America, Inc. V. Reynolds Lasercomb America, Inc. V. Reynold) تمایل بیشتری به پذیرش این دکترین به عنوان دفاعی در برابر ادعای نقض کپی‌رایت نشان می‌دهند (کجوری ۱۳۹۵، ص ۱۴۵-۱۴۶)؛ این سازوکار در شرایطی به کار می‌رود که دارندگان حقوق کپی‌رایت بخواهند حقوق خود را فراتر از محدوده قانونی گسترش داده و امتیازات خود را به شکلی برخلاف منافع عمومی اعمال کنند (Baker McClanahan, ۲۰۱۳, p۱۲)؛ برای مثال، دارنده کپی‌رایت ممکن است از موقعیت قانونی خود به عنوان ابزاری برای دستیابی به منافع اضافی استفاده کند؛ مانند قراردادی که در آن هرگونه کپی‌برداری یا تهیه نسخه پشتیبان از نرم‌افزار به طور کلی ممنوع شده است، در حالی که چنین محدودیتی فراتر از حقوق انحصاری تعیین شده در نظام کپی‌رایت است و با توافق میان جامعه و مالک حقوق مغایرت دارد. همچنین، اگر دارنده اثر گیرنده مجوز را از نقد یا بیان نظر منفی نسبت به یک اثر ادبی منع کند، هرچند این امر تأثیر قابل توجهی بر رقابت نداشته باشد، با ارزش بنیادین آزادی بیان در تضاد است و در چارچوب سوءاستفاده از کپی‌رایت قرار می‌گیرد (Leslie, ۲۰۱۱, p۶۲)؛ در خصوص حقوق دارندگان پایگاه‌های داده که تحت حمایت کپی‌رایت قرار دارند، برخی کارشناسان معتقدند با توجه به اثراتی که دخالت حقوق رقابت می‌تواند بر نوآوری و دسترسی به داده‌ها داشته باشد، بهره‌گیری از نظریه سوءاستفاده از کپی‌رایت در مواقع مقتضی می‌تواند به تنظیم بهتر روابط میان مالک و سایر ذی‌نفعان کمک کند تا تعادلی بهینه بین رقابت و حفاظت از مالکیت فکری برقرار شود.

همچنین نظریه سوءاستفاده در حوزه علائم تجاری نیز مورد توجه برخی صاحب‌نظران قرار گرفته است. در دعاوی مربوط به نقض علامت تجاری، این نظریه می‌تواند به عنوان دفاعی مطرح شود، به خصوص زمانی که دارنده علامت تجاری تلاش می‌کند با سوءاستفاده از امتیازات قانونی، حق خود را به شکلی غیرموجه و فراتر از حد مجاز توسعه دهد تا اهداف غیرقانونی خود را پیش ببرد.

لیسانس اجباری به عنوان ابزار مقابله با سوءاستفاده

در این بخش به بررسی مفهوم لیسانس اجباری در زمینه اختراعات می‌پردازیم، ابتدا مبانی نظری آن را تبیین کرده و سپس نگاهی به سیر تاریخی شکل‌گیری این ابزار قانونی خواهیم داشت. همچنین سازوکارهای قانونی اعمال لیسانس اجباری در نظام‌های حقوقی مختلف و شرایط استفاده از آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم. این سازوکار به عنوان

یکی از ابزارهای مهم مقابله با سوءاستفاده از حقوق اختراع، به منظور تضمین تعادل میان منافع مالک اختراع و منافع عمومی و جلوگیری از انحصارهای ناعادلانه، به کار گرفته می‌شود.

لیسانس اجباری در حوزه اختراعات — مبانی، تاریخچه و چارچوب‌های قانونی

لیسانس اجباری در حقوق مالکیت فکری مجوزی است که از سوی دولت به اشخاص ثالث اعطا می‌شود تا بدون رضایت مالک اختراع، محصول یا فرآیند پتنت شده‌ای را تولید یا به کار گیرند، به نحوی که عمل مزبور مشمول تخلف از حق اختراع محسوب نشود. به بیان دیگر، لیسانس اجباری مداخله‌ای پیشگیرانه‌ی حاکمیتی است که در زمانی به کار می‌رود که نیروهای بازار منجر به عدم تعادل میان اهداف پاداش نوآوری و تضمین رفاه اجتماعی و اقتصادی شوند (Syam, N. (۲۰۲۴), p.۳).

به عنوان مثال، مجوز «استفاده دولتی» (government use) با فرمت مشابهی این حق را در اختیار دولت یا نمایندگان قرار می‌دهد که بدون رضایت مالک از اختراع استفاده کرده و تنها موظف به پرداخت غرامت معقول باشند. بدین ترتیب، جوهره فلسفی این نهاد در توازن منافع عمومی و خصوصی نهفته است: از سویی باید نوآوری و تولید اختراعات تشویق شود و از سوی دیگر باید دسترسی عمومی، قیمت مناسب کالاها و جلوگیری از انحصار افراطی تضمین گردد (Kianzad, B. (۲۰۲۴). No. ۱۹۷.p. ۵). در راستای همین موازنه، موافقت‌نامه جهانی ADPIC (TRIPS) در ماده ۷ بر ترویج نوآوری «به سود تولیدکنندگان و کاربران دانش فناورانه» و در ماده ۸ بر اتخاذ تدابیری «برای جلوگیری از سوءاستفاده از حقوق مالکیت معنوی توسط دارندگان حق» تأکید می‌کند.

از لحاظ تاریخی، استفاده از لیسانس‌های اجباری در حوزه حق اختراع به مسائل اجتماعی و اقتصادی مرتبط بوده است. از گذشته تاکنون، کشورها با انگیزه‌های گوناگون (مانند کاهش قیمت‌های مفرط، تضمین عرضه کافی کالاهای مورد نیاز عمومی یا پاسخ به شرایط اضطراری) مجوزهایی اجباری را برای اختراعات صادر کرده‌اند. برای مثال، بسیاری از کشورها در دهه اخیر به منظور تأمین داروهای حیاتی و سایر فناوری‌های پزشکی، از لیسانس‌های اجباری استفاده کرده‌اند.

شیوع پاندمی کووید-۱۹ و لزوم دسترسی سریع به داروها و واکسن‌ها مجدداً بحث مداخلات دولتی در اختراعات را قوت بخشید؛ به گونه‌ای که برخی تحلیل‌ها تصریح می‌کنند صدور مجوز اجباری در این شرایط، راهکاری اثبات شده برای افزایش دسترسی به درمان‌ها و واکسن‌های نجات‌بخش است (Ibd, pp. ۶-۷).

از سوی دیگر، در سطح تطبیقی نیز اندیشه‌ها و تئوری‌های مختلفی درباره ماهیت و ضرورت لیسانس اجباری ابراز شده است. به طور کلی، این نهاد مبتنی بر این فرض است که اختیارات انحصاری ناشی از حق اختراع مطلق نیستند و

در مواقع ضروری دولت می‌تواند برای دفاع از منافع عمومی، استثناهایی اعمال کند. نظریه «سوءاستفاده از اختیارات اختراعات که در نظام‌های حقوقی مختلف مطرح است نیز بر همین اصل استوار است؛ مطابق این نظریه، در صورتی که دارنده حق اختراع از امتیازات انحصاری خود فراتر رفته و در عمل حق اختراع را به گونه‌ای غیرمنصفانه تفسیر کند، باید جریمه شده و مجوز استفاده آزادانه از آن پتنت برای دیگران ایجاد شود. در این چارچوب، مجوز اجباری یکی از ابزارهای حقوقی است که می‌تواند به عنوان پاسخ به کاربرد ناعادلانه یا انحصارگرایانه در اختراعات مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

قوانین و نحوه اعمال لیسانس‌های اجباری در حقوق آمریکا و موافقت‌نامه TRIPS

در نظام حقوقی ایالات متحده دو سازوکار مهم برای اعمال مجوزهای اجباری وجود دارد. نخست «حقوق ممانعت» مندرج در قانون بایل-دول مصوب ۱۹۸۰ (Bayh-Dole Act of ۱۹۸۰) است که به آژانس‌های فدرال امکان می‌دهد در صورت تحقق شرایط تعیین‌شده، برای اختراعات حاصل از تحقیقات با بودجه دولت فدرال، مجوز بهره‌برداری به شخص ثالث اعطا کنند. مطابق این قانون، اگر صاحب اختراع تمایلی به لیسانس دادن نداشته باشد، خود دولت می‌تواند همان حق لیسانس را در قالب «ممانعت» اعمال نماید

(Ouellette, L.L., & Sampat, B.N. (۲۰۲۴) e۲۴۳۷۷۵). به بیان دیگر، قانون بایل-دول حق دولت برای «ممانعت و اجبار لیسانس اضافی» تحت ماده ۲۰۳ از عنوان ۳۵ قانون ایالات متحده را تضمین می‌کند؛ این لیسانس اجباری مشروط بر آن است که اختراع با حمایت مالی دولت توسعه یافته باشد و شرایط مقرر (مانند فایده عمومی، تأمین تولید کافی یا دسترسی گسترده) محقق شده باشد. اخیراً نیز مقامات دولتی آمریکا برنامه‌ای را مطرح کرده‌اند که طی آن از این حقوق ممانعت برای کاهش قیمت داروها استفاده شود؛ به‌طوری‌که چارچوب پیشنهادی در انتهای سال ۲۰۲۳ به «اعطای مجوزهای اجباری به تولیدکنندگان جنریک» از طریق حقوق ممانعت اشاره کرده است. (Ibd, ۲۰۲۴, p. E۲۴۳۷۷۵)

از سوی دیگر، بخش ۱۴۹۸ قانون ایالات متحده یک مجوز اجباری کلی‌تر تحت عنوان «مصرف دولتی» ایجاد می‌کند. طبق ماده ۱۴۹۸ عنوان ۲۸ از قانون ایالات متحده، هرگاه یک اختراع تحت یک پتنت فدرال «توسط یا برای دولت آمریکا بدون مجوز» مورد استفاده یا تولید قرار گیرد، رویه بازداشتن موجبات دعوای مالک پتنت در محاکم و در عوض الزام دولت به پرداخت غرامت منصفانه است (Syam, ۲۰۲۴, p. ۴)؛ لازم به ذکر است که ماده ۲۸ U.S.C. §۱۴۹۸ یکی از مهم‌ترین مقررات ایالات متحده در زمینه استفاده دولت فدرال از اختراعات ثبت شده (پتنت) بدون نیاز به دریافت مجوز از مالک آن است. این ماده عملاً به دولت اجازه می‌دهد در صورت نیاز عمومی یا ملی، از یک اختراع ثبت شده استفاده کند یا آن را تولید نماید بدون آنکه مجوز بگیرد — ولی در عوض موظف

است خسارت منصفانه و کامل به صاحب حق اختراع پردازد. به بیان ساده، بند ۱۴۹۸ به دولت یا قرارداد کنندگان تحت فرمانش حق می‌دهد بدون اجازه صریح مالک از اختراع بهره‌برداری کنند و مالک پتنت نیز تنها می‌تواند خسارات مادی مطالبه نماید؛ این مکانیزم در عمل نوعی لیسانس اجباری دولتی و جبرانی است.

در عرصه بین‌المللی، موافقت‌نامه تریپس سازمان جهانی تجارت نیز الزام نکردن صدور لیسانس اجباری را نسخ می‌کند و چارچوب کلی استفاده از این ابزار را مشخص می‌سازد. مطابق ماده ۳۱ معاهده، کشورها می‌توانند با رعایت شروطی مانند محدودیت مدت و قلمرو لیسانس، پرداخت جبران منصفانه و تلاش برای اخذ مجوز قراردادی (مگر در موارد اضطراری) برای اختراعات خود مجوز اجباری صادر کنند. در شرایط اضطرار ملی یا فوریت شدید، ماده ۳۱ (b) این الزام پیش‌نیاز مذاکره کتبی برداشته می‌شود. (Kianzad, ۲۰۲۴, pp. ۹-۱۰)؛ افزون بر این، در اصلاحیه سال ۲۰۰۵ موافقت‌نامه، ماده ۳۱ مکرر، که در نهایت ۲۰۱۷ لازم‌الاجرا شد. ترتیبات ویژه‌ای برای کشورهایی که ظرفیت تولید دارو ندارند ایجاد شد؛ بر اساس این سیستم، یک کشور می‌تواند با صدور لیسانس اجباری برای تولید داخل به کشور دیگر که درخواست واردات دارد، کمک کند. با این وجود، به دلیل پیچیدگی‌های اداری و محدودیت‌های ماده ۳۱ (f)، استفاده عملی از ماده ۳۱ مکرر تاکنون محدود باقی مانده است. در هر حال، در چارچوب تریپس هدف کلان حمایت از سلامت عمومی و جلوگیری از انحصارهای مخرب همواره مورد تأکید بوده است. برای نمونه، ماده ۸ این توافق‌نامه به صراحت اجازه می‌دهد کشورها «تدابیری برای جلوگیری از سوءاستفاده از حقوق مالکیت معنوی توسط دارندگان حق یا اقدامات ناعادلانه که به انتقال فناوری آسیب می‌زند» اتخاذ کنند.

در مجموع، چه در حقوق داخلی آمریکا و چه در قواعد بین‌المللی، مجوز اجباری ابزاری برای اصلاح انحراف حقوق ناشی از حق اختراع از هدف اصلی خود در جهت منافع عمومی تلقی می‌شود. به این ترتیب، اصول نظریه «سوءاستفاده از حق اختراع» با رویکرد لیسانس اجباری هم جهت است؛ به طوری که در آمریکا معیار اصلی «سوءاستفاده از حق اختراع» نیز جلوگیری از گسترش غیرمجاز انحصار صاحب اختراع فراتر از محدوده قانونی است. از این منظر، مجوز اجباری و سایر مکانیسم‌های دخالتی در اختراع، راهکاری حقوقی برای خنثی‌سازی رفتارهای ناعادلانه انحصاری و تضمین دستیابی برابر به اختراعات محسوب می‌شوند (Ibd, p. ۱۱).

سوءاستفاده از اختراع در حقوق ایران

اگرچه نظریه «سوء استفاده از اختراع» به صورتی که در نظام حقوقی ایالات متحده مطرح است، در مقررات قانونی یا نظریات غالب حقوق‌دانان ایرانی بازتاب صریح و گسترده‌ای نیافته، اما نشانه‌هایی در قوانین ایران دیده می‌شود که

گویای آشنایی نظام حقوق اختراعات و رقابت با مفهوم سوءاستفاده و ضرورت مقابله با رفتارهای انحصارطلبانه در حوزه اموال فکری است؛ هرچند در تدوین راهبردی جامع و اثربخش در این زمینه، موفقیتی حاصل نشده است.

در قوانین ناظر بر اختراعات، مقرره‌ای که به صراحت نظریه سوءاستفاده از اختراع را شناسایی کند، وجود ندارد. با این حال، نشانه‌هایی از محدود کردن حقوق دارنده اختراع به حدود مشخص آن، به صورت ضمنی در قانون حمایت از مالکیت صنعتی مصوب ۱۴۰۳ قابل مشاهده است. در ماده ۲۸: "...مشروط بر اینکه در اظهارنامه جدید همان متن توصیفنامه اولیه را ذکر کند...." در قانون ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علائم تجاری مصوب ۱۳۸۶ که با قانون اخیر التصویب منسوخ شده است، در چند ماده به این امر اشاره نموده بود؛ از جمله: بند الف ماده ۸ "...مشروط بر آن که از حدود اظهارنامه نخست تجاوز نکند" و همچنین بند (د) ماده ۱۴ قانون مزبور که مقرر می‌دارد: « به منظور تعیین حدود حمایت اعطاء شده... مشروط بر اینکه... اطلاعات مندرج در گواهینامه اختراع از حدود اطلاعات مذکور در اظهارنامه اولیه... تجاوز نکند.»؛ به عنوان مثال، این قانون تغییر در اظهارنامه اختراع را مشروط به عدم تجاوز از محدوده مندرج در اظهارنامه اولیه کرده است. از این مقرره می‌توان استنباط کرد که قانون‌گذار بر رعایت مرزهای فنی و موضوعی اختراع تأکید دارد و گسترش بی‌دلیل آن را نمی‌پذیرد.

با این وجود، چنین احکام پراکنده‌ای نمی‌توانند چارچوبی نظام‌مند و کافی برای مقابله با رفتارهای سوءاستفاده‌آمیز از اختراعات فراهم کنند. یکی از محدود مقرراتی که می‌توان آن را نشانه‌ای ضمنی از پذیرش ایده سوءاستفاده دانست، بحث لیسانس‌های اجباری در ماده ۳۹ قانون حمایت از مالکیت صنعتی است. در این ماده، دو موقعیت برای صدور مجوز اجباری پیش‌بینی شده است:

۱. اتخاذ رویه‌های ضد رقابتی: در صورتی که بهره‌برداری مالک یا نمایندگان او مغایر با رقابت آزاد باشد و صدور مجوز اجباری بتواند این اختلال را رفع کند.

۲. وجود اختراع وابسته: یعنی اختراعی که بدون بهره‌گیری از اختراع پیشین قابل استفاده نیست و در عین حال نسبت به آن، دارای پیشرفت فنی و اهمیت اقتصادی بالاتری است، اما مالک اختراع پایه از اعطای لیسانس خودداری می‌کند.

در نگاه نخست، این امتناع ممکن است نوعی سوءاستفاده تلقی شود؛ اما با تأمل بیشتر روشن می‌شود که هدف قانون‌گذار در این موارد، نه مقابله با سوءاستفاده، بلکه حفظ رقابت و تشویق به نوآوری‌های بعدی است. بنابراین، نمی‌توان این مقررات را نشانه شناسایی صریح نظریه سوءاستفاده از اختراع در حقوق ایران دانست.

برخی پژوهشگران معتقدند مقررات مواد ۴۴ و ۴۵ قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ نیز از مصادیق واکنش به سوءاستفاده از حقوق مالکیت فکری است؛ چراکه ماده ۵۱ این قانون به مراجع ذیصلاح اجازه می‌دهد در صورت احراز اخلال در بازار توسط یک بنگاه، مدت اعتبار حق مالکیت را کاهش دهند و در صورت ترک رفتار ضد رقابتی، مجدداً آن را اعاده کنند. با این حال، این راهکار به دلیل ایجاد ابهام در مدت حمایت و کاهش قطعیت برای سایر فعالان اقتصادی، با چالش‌هایی مواجه است و در نهایت، مبتنی بر نظریه سوءاستفاده از اختراع نیست، بلکه در راستای مقابله با اخلال‌های اقتصادی و ملاحظات رقابت طراحی شده است. (رهبری و سنگانی، ۱۳۹۸، ص ۱۴۱).

در مجموع، نظام حقوق اختراعات و نظام رقابت ایران فاقد ابزارهای حقوقی لازم برای مقابله با سوءاستفاده از اختراع است. بسیاری از رویه‌های سوءاستفاده‌آمیز، به‌ویژه در قالب قراردادهای لیسانس، از نظارت و ارزیابی حقوقی مصون مانده‌اند. نه مقررات عام رقابت به این مصادیق پرداخته‌اند و نه در نظام اختراعات، مبنایی برای مداخله حقوقی در این زمینه وجود دارد. این خلأ می‌تواند فرصتی برای دارندگان اختراع فراهم آورد تا با توسعه ناروای حقوق انحصاری خود، منافع سایر فعالان بازار و حتی ساختار بازار را تهدید کنند.

شناسایی نظریه سوءاستفاده از اختراع این مزیت را دارد که بنگاه‌های آسیب‌دیده از این رفتارها دیگر نیازی به اثبات اخلال گسترده در بازار نخواهند داشت، بلکه کافی است نشان دهند که دارنده اختراع از موقعیت قانونی خود فراتر رفته، به منافع عمومی آسیب رسانده و از چارچوب محدود و مصلحت‌محور حق اختراع عدول کرده است. در این صورت، دارندگان پتنت نیز ناگزیر خواهند بود در چهارچوب قانونی باقی بمانند و از بهره‌برداری غیرمنصفانه و انحصارطلبانه پرهیز کنند.

بنابراین، چه از طریق پذیرش نظریه سوءاستفاده از اختراع و تدوین سازوکارهای خاص آن، و چه با تمهیدات مستقل از حقوق رقابت، لازم است که قانون‌گذار ایرانی چارچوب‌های مشخص و ضمانت‌اجرای مؤثری برای مقابله با اشکال مختلف سوءاستفاده طراحی کند. این تمهیدات می‌تواند شامل مواردی نظیر: غیرقابل اجرا دانستن موقت حقوق اختراعی در دوران سوءاستفاده و یا سلب حق بهره‌برداری برای مدتی پس از ترک سوءاستفاده و همچنین معاف کردن طرف زیان‌دیده از پرداخت هزینه‌های مربوط به بهره‌برداری از اختراع باشد. چنین اقداماتی می‌تواند ضمن ایجاد بازدارندگی مؤثر، دارنده اختراع را به رعایت محدودیت‌های قانونی ملزم کند و توازن میان نوآوری، رقابت و منافع عمومی را برقرار سازد.

ضمانت اجرای نظریه سوءاستفاده از حق اختراع

در حقوق آمریکا، ضمانت اجرای اصلی سوءاستفاده از حق اختراع غیرقابل اجرا شدن حق اختراع است و نه بی اعتباری آن. بر اساس رویه قضایی، اگر مالک اختراع از حقوق ثبت شده به گونه ای سوءاستفاده کند که انحصار به شکل ناعادلانه گسترش یابد یا رقابت غیرقانونی محدود شود، حق اختراع وی در برابر همه اشخاص، از جمله ناقضان بالقوه، غیرقابل اجرا می شود (Merges & Duffy, (۲۰۲۳), p۶۱۲). این محدودیت تا زمانی باقی می ماند که رفتار سوء خاتمه یافته و آثار آن از بازار زدوده شود.

نظریه «دست های ناپاک»، مبنای این قاعده است و در پرونده های مهمی قابل رویت می باشد و به وضوح مورد تایید قرار گرفته است (Precision Instrument Mfg. Co. v. Automotive Co., (۱۹۴۵), «unclean hands» در حقوق کامن لا بیان می کند که شخصی که خود در موضوع دعوا مرتکب رفتار ناعادلانه، غیراخلاقی یا متقلبانه شده، حق مطالبه جبران یا حمایت قضایی مبتنی بر انصاف را ندارد. این اصل مانع از آن است که فرد متخلف از حمایت حقوقی بهره مند شود. مفاهیم مشابه آن در حقوق ایران در قالب اصل حسن نیت و قاعده اقدام دیده می شود.

در پرونده ترانسسس، دادگاه فدرال تأکید کرد که اثبات سوء نیت عمدی برای احراز سوءاستفاده لازم است و صرفاً خطا یا غفلت کفایت نمی کند (Therasense, Inc. v. Becton, Dickinson and Co, ۲۰۱۱, p. ۱۲۸۵)؛ یکی از ویژگی های متمایز ضمانت اجرای سوءاستفاده از حق اختراع، موقتی بودن آن است. برخلاف برخی موازین حقوق رقابت که ممکن است آثار ضد رقابتی طولانی مدت یا ساختاری داشته باشند، در حقوق آمریکا چنانچه مالک اختراع رفتار ناروای خود را ترک کرده و بازار را اصلاح نماید، می تواند مجدداً از حقوق انحصاری خود بهره مند شود (Golden, J. M. (۲۰۲۴), p. ۳۴۴)؛ این امر انعطاف پذیری بالای این ضمانت اجرا را نشان می دهد و آن را از موازین رقابت که به طور دائم ممکن است محدودیت هایی بر بازار اعمال کنند، متمایز می سازد.

از سوی دیگر، در حقوق رقابت ایالات متحده، اعمال محدودیت های ضد رقابتی از جمله سوءاستفاده از موقعیت انحصاری به شکل گسترده تر و ساختاری تر مورد رسیدگی قرار می گیرد. در این حوزه، دادگاه ها ممکن است علاوه بر توقف رفتار ناعادلانه، جریمه های سنگین یا تغییرات ساختاری در بازار را نیز اعمال کنند که می تواند تأثیر طولانی مدت بر وضعیت رقابت داشته باشد (Kovacic, W. E., & Shapiro, C., ۲۰۲۳, pp. ۲۱۷-۲۲۰).

از منظر حقوق ایران، نظریه سوءاستفاده از حق اختراع به طور صریح در قوانین مالکیت صنعتی ذکر نشده است، ولی با توجه به اصل ممنوعیت سوءاستفاده از حق و موازین کلی حقوقی و رقابتی، می توان ضمانت اجرای مشابهی را

پیش‌بینی کرد. در ماده ۳۴ قانون حمایت از حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان و مواد مرتبط در قانون نظام صنفی، مفاهیمی در زمینه مقابله با رفتارهای ضد رقابت دیده می‌شود که می‌تواند در جهت مقابله با سوءاستفاده از حقوق مالکیت فکری تفسیر و اعمال شود.

اما مهم‌ترین تفاوت در این است که حقوق ایران هنوز ضمانت اجرای ویژه و مشخصی برای غیرقابل اجرا شدن اختراع در نتیجه سوءاستفاده پیش‌بینی نکرده است و بیشتر به موازین کلی حق و عدالت تکیه دارد. بنابراین، حقوق ایران نیازمند توسعه بیشتر و تدوین مقررات مشخص‌تر در این حوزه است تا بتواند تضمین‌های لازم برای جلوگیری از سوءاستفاده از حق اختراع را فراهم آورد.

به طور خلاصه، در حقوق آمریکا نظریه سوءاستفاده از حق اختراع با ضمانت اجرای غیرقابل اجرا شدن حق اختراع، ابزاری مؤثر در برابر رفتارهای ناعادلانه مالک اختراع است که می‌تواند تا زمان رفع سوءاستفاده، اجرای حق را متوقف کند و پس از اصلاح رفتار، حقوق مالک را به حالت قبل بازگرداند. در حقوق رقابت، اقدامات سختگیرانه‌تر و طولانی‌مدت‌تری معمولاً اعمال می‌شود. در حقوق ایران نیز با وجود برخی مفاهیم حقوقی نزدیک، خلأ مقرراتی محسوس است که باید با توجه به تجارب بین‌المللی پر شود.

نتیجه‌گیری

نظریه سوءاستفاده از حق اختراع در حقوق ایالات متحده، یکی از ابزارهای کلیدی برای جلوگیری از توسعه ناموجه انحصارات در بازار محسوب می‌شود. در این چارچوب، اگر صاحب حق اختراع از موقعیت انحصاری اعطاء شده به نحوی استفاده کند که حقوق خود را به گونه‌ای ناعادلانه گسترش دهد یا رقابت را به شکل غیرقانونی محدود سازد، دادگاه می‌تواند حکم به غیرقابل اجرا شدن موقت حق اختراع صادر کند. این ضمانت اجرا، برخلاف بی‌اعتبار شدن حق، موقتی و مشروط به رفع آثار سوءاستفاده است، و با ترک رفتار ناروای مالک و بازگشت بازار به وضعیت رقابتی، قابل بازگشت خواهد بود.

از سوی دیگر، مفهوم لیسانس اجباری که در ماده ۳۱ معاهده تریپس به رسمیت شناخته شده، یکی از ابزارهای کلیدی دیگر برای جلوگیری از سوءاستفاده از حقوق انحصاری است. طبق این ماده، در صورتی که دارنده اختراع از صدور مجوز بهره‌برداری خودداری کند و این امتناع به زیان منافع عمومی یا رقابت سالم بینجامد، دولت می‌تواند بدون رضایت او، مجوز بهره‌برداری برای شخص ثالث صادر کند. این رویکرد در بسیاری از نظام‌های حقوقی، از جمله ایالات متحده نیز مشاهده می‌شود، هرچند ایالات متحده بیشتر به روش‌های قراردادی و رقابتی برای اعمال فشار متکی است.

در حقوق آمریکا، رابطه نزدیکی میان سوءاستفاده از حق اختراع و لیسانس اجباری مشاهده می‌شود. برای نمونه، در مواردی که دارنده اختراع با استفاده از قراردادهای لیسانس انحصاری، مانع ورود رقبا به بازار می‌شود یا شرایط غیرمنصفانه‌ای را تحمیل می‌کند، چنین رفتاری می‌تواند مصداق سوءاستفاده از حق تلقی شده و زمینه‌ساز صدور لیسانس اجباری یا اعمال محدودیت‌های قانونی گردد.

در حقوق ایران نیز هرچند نظریه سوءاستفاده به‌طور صریح پذیرفته نشده، اما در ماده ۳۹ قانون حمایت از مالکیت صنعتی مصوب ۱۴۰۳ اعطای لیسانس اجباری در دو مورد پیش‌بینی شده است: نخست، زمانی که بهره‌برداری انحصاری از اختراع برخلاف رقابت آزاد باشد؛ و دوم، در موارد وجود اختراع وابسته که بدون استفاده از اختراع مقدم قابل بهره‌برداری نیست. این دو مورد، از ظرفیت‌های ضمنی برای مقابله با سوءاستفاده از حق حکایت دارند. با این حال، ضمانت اجرای «عدم قابلیت اجرا» که در حقوق آمریکا وجود دارد، در نظام ایران دیده نمی‌شود.

با توجه به تحلیل تطبیقی فوق، می‌توان گفت که نظام حقوقی ایران در حوزه مقابله با سوءاستفاده از حق اختراع هنوز فاقد بنیان نظری و ساختار اجرایی مناسب است. اگرچه مفاهیمی همچون لیسانس اجباری و منع رویه‌های ضدرقابتی در قوانین آمده‌اند، اما نظام‌مندی و انسجام نظری برای بهره‌برداری مؤثر از آن‌ها وجود ندارد.

برای پر کردن این خلأ، چند پیشنهاد کلیدی مطرح است:

۱. پذیرش صریح نظریه سوءاستفاده از اختراع در قوانین ایران از طریق اصلاح قانون حمایت از مالکیت صنعتی، به ویژه با درج ماده‌ای مستقل که ملاک‌های سوءاستفاده، شیوه احراز آن، و ضمانت اجرای «عدم قابلیت اجرا» را تبیین کند.

۲. تعمیق رابطه میان لیسانس اجباری و سوءاستفاده از حق اختراع به نحوی که امتناع نابجای دارنده حق از صدور لیسانس، به‌ویژه در بازارهای انحصاری یا در صورت وجود اختراع وابسته، قرینه‌ای بر سوءاستفاده تلقی گردد و به‌طور خودکار امکان تعلیق یا کاهش حقوق انحصاری فراهم شود.

۳. تدوین رویه‌های قضایی یا دستورالعمل‌های اجرایی برای استناد به سوءاستفاده از اختراع در محاکم، که بنگاه‌های زیان‌دیده را از بار اثبات آثار ساختاری اخلال در رقابت معاف کند و تنها اثبات خروج دارنده از حدود قانونی کافی باشد.

در مجموع، پذیرش نظام‌مند نظریه سوءاستفاده از اختراع، با الهام از حقوق آمریکا و همراه‌سازی آن با سازوکارهایی مانند لیسانس اجباری، می‌تواند تعادل ظریف میان حمایت از مخترع و تضمین منافع عمومی را در حقوق ایران برقرار سازد و به گسترش نوآوری در بستر رقابتی سالم یاری رساند.

منابع و مأخذ

رهبری، ابراهیم و سید محمد امین حسینی، «تأملی در نظریه سوءاستفاده از حق اختراع در نظام حقوقی ایران و آمریکا»، دو فصل نامه حقوق تطبیقی، سال پانزدهم، شماره 2، صص 147-168، مقاله پژوهشی (1398)

رهبری، ابراهیم و وحید حسینی سنگانی، «حقوق رقابت در عرصه مالکیت‌های فکری»، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، زمستان 1398

حسینی، سید محمد امین (1394)، نظریه ممنوعیت سوءاستفاده از حق اختراع، پایان نامه رشته حقوق مالکیت فکری، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، به راهنمایی میرقاسم جعفرزاده

کیاکجوری، غزاله (1395)، تاثیر موازین حقوق رقابت بر رشد نوآوری و توسعه فناوری، پایان نامه رشته حقوق مالکیت فکری، دانشکده حقوق شهید بهشتی، به راهنمایی ابراهیم رهبری

Graeme B. Dinwoodie, Mark D. Janis, TRADEMARKS AND UNFAIR COMPETITION LAW AND POLICY, fifth Edition, 2023, Wolters Kluwer.

Kovacic, W. E., & Shapiro, C. (2023). Antitrust Law and Economics. Harvard University Press. (pp. 210-225).

Leslie, Christopher R, Antitrust law and intellectual property rights: cases and materials, Oxford University Press, UK. (2011) .

Merges, R. P., & Duffy, J. F. (2023). Patent Law and Policy: Cases and Materials. 8th ed., Carolina Academic Press. (pp. 610-620).

Hovenkamp, Herbert, Innovation and competition policy, Available at: https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1937207(SSRN).

Articles

Cheung, W., & Pietsch, I. (2025). Considering the Status of the U.S. Doctrine of Patent Misuse. Covington & Burling LLP.

Golden, J. M. (2024). "Reconsidering Patent Misuse," Stanford Technology Law Review, vol. 27, pp. 330–358.

Kianzad, B. (2024). Compulsory Licensing as a Remedy Against Excessive Pricing of Life-Saving Medicines. South Centre Research Paper No. 197.

Knowledge Ecology International. (2023). Moderna Claims Compulsory License from U.S. Government to Use Third Party Patents in its Covid-19 Vaccine. KEI.

McClanahan, John Baker, Copyright Misuse As A Defense In An Infringement Action: Copyright Misuse As A Defense In An Infringement Action, Available at:

<https://scholarlycommons.law.wlu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1857&context=wlulr>

Precision Instrument Mfg. Co. v. Automotive Maintenance Machinery Co., 324 U.S. 806. (1945)

Ouellette, L.L., & Sampat, B.N. (2024). Using Bayh-Dole Act March-In Rights to Lower US Drug Prices. JAMA Health Forum, 5(11): e243775.

John Baker McClanahan, " Copyright Misuse As A Defense In An Infringement Action: Copyright Misuse As A Defense In An Infringement Action", , Available at:

<https://scholarlycommons.law.wlu.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=1857&context=wlulr>

Syam, N. (2024). SouthViews No. 258: Licensing and Government Use of Patents. South Centre. Casse

Brulotte v. Thys Co., 379 U.S. 29 (1964), Case available at:

<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/379/29>.

Therasense, Inc. v. Becton, Dickinson and Co., 649 F.3d 1276 (Fed. Cir. 2011). (pp. 1280-1287), case available at: <https://www.cafc.uscourts.gov/opinions-orders/09-1008.pdf>.

THERASENSE V BECTON, No. 08-1511 (Fed. Cir. 2009), Available at:

<https://law.justia.com/cases/federal/appellate-courts/cafc/08-1511/08-1511o-2011-03-27.html>

Precision Instrument Mfg. Co. v. Automotive Co., 324 U.S. 806 (1945), Available at:

<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/324/806/>

Hovenkamp, Herbert, Innovation and competition policy, Available at:

https://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1937207(SSRN)

Lasercomb America, Inc. V. ReynoldsLasercomb America, Inc. V. Reynold, case available at:

<https://casetext.com/case/lasercomb-america-inc-v-reynolds>;

Motion Picture Patents Co. v. Universal Film Co., 243 U.S. 502 (1917); Case available at:

<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/243/502/>

Morton Salt Co. v. G. S. Suppiger Co., 314 U.S. 488 (1942); Available at:

<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/314/488/>

Kimble v. Marvel Entertainment, LLC, 576 U.S. 446 (2015); Available at:

<https://supreme.justia.com/cases/federal/us/576/446/>

35U.S. Code § 271 - Infringement of patent.(a) Except as otherwise provided in this title, whoever without authority makes, uses, offers to sell, or sells any patented invention, within the United States or imports into the United States any patented invention during the term of the patent therefor, infringes the patent.)

Article 8: Principles:"...2. Appropriate measures, provided that they are consistent with the provisions of this Agreement, may be needed to prevent the abuse of intellectual property rights by right holders or the resort to practices which unreasonably restrain trade or adversely affect the international transfer of technology".

Definition of March-in Rights (U.S. Law – Bayh–Dole Act, 35 U.S.C. § 203): March-in rights refer to the authority granted to the U.S. federal government to require the patent holder (typically a university or contractor who developed the invention with federal funding) to grant licenses to third parties, or for the government itself to grant such licenses, under certain conditions.

35U.S. Code § 203 - March-in rights: "(a) With respect to any subject invention in which a small business firm or nonprofit organization has acquired title..., the Federal agency under whose funding agreement the subject invention was made shall have the right, in accordance with such procedures as are provided in regulations promulgated hereunder to require the contractor, an assignee or exclusive licensee of a subject invention to grant a nonexclusive, partially exclusive, or exclusive license in any field of use to a responsible applicant or applicants, ..., and if the contractor, assignee, or exclusive licensee refuses such request, to grant such a license itself".....,

Text of Article 31(f) – TRIPS:"...(f) any such use shall be authorized predominantly for the supply of the domestic market of the Member authorizing such use ..

بررسی فقهی و حقوقی نگهداری حیوانات در آپارتمان با رویکردی تطبیقی به قوانین سایر کشورها

ابوالفضل عرب زاده^۱

چکیده. یکی از معضلات زندگی اجتماعی انسان ها، تعارض منافع ایشان است. هریک از انسان ها، برای انتفاع بردن از حقوق خود، از جمله حق مالکیت خویش، سعی در اعمال آنها ولو با تضییع حقوق دیگران دارد. نمونه‌ی مشهود این روزهای جامعه جهانی، اختلافات مردم با یکدیگر بر سر نگهداری حیوانات در آپارتمان ها و منازلشان است که برگشت این اختلاف به دو قاعده تسلیط و لا ضرر برمی گردد. صاحب حیوان از یک طرف برای اثبات مشروعیت عمل خود، به قاعده تسلیط استناد می کند و طرف دیگر که همسایه‌ی اوست، قائل است به اینکه صاحب حیوان نباید با تصرفات خود موجب اضرار به غیر شود و لذا به قاعده لا ضرر تمسک می کند. این تعارض منافع در قسمت های مشترک آپارتمان، باعث اختلاف چندانی نمی شود و اشخاص با توجه به قواعد و قوانین موجود، یک همزیستی مسالمت آمیز را در کنار هم تجربه می کنند ولی در قسمت های اختصاصی، اختلاف بین اشخاص به روشنی به چشم می خورد و حتی باعث اختلاف بین فقها و حقوقدانان شده است که در حل تعارض موجود بین اشخاص، کدامین یک از قواعد تسلیط یا لا ضرر را جاری و ساری بدانند و در واقع، حق را به صاحب حیوان بدهند و یا این که همسایه را محق بشمارند. مقاله پیش رو، با یک رویکرد تحقیقی - تفصیلی، سعی در پایان دادن به این اختلافات، به وسیله تتبع در کلمات فقها و بررسی قوانین موجود در مسئله دارد و راه حل هایی را پیشنهاد می نماید که اشخاص، هر یک، بتوانند بدون مزاحمت برای سایر افراد، از حقوق مكتسبه خود بهره ببرند و تعارض منافی بین ایشان، رخ ندهد.

واژگان کلیدی: نگهداری حیوانات، قسمت های مشترک آپارتمان، قسمت های اختصاصی آپارتمان، قاعده تسلیط، قاعده لا ضرر

مقدمه

در شریعت اسلام، حقوق همسایگان از اهمیت بالایی برخوردار است. خداوند متعال در آیه ۳۶ سوره نساء به مسلمانان دستور می دهد که در تعامل با همسایگان خود به نیکی رفتار کنند. این تأکید در بسیاری از روایات نیز به وضوح ذکر شده است. پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در یکی از احادیث معروف خود می فرماید که جبرئیل به ایشان به طور مداوم توصیه می کرد که با همسایگان به خوبی رفتار کنند، به حدی که گمان می بردند به زودی همسایگان از یکدیگر ارث خواهند برد (شیخ طوسی، ۱۴۱۴ ه.ق: ۵۲۰). این تأکیدات دینی، اهمیت حفظ حقوق همسایگان در زندگی اجتماعی را نشان می دهد.

۱. نویسنده مسئول: گروه علوم قضایی، دانشکده حقوق و علوم قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران
amirmojtahedi2003@gmail.com

در راستای این آموزه‌های دینی، قانون‌گذار در بسیاری از کشورهای اسلامی، از جمله ایران، قوانین متنوعی را برای حفظ حقوق همسایگان وضع کرده است. یکی از این قوانین در کشور ما، ماده ۱۳۲ قانون مدنی است که بیان می‌دارد: «کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که باعث ضرر به همسایه شود، مگر در مواردی که این تصرف به قدر متعارف و برای رفع نیاز یا رفع ضرر از خود باشد». این ماده به وضوح تأکید دارد که باید حقوق همسایگان در تصرفات ملکی رعایت شود و در صورت ایجاد ضرر برای همسایه، این امر تنها در موارد خاص و ضروری مجاز است.

با توجه به ضرورت حفظ یک جامعه مسالمت‌آمیز و همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگر اعضای جامعه، نیاز به رعایت قوانین و مقررات وجود دارد. این قوانین شامل هم مقررات رسمی و هم عرف‌های اجتماعی می‌شوند. یکی از این مقررات، قوانین مربوط به زندگی در آپارتمان‌ها است. در جوامع امروزی که زندگی‌های آپارتمانی رایج است، تضاد منافع بین همسایگان، به ویژه در مورد نگهداری حیوانات خانگی، به یکی از چالش‌های اساسی تبدیل شده است. این مسئله نه تنها در کشور ما، بلکه در سایر جوامع نیز مطرح است و باعث طرح پرونده‌های متعدد در دادگاه‌ها می‌شود.

نگهداری حیوانات خانگی در آپارتمان‌ها می‌تواند موجب تضاد منافع میان همسایگان شود. این تضاد، به ویژه در شرایطی که با فرهنگ خاص آپارتمان‌نشینی و مقررات آن تعارض دارد، می‌تواند مشکلات زیادی ایجاد کند. در نظام حقوقی کشور ما، این تضاد از طریق قواعد مختلفی همچون قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر قابل تحلیل است. طبق این قواعد، حقوق مالک در تصرف ملک باید با رعایت حقوق همسایگان تنظیم شود. به عبارت دیگر، اصل تسلیط مالک در مقابل قاعده لا ضرر همسایه باید با توجه به شرایط خاص، به گونه‌ای تعادل برقرار کند.

هدف مقاله حاضر، بررسی فقهی و قانونی نگهداری حیوانات خانگی در آپارتمان است. این موضوع به ویژه با توجه به تعارض میان قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر در فقه اسلامی و همچنین در قوانین کشورها مورد بررسی قرار خواهد گرفت. این تحقیق با استفاده از رویکرد تطبیقی به قوانین کشورهای مختلف و اسناد بین‌المللی، سعی دارد راه‌حل‌های علمی و حقوقی برای این معضل ارائه دهد. امید است که با افزایش آگاهی از حقوق و تکالیف افراد، مشکلات اجتماعی کاهش یابد و پرونده‌های حقوقی در این زمینه به حداقل برسد.

موضوع نگهداری حیوانات در آپارتمان و تعارض منافع ناشی از آن، پیش از این نیز در مقالات مختلف مورد بحث قرار گرفته است. اما آنچه این مقاله را متمایز می‌کند، بررسی دقیق فقهی دو قاعده تسلیط و لا ضرر به عنوان مقدمه‌ای برای حل علمی و عملی این مسئله است. این مقاله همچنین با نگاهی تطبیقی به قوانین کشورهای مختلف و

اسناد بین‌المللی، به بررسی راهکارهای حقوقی در این زمینه پرداخته است و می‌تواند منبعی مفید برای حل مسائل مشابه در دیگر جوامع باشد.

روش تحقیق این مقاله، کتابخانه‌ای و مبتنی بر مراجعه به اسناد و منابع دینی، فقهی و حقوقی است. در این تحقیق، ابتدا قواعد تسلیط و لا ضرر از منابع دینی و کتب فقهی استخراج شده و سپس قوانین و اسناد حقوقی کشورهای مختلف در این زمینه مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. هدف این تحقیق، ارائه راه‌حل‌های علمی و حقوقی برای حل مسائل مربوط به نگهداری حیوانات در آپارتمان‌ها است.

مبانی نظری

نگهداری حیوانات خانگی و تعارض منافع، تنها مختص به اماکن آپارتمانی نیست، اما به دلیل ویژگی‌های خاص زندگی در این نوع اماکن (نزدیکی و قرابت فیزیکی بین واحدها و همسایگان)، این مسئله به وضوح در آپارتمان‌ها نمود پیدا می‌کند. به همین دلیل، برای بررسی دقیق‌تر موضوع، ابتدا باید تعریف آپارتمان را مشخص کرده و سپس مطالب را حول محور این فضاها بیان کنیم. واژه «آپارتمان» نه فارسی است و نه عربی، بلکه یک واژه لاتین است که معادل فارسی آن «کاشانه» است. در قوانین کشور ما، از جمله قانون تملک آپارتمان‌ها، تعریفی از این واژه به معنای لغوی آن ارائه نشده است. با این حال، می‌توان آپارتمان را به عنوان واحدی مسکونی، اداری یا تجاری که مستقل از واحدهای دیگر است و تمامی واحدها یک ساختمان مادر را تشکیل می‌دهند، تعریف کرد. به عبارت دیگر، آپارتمان واحدی است که جزئی از یک ساختمان بزرگ‌تر بوده و شامل چندین اتاق و قسمت‌های مختلفی همچون آشپزخانه و سرویس بهداشتی است.

پس از تعریف آپارتمان، برای بررسی دقیق‌تر مقررات نگهداری حیوانات در این محیط‌ها، باید به منابع قانونی اصلی این مقررات مراجعه کنیم. مهم‌ترین منابع قانونی مربوط به آپارتمان‌ها، قانون تملک آپارتمان‌ها مصوب ۱۳۴۳/۱۲/۱۶ مجلس شورای ملی و آیین‌نامه اجرایی آن، که در تاریخ ۱۳۴۷/۰۲/۰۸ توسط هیأت وزیران تصویب شده است، می‌باشد. این قانون و آیین‌نامه اجرایی آن با اصلاحات و الحاقات مختلف تا تاریخ ۱۳۷۱/۰۱/۳۰ به روزرسانی شده‌اند. در ماده ۱ قانون تملک آپارتمان‌ها آمده است: «مالکیت در آپارتمان‌های مختلف و محل‌های پیشه و سکنا یک ساختمان شامل دو قسمت است: مالکیت قسمت‌های اختصاصی و مالکیت قسمت‌های مشترک». این تقسیم‌بندی، اهمیت زیادی دارد زیرا قبل از بررسی موضوع نگهداری حیوانات، لازم است که شناخت دقیقی از قسمت‌های مشترک و اختصاصی آپارتمان‌ها داشته باشیم.

طبق ماده ۱ آیین نامه اجرایی قانون تملک آپارتمان‌ها، قسمت‌هایی از بنا که به‌طور اختصاصی برای استفاده یک مالک یا قائم مقام او تعیین شده است، به عنوان قسمت‌های اختصاصی شناخته می‌شود. در ماده ۲ همین آیین نامه، قسمت‌های مشترک چنین تعریف شده است: «قسمت‌هایی از ساختمان که حق استفاده از آن منحصر به یک یا چند آپارتمان یا محل پیشه مخصوص نبوده و به کلیه مالکین به نسبت قسمت اختصاصی آنها تعلق می‌گیرد». این قسمت‌ها شامل تمام اجزای ساختمان هستند که برای استفاده عمومی تخصیص داده شده‌اند، مگر آنکه بر اساس عرف محلی، جزء خاصی از آن به یک واحد اختصاص یابد.

برای تعیین مصادیق قسمت‌های مشترک، ماده ۴ آیین نامه اجرایی قانون تملک آپارتمان‌ها به تفصیل این قسمت‌ها را معرفی می‌کند. این قسمت‌ها شامل زمین زیر بنا، تأسیسات مشترک مانند چاه آب و پمپ، سیستم‌های حرارت و تهویه، آسانسور، سیستم‌های فاضلاب و لوله‌کشی، درها و پنجره‌ها، راهروها، پله‌ها، بام و سایر تأسیسات عمومی هستند. این قسمت‌ها به‌طور مشترک در اختیار تمامی مالکین قرار دارند و نمی‌توانند به‌طور اختصاصی به یک واحد خاص تعلق داشته باشند.

با توضیح قسمت‌های اختصاصی و مشترک، اکنون باید احکام نگهداری حیوانات در این دو بخش را تفکیک کنیم. ابتدا به بررسی احکام نگهداری حیوانات در قسمت‌های مشترک آپارتمان‌ها می‌پردازیم. به طور کلی، نگهداری حیوانات خانگی در این قسمت‌ها باید با رعایت حقوق سایر مالکین و اصول شرعی و قانونی صورت گیرد. در صورتی که نگهداری حیوان در قسمت‌های مشترک باعث ایجاد مزاحمت برای دیگران شود، ممکن است بر اساس قانون و عرف جامعه، این عمل غیرمجاز و مغایر با اصول همزیستی مسالمت‌آمیز شناخته شود. این مسأله نیاز به نظارت دقیق و تنظیم مقررات خاص برای جلوگیری از تضاد منافع در این بخش‌ها دارد.

حکم نگهداری حیوانات در قسمت‌های مشترک آپارتمان

قسمت‌های مشترک، همانطور که از نام آن پیداست، به نوعی قسمت‌های مشاعی هستند که در اصطلاح حقوقی به اموالی اطلاق می‌شود که متعلق به چند مالک باشد. به عبارت ساده‌تر، مال مشاعی به مالی گفته می‌شود که بیش از یک مالک داشته باشد و هر مالک در کل مال حق تصرف دارد، به‌طوری که سهم هر یک از مالکان به طور مشخص از هم تفکیک نمی‌شود. به همین دلیل، تصرف در مال مشاعی باید با رعایت حقوق سایر مالکین انجام شود و هر مالک نمی‌تواند به تنهایی در تمام قسمت‌های این مال تصرف کند. بنابراین، لازم است تا احکام تصرف در اموال مشاعی از نظر فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار گیرد.

حکم تصرف در اموال مشاعی

دلیل اول **روایت**: در یک روایت از حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) آمده است که: «هر کسی که شریک باشد، بدون اذن شریک خود نمی تواند در مال مشترک تصرف کند» (حر عاملی، جلد ۱۶: ۴۰۲). این روایت به وضوح بر لزوم اذن سایر شرکا برای تصرف در مال مشاعی تأکید دارد.

دلیل دوم **بناء عقلاء: عقلاء** (افراد عاقل و منطقی) می گویند که تصرف در مال دیگران ظلم و غصب محسوب می شود و جایز نیست. در مورد اموال مشاعی نیز این قاعده صادق است، به این معنی که هیچ مالک نمی تواند در سهم دیگران بدون اجازه آن ها تصرف کند.

علاوه بر این دلایل، نظرات فقها و نصوص قانونی نیز به این موضوع پرداخته اند. به عنوان مثال، مرحوم امام خمینی (ره) در کتاب تحریر الوسیله در مورد تصرف در اموال مشاعی می فرمایند: «بدون رضایت سایر شرکا، تصرف در مال مشترک جائز نیست» (تحریر الوسیله، ۱/ ۱۳۹۲: ۶۶۳). همچنین، تبصره ماده ۳ آیین نامه اجرایی قانون تملک آپارتمان ها نیز این مسئله را به صراحت پیش بینی کرده است. این تبصره می گوید: «گذاردن میز و صندلی و هر نوع اشیاء دیگر و همچنین نگهداری حیوانات در قسمت های مشترک ممنوع است».

با توجه به این دلایل و مؤیدات، به وضوح می توان نتیجه گرفت که هیچ شخصی نمی تواند حیوانات خود را در قسمت های مشاعی آپارتمان نگهداری کند، چرا که این قسمت ها در حقیقت اموال مشاعی هستند و تصرف در این اموال بدون رضایت سایر شرکا جایز نیست. تصرف در مال مشاعی بدون اجازه شریک یا شرکای دیگر، نه تنها غیر مجاز است، بلکه موجب ضمان شرعی و قانونی می شود که در اینجا به تفصیل به آن پرداخته نمی شود.

نگهداری حیوانات در قسمت های اختصاصی آپارتمان

اما موضوع نگهداری حیوانات در قسمت های اختصاصی آپارتمان، مسأله ای متفاوت است. به طور کلی، تصرف در قسمت های اختصاصی ملک، اگر به گونه ای باشد که به سایرین آسیب نرساند، ممکن است از نظر حقوقی مجاز باشد. با این حال، در این خصوص باید به بررسی دقیق تر قواعد فقهی و حقوقی پرداخت. از جمله این قواعد می توان به دو قاعده «تسلیط» و «لا ضرر» اشاره کرد که در ادامه به تفصیل در مورد تعارض این دو قاعده و نحوه تأثیر آن ها بر حکم نگهداری حیوانات در قسمت های اختصاصی آپارتمان خواهیم پرداخت.

بنابراین، برای رسیدن به حکم دقیق فقهی و قانونی در خصوص نگهداری حیوانات در قسمت های اختصاصی، نیازمند بررسی تطبیقی و جامع این دو قاعده هستیم. این بررسی ها کمک می کند تا مشخص شود که در چه شرایطی نگهداری حیوانات در چنین مکان هایی ممکن است از نظر شرعی و قانونی جایز باشد و کدام محدودیت ها باید رعایت شود تا تضاد منافع بین مالکین و حقوق همسایگان حفظ گردد.

قاعده تسلیط

قاعده تسلیط به معنای اعطای اختیار به فردی برای تصرف در مال دیگری است. به عبارت ساده‌تر، این قاعده بدین معناست که وقتی مالکیتی به فردی تعلق می‌گیرد، او می‌تواند در مال خود هر گونه تصرفی که مخالف شرع نباشد، انجام دهد. این اصل از حدیث نبوی «الناس مسلطون علی اموالهم» که به معنی «افراد بر اموال خود مسلط هستند» گرفته شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۴: ۱۵۲). بنابراین، اصل تسلیط در فقه و حقوق بدین معناست که هر شخص در اموال خود حق تصرف و استفاده دارد، مگر آنکه قانون شرایط خاصی را برای استثنا کردن از این حق معین کرده باشد.

در قانون مدنی ایران، این اصل به ماده ۳۰ قانون مدنی منتقل شده است که بیان می‌دارد: «هر مالک نسبت به مال خود حق تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد». به این ترتیب، اصل تسلیط به افراد اجازه می‌دهد که در اموال خود تصرف کنند، مشروط بر آنکه این تصرف مخالف قوانین و مقررات نباشد.

قاعده تسلیط از منظر فقهی

برای اثبات وجود قاعده تسلیط در فقه، می‌توان به دلایل مختلفی استناد کرد. این دلایل از منابع فقهی مختلفی استخراج شده‌اند که شامل کتاب (قرآن)، سنت (احادیث)، اجماع و عقل هستند. در اینجا به طور اجمالی، مبانی فقهی قاعده تسلیط را بررسی می‌کنیم و دلایل آن را از منابع مختلف بیان می‌کنیم.

دلیل اول کتاب (قرآن کریم):

در قرآن کریم، اگرچه به طور صریح حکم قاعده تسلیط بیان نشده است، اما می‌توان از آیات مختلف به این نتیجه رسید که انسان‌ها در اموال خود حق تصرف دارند. یکی از گروه‌های آیات قرآن که به موضوع مالکیت پرداخته، آیات مبین مالکیت مطلق و انحصاری خداوند است. در این آیات، مالکیت تمامی موجودات و امور در جهان به خداوند نسبت داده شده است. برای مثال، در آیه ۱۲۰ سوره مائده آمده است: «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (ترجمه: «مالکیت آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست فقط در دست خداست و او بر هر چیزی قادر است»).

آیات دیگری نیز وجود دارند که مالکیت انسان بر برخی از اموال خود را تأیید می‌کنند. برای مثال، در سوره یس آیه ۷۱ آمده است: «أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ» (ترجمه: «آیا نمی‌بینند که ما از آنچه به دست خود آفریده‌ایم چهارپایانی برای آنان خلق کردیم که مالک آنها هستند؟»).

در یک نگاه کلی، می‌توان این آیات را به سه دسته تقسیم کرد:

آیات مبین مالکیت مطلق و انحصاری خداوند: این آیات تأکید دارند که مالکیت حقیقی و مطلق تنها به خداوند تعلق دارد.

آیات مبین مالکیت انسان: در این آیات، مالکیت انسان بر اموال تحت تصرف خود تأکید شده است.

آیات مبین مالکیت استخلافی انسان: این آیات انسان را به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در تصرف و اموال مخلوقات معرفی می‌کنند.

دلیل دوم سنت: سنت از نظر لغوی به معنای جهت حرکت و یا رسم و آیینی است که از پیشینیان باقی مانده است، ولی در اصطلاح فقه و اصول به معنی قول، فعل و تقریر معصوم به کار می‌رود. در بحث از مبانی فقهی قاعده تسلیط، بیشتر با قسم اول سنت، یعنی روایات مواجه خواهیم بود. از این رو، در اینجا به بررسی برخی از روایات و احادیث معتبر در این زمینه پرداخته می‌شود. البته به علت جلوگیری از اطاله مطلب و خروج از بحث اصلی، فقط به ذکر دو روایت معروف در این حوزه بسنده می‌کنیم.

مشهورترین و معروف‌ترین حدیثی که به عنوان مبنای فقهی قاعده تسلیط مورد استفاده قرار گرفته، روایت «إِنَّ النَّاسَ مُسْلَطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» است (علامه مجلسی، ۱۴۰۳/۲ ه. ق، ۲۷۲؛ ابن ابی جمهور احسائی، ۱۴۰۳/۲ ه. ق: ۱۳۸). این روایت به طور بسیار صریح و روشن، حکم مندرج در قاعده تسلیط را بیان می‌کند و مراتب تسلط و سلطه کامل مالک نسبت به اموالش را توضیح می‌دهد.

گرچه این روایت به عنوان مبنای فقهی معتبر در نظر گرفته می‌شود، از نظر فن درایه، به دلیل اینکه از نوع روایات «مرسله» است، برخی از فقها آن را ضعیف و غیر معتبر می‌دانند. روایات مرسله به دلیل فقدان یکی از حلقه‌های سلسله راویان و عدم اتصال واضح به معصومین، معمولاً از اعتبار کمتری برخوردارند. با این حال، در این مورد خاص، ضعف روایی این حدیث با عمل اصحاب بزرگ امامیه (رضوان الله علیهم) که از فقهای مورد اعتماد و ثقه بودند، جبران شده است. بنابراین، حدیث تسلیط از قوت و اعتبار کافی برخوردار است و به عنوان یک مسأله مسلم در فقه شناخته می‌شود.

سماعه، یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) است که نقل می‌کند از آن حضرت پرسید: «آیا شخص صاحب اولاد می‌تواند مقداری از اموال خود را به خویشاوند غیر وارث خود واگذار کند؟» حضرت در پاسخ فرمودند: «هو ماله یَصْنَعُ ما شاءَ بهِ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ»؛ یعنی مال از آن اوست و تا زمانی که زنده است، می‌تواند هر گونه تصرفی در

آن بکند و به هر نحوی که بخواهد، از آن استفاده کند (حر عاملی، ۱۳۷۲/۱۳: ۳۸۱). این روایت نیز به وضوح قاعده تسلیط را تأیید کرده و حق تصرف مال در اختیار صاحب مال قرار می‌دهد.

دلیل سوم اجماع: گرچه علمای اهل سنت، اجماع را به عنوان یکی از منابع استنباط احکام شرعی می‌شناسند و آن را در کنار کتاب و سنت قرار می‌دهند، در فقه امامیه، اجماع به عنوان منبع مستقل برای استخراج احکام شرعی شناخته نمی‌شود. بلکه اجماع فقط به عنوان کاشف از سنت معصومین (علیهم‌السلام) معتبر است. در بحث از قاعده تسلیط، اجماع به وضوح نشان‌دهنده تأیید و پذیرش این قاعده توسط فقهای اسلامی است. در فقه امامیه، قاعده تسلیط در بسیاری از مباحث فقهی مورد استناد قرار گرفته و از آن به عنوان یک اصل مسلم استفاده شده است. برای مثال، شیخ الطائفه، شیخ طوسی، در کتاب «خلاف» هنگام بحث از جواز یا عدم جواز «إقراض جوارى»، به این قاعده استناد کرده و می‌فرماید: «و أيضاً روى عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم، أنه قال: ألناس مسلطون على أموالهم» (طوسی، ۱۳۹۴/۳: ۱۷۶-۱۷۷).

دلیل چهارم بنای عقلا: منظور از دلیل عقل در مبنای قاعده تسلیط، ملازمات عقلیه نیست، بلکه مقصود این است که قاعده تسلیط یک قاعده عقلایی است. به عبارت دیگر، قبل از آنکه این قاعده در شرع مطرح شود، به طور طبیعی و عقلایی در جوامع انسانی وجود داشته است. انسان‌ها از ابتدا به طور طبیعی و عقلانی به این نتیجه رسیدند که بر اموال و اشیای خود تسلط داشته باشند و در آن‌ها تصرف کنند. این قاعده در تمام جوامع بشری و در تمام تاریخ جاری بوده است. حتی در جوامعی که مالکیت خصوصی به رسمیت شناخته نمی‌شود، افراد هنوز هم حق تصرف در اشیای خود را دارند و هیچ فردی اجازه ندارد در اموال آن‌ها تصرف کند. این موضوع در جوامعی که به ایدئولوژی‌های غیر الهی یا حتی سوسیالیستی معتقدند نیز مشاهده می‌شود. این قاعده به قدری بدیهی است که حتی در جوامعی که از مالکیت خصوصی به طور رسمی حمایت نمی‌کنند، افراد هنوز در اشیای خود حق تصرف دارند و این امر در سطح جهانی شناخته شده است. در واقع، این قاعده تسلیط، از نظر عقلانی، به عنوان یک امر طبیعی و مسلم در نظر گرفته می‌شود.

با توجه به بررسی‌های انجام شده و دلایل مختلف فقهی، از جمله قرآن، سنت، اجماع و عقل، قاعده تسلیط به وضوح اثبات می‌شود. این قاعده حاکی از این است که مالکان بر اموال خود حق تصرف دارند و می‌توانند از آن‌ها بهره‌برداری کنند، مشروط بر آنکه این تصرفات مخالف با شرع و قانون نباشد. این قاعده نه تنها مبنای شرعی، بلکه مبنای عقلانی نیز دارد که در جوامع بشری به طور طبیعی پذیرفته شده است.

با توجه به مبانی فقهی که در این بحث مطرح شد، می‌توان گفت که قاعده تسلیط به عنوان یک اصل مسلم در فقه و حقوق اسلامی شناخته می‌شود و این اصل، در بسیاری از مسائل حقوقی و فقهی به کار گرفته شده است. اکنون، در ادامه بحث، به بررسی قاعده تسلیط از منظر حقوقی خواهیم پرداخت.

قاعده لا ضرر

قاعده لا ضرر یکی از قواعد اساسی فقه اسلامی است که در منابع دینی، اعم از قرآن و سنت، مستند به دلایل مختلفی می‌باشد. این قاعده به طور کلی به معنای این است که هیچ فردی نمی‌تواند اقداماتی انجام دهد که باعث ضرر رساندن به دیگران شود، و در صورتی که چنین اقدامی صورت گیرد، نادرست است. در قرآن مجید و روایات، این قاعده به وضوح آمده است.

یکی از مهم‌ترین دلایل برای قاعده لا ضرر در سنت، جمله نبوی معروف در قضیه سمره بن جندب است که در آن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «لا ضرر و لا ضرار علی مؤمن» (شیخ کلینی، ۱۴۰۷/۵ ه.ق: ۲۹۴)، که به معنای این است که هیچ‌گاه ضرر به مومن نباید وارد شود و همچنین نباید در جهت ضرر رساندن به او گام برداشته شود. همچنین در روایت دیگری آمده است که «اذهب فاعلعه‌ها و ارم بها إلیه فانه لا ضرر و لا ضرار» (حر عاملی، ۱۷: ۳۴۱) که به صراحت بیان می‌دارد هیچ‌گونه ضرر و زیانی نباید به فرد دیگری وارد شود.

در حقوق ایران نیز قاعده لا ضرر در موارد مختلف پیش‌بینی شده است. به طور مثال، در اصل ۴۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». این اصل، در واقع اشاره به قاعده لا ضرر دارد که موجب محدودیت قاعده تسلیط می‌شود. همچنین در ماده ۱۳۲ قانون مدنی آمده است: «کسی نمی‌تواند در ملک خود تصرفی کند که مستلزم تضرر همسایه شود، مگر تصرفی که به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از خود باشد».

قاعده لا ضرر در قوانین ایران به صراحت پذیرفته شده است و بدین معنی است که افراد نمی‌توانند در راستای اعمال حقوق خود و به بهانه حق مالکیت، موجب ضرر به دیگران شوند.

تعریف ضرر و ضرار

ضرر: در لغت، ضرر به معنای آسیب، زیان و نقص در حق فرد آمده است. به طور کلی، ضرر معمولاً به معنای زیان مادی یا معنوی است که به کسی وارد می‌شود. در فقه اسلامی، به‌ویژه در قانون مسئولیت مدنی ایران، ضرر به هر نوع خسارت اعم از مادی و معنوی اطلاق می‌شود.

ضرار: ضرار از نظر لغوی به معنای اضرار متقابل است، یعنی زمانی که یک فرد به دیگری ضرر وارد کند بدون آنکه خود نفعی از آن به دست آورد. ابن اثیر در کتاب «نهایه» چهار معنا برای ضرار ذکر کرده است: ۱) مجازات برای ضرر وارد شده از سوی دیگری، ۲) ضرر رساندن متقابل دو نفر به یکدیگر، ۳) ضرر رساندن به دیگری بدون نفع برای خود، و ۴) به معنای تضییق و حرج.

در مجموع، «ضرار» بیشتر در معنای تضییق و سختی و ضرر در معنای آسیب مادی یا معنوی به کار می‌رود.

تعارض قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر از منظر فقهی

فقه‌های اسلامی در مقام رفع تعارض بین قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر، نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند. این نظرات به چهار دسته تقسیم می‌شوند که هر کدام مبانی خاص خود را دارند. در ادامه به بررسی این چهار نظریه و نحوه برخورد آن‌ها با تعارض بین این دو قاعده خواهیم پرداخت.

نظریه اول: اطلاق حق تسلیط (تقدم قاعده تسلیط بر لا ضرر)

پیرامون این نظریه، فقه‌های شافعی و حنفی معتقدند که قاعده تسلیط به طور مطلق نافذ است و هیچ‌گونه قید و محدودیتی در اعمال حق مالکانه وجود ندارد. به عبارت دیگر، این دسته از فقها معتقدند که هیچ فردی نمی‌تواند از تصرفات مالکانه دیگران جلوگیری کند، حتی اگر این تصرفات به ضرر دیگری منجر شود.

برای مثال، ابوحنیفه می‌گوید که هیچ‌کس نمی‌تواند متعرض کسی شود که در ملک خود تصرف می‌کند، حتی اگر تصرفات او باعث ضرر به همسایه شود. در یکی از مثال‌ها، شخصی از حفر چاه در ملک همسایه‌اش متضرر شده بود و از ابوحنیفه شکایت کرد، ولی ابوحنیفه به استناد اطلاق حق تسلیط، شکایت او را رد کرد و به او پیشنهاد داد که در نزدیکی چاه همسایه خود، چاه دیگری حفر کند. به همین ترتیب، هر دو طرف اقدام به تصرف در ملک خود کرده‌اند و هیچ‌کدام از اعمال آن‌ها منع نشده است.

محمد بن ادریس شافعی در کتاب «الأم» نیز از همین نظر دفاع کرده و می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌تواند آنچه را که بر او واجب نیست، تحمیل کند؛ زیرا هر شخصی در ملک خود مجاز به انواع تصرفات است، حتی اگر این تصرفات به ضرر خود یا شخص دیگری منجر شود» (شافعی، ۱۴۱۰/۳ ه.ق: ۲۵۵).

این دیدگاه در بین فقه‌های شیعه نیز طرفدارانی دارد. به عنوان مثال، شیخ طوسی در کتاب «مبسوط» به این مسأله اشاره می‌کند که اگر مالک در ملک خود چاهی حفر کند، همسایه او می‌تواند چاه دیگری در نزدیکی چاه اول حفر کند، حتی اگر این کار باعث کاهش آب چاه اول شود (شیخ طوسی، ۱۳۸۷/۳ ه.ق: ۲۷۳).

این دیدگاه به نوعی مشابه با نظریه حقوق فردی در حقوق مدنی فرانسه است، که بر اساس آن آزادی فردی در اعمال حقوق مالکانه، از جمله در رابطه با تصرفات در ملک خود، به عنوان یک اصل ثابت در نظر گرفته می‌شود.

نظریه دوم: منع سوءاستفاده از حق تسلیط

در این نظریه، فقهای مختلف به تفکیک میان مواردی که تصرفات مالک در ملک خود باعث زیان فاحش به دیگران می‌شود و مواردی که چنین اثراتی ندارد، پرداخته‌اند. بر اساس این نظریه، هرچند مالک حق تصرف در ملک خود را دارد (قاعده تسلیط)، اما این حق نباید منجر به ضرر و زیان فاحش به دیگران شود. به عبارت دیگر، در مواقعی که تصرفات مالک منجر به ضرر شدید به همسایه یا دیگران گردد، قاعده لا ضرر مقدم بر قاعده تسلیط خواهد بود.

فقهای این نظریه معتقدند که اعمال حق تسلیط نباید بدون توجه به آثار منفی آن بر دیگران انجام شود. در واقع، اگر نتایج حاصل از اعمال حق مالک به طور آشکار باعث ضرر شدید و غیرقابل تحمل به دیگران شود، حق تسلیط ساقط می‌شود. این دیدگاه مبتنی بر قاعده «درء المفساد أولى من جلب المنافع» است که به معنای این است که از بین بردن فساد و ضرر به طور کلی، بر جلب منافع شخصی مقدم است.

در این نظریه، «مفسده» به زیان فاحش و «منفعت» به سود ناشی از اعمال حق تسلیط اشاره دارد. به طور کلی، در صورتی که زیان حاصل از اعمال حق تسلیط بیشتر از منفعت آن باشد، اعمال این حق ممنوع است. در مذاهب مالکی و حنفی، «زیان فاحش» به معنای هر ضرری است که موجب مختل شدن نیازهای اساسی فرد شود. این زیان شامل مواردی مانند عدم دسترسی به آب یا غذا، آسیب به بناهای دیگران، ایجاد صداهای ناهنجار یا آلودگی هوا است.

فقهای این مذاهب برای زیان فاحش چندین مثال بیان کرده‌اند:

امتناع از دادن غذا و آب به شخصی که نیاز فوری به آن دارد، در حالی که مالک نیاز فوری به آن ندارد. در این حالت، اگر صاحب مال از دادن غذا و آب به فرد نیازمند امتناع ورزد و موجب مرگ او شود، مسئولیت خواهد داشت.

آسیب به بناهای متعلق به غیر، به‌ویژه اگر این آسیب‌ها به‌طور دائم باشد.

ایجاد دود یا صداهای ناهنجار که باعث سلب آسایش دیگران شود.

مانع شدن از ورود نور و هوا به خانه همسایه، که این مورد می‌تواند نیازهای زیستی همسایه را تهدید کند.

این موارد به وضوح نشان می‌دهند که اگر تصرفات مالک موجب مختل شدن نیازهای اساسی انسان‌ها شود، به‌ویژه نیازهایی که برای بقای سلامت و رفاه آنها ضروری است، این تصرفات به‌عنوان زیان فاحش تلقی خواهند شد.

در صورتی که تصرفات مالک در ملک خود تنها به تأثیرات غیر ضروری بر زندگی همسایه‌ها منجر شود، مانند ایجاد مانع در منظر یا دید، این اقدام به عنوان ضرر فاحش محسوب نمی‌شود. برای مثال، اگر مالک در ملک خود دیواری بلند بسازد که مانع دید همسایه شود، این اقدام در صورتی که تنها به چشم‌انداز محدود همسایه آسیب بزند، به‌عنوان زیان فاحش شناخته نمی‌شود. این نوع تصرفات به‌طور معمول از دامنه قاعده «لا ضرر» خارج است.

قاعده «درء المفسد أولى من جلب المنافع» این قاعده، که مبنای این نظریه است، به‌طور کلی نشان می‌دهد که در مواقعی که تعارضی میان جلب منافع فردی و جلوگیری از فساد و ضرر وجود داشته باشد، اولویت با جلوگیری از ضرر است. به این ترتیب، اگر زیان ناشی از اعمال حق تسلیط بر منافع حاصل از آن برتری داشته باشد، حق تسلیط مالکان باید محدود یا ساقط شود.

در نهایت، طبق این نظریه، قاعده «الجواز الشرعی ینافی الضمان، ما خلا أحوال الضرر الفاحش» (اجازه شرعی، در صورتی که موجب ضرر فاحش نباشد، مخالف ضمانت نیست) به این معنا است که هرچند اعمال حق تسلیط از نظر شرعی مجاز است، اما اگر این اعمال موجب ضرر فاحش به دیگران شود، دیگر نمی‌توان آن را مشروع دانست. بنابراین، در مواردی که ضرر به دیگران بیش از منافع آن است، قاعده «لا ضرر» بر قاعده «تسلیط» مقدم است.

نظریه سوم: منع استفاده از حق تسلیط با قصد اضرار

در این نظریه، به تأکید بر نیت فرد در اعمال حق تسلیط پرداخته می‌شود. به عبارت دیگر، اگر فرد مالک با قصد اضرار به دیگران در ملک خود تصرفی انجام دهد که منجر به ضرر برای دیگران شود، در این حالت اعمال حق تسلیط ممکن است غیرمجاز تلقی شود. این نظریه به‌ویژه در صورتی که نیت فرد بر اساس قصد زیان رساندن به دیگران باشد، در نظر گرفته می‌شود.

ابواسحاق شاطبی، فقیه قرن هشتم هجری، در کتاب «الموافقات» چهار حالت مختلف را برای تصرفات مالک در ملک خود مطرح می‌کند:

حالت اول: تصرفات مالک دارای جواز شرعی بوده و هیچ‌گونه ضرری به غیر وارد نمی‌کند. در این حالت، تعارض بین قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر وجود ندارد و اعمال حق تسلیط مجاز است.

حالت دوم: تصرفات مالک مجاز است و قصد زیان رساندن به دیگران ندارد، اما در عمل باعث ضرر به دیگران می‌شود. در این حالت دو فرض وجود دارد:

اگر زیان ناشی از تصرفات جنبه عمومی داشته باشد، مصالح عمومی بر مصالح فردی ترجیح دارد و مالک باید از تصرف خود دست بکشد.

اگر زیان تنها متوجه شخص خاصی باشد، اما جلوگیری از تصرفات مالک به ضرر خود او منجر نشود، در این صورت با توجه به قاعده "درء المفسد أولى من جلب المنافع"، تصرفات مالک فاقد جواز شرعی خواهد بود.

حالت سوم: مالک به قصد اضرار به دیگران تصرفات خود را اعمال می کند. در این حالت، با استناد به احادیث «الاعمال بالنیات» و «انما لكل امرء ما نوى»، تصرفات مالک با نیت زیان رساندن به دیگران، به «عمل غیرمباح» تبدیل می شود و اعمال حق تسلیط دیگر مشروع نخواهد بود.

حالت چهارم: مالک تصرفاتی انجام می دهد که قصد جلب منفعت برای خود و در عین حال اضرار به دیگران دارد. در این حالت، اگر راه دیگری برای جلب منفعت وجود داشته باشد که ضرری به دیگران وارد نکند، باید به قاعده "لا ضرر" و "لا اضرار" عمل کرد و مالک باید از تصرفات خود منصرف شود. اما اگر هیچ راه دیگری برای جلب منفعت وجود نداشته باشد، قاعده «حق من ثبت له الحق مقدم» اعمال خواهد شد و حق تسلیط مالک قابل اجراست.

طبق نظر شاطبی، هیچ مالکیتی مجاز نیست که صرفاً به قصد اضرار به دیگران اعمال شود. این نظر با نظریه های جدید حقوقی در مورد سوءاستفاده از حق در بسیاری از سیستم های حقوقی مشابه است. از آنجا که قاعده تسلیط نمی تواند به زیان دیگران باشد، باید به طور خاص بر روی نیت مالک توجه کرد تا مشخص شود که آیا تصرفات او به طور عمدی برای ضرر رساندن به دیگران انجام شده است یا خیر.

نظریه سوم با نظریه منع سوءاستفاده از حق تسلیط شباهت هایی دارد که در آن ها به این نکته اشاره می شود که حق تسلیط باید محدود باشد و از آن نباید سوءاستفاده کرد. اما تفاوت اساسی این دو دیدگاه در تعریف «سوءاستفاده» است. در حالی که در نظریه منع سوءاستفاده از حق، بیشتر بر «نتیجه» تصرفات مالک تأکید می شود (یعنی اینکه آیا تصرفات به ضرر دیگران منجر می شود یا نه)، در این نظریه، «نیت» مالک در نظر گرفته می شود و اگر تصرفات او با قصد ضرر رساندن به دیگران انجام شود، به عنوان «عمل غیرمباح» تلقی می شود.

نظریه چهارم: نظر فقهای امامیه

نظر مشهور فقهای امامیه در مورد تعارض قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر تقریباً مشابه با نظرات فقهای اهل سنت است، به ویژه در زمینه تحلیل شرایط مختلف تصرفات مالک. فقهای امامیه، در مورد این تعارض، معتقدند که تصرفات مالک در ملک خود نمی تواند از سه حالت خارج باشد:

برای دفع ضرر: اگر تصرفات مالک به منظور جلوگیری از ضرر به خود یا دیگران باشد، آن تصرفات مجاز است، حتی اگر به ضرر دیگران منجر شود.

برای جلب نفع: تصرفات مالک به منظور جلب منافع شخصی مجاز است، به شرط آنکه منافع حاصل از آن به اندازه کافی بر ضررهای ناشی از آن پیشی بگیرد.

بدون هدف عقلانی (دفع ضرر یا جلب نفع): این تصرفات به دلیل عدم عقلانی بودن آنها باید به قاعده لا ضرر ارجاع داده شود و در صورتی که به ضرر دیگران منجر شود، باید از آن جلوگیری گردد.

در حالت اول و دوم، قاعده تسلیط غالب است، ولی در حالت سوم، که تصرفات غیرعقلانی باشد، قاعده لا ضرر مقدم است. این نگرش نشان‌دهنده تأکید بر منافع عمومی و عدم ضرر به دیگران در مواجهه با حقوق فردی است.

مطالعه قانونی و تطبیقی تراحم لاضرر و سلطنت

در حقوق ایران، قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر هر دو در قوانین اساسی و مدنی پیش‌بینی شده‌اند و ممکن است در مواردی تعارض منافع بین این دو قاعده پیش آید. قاعده تسلیط به موجب اصل ۴۷ قانون اساسی و ماده ۳۰ قانون مدنی به مالک این حق را می‌دهد که هرگونه تصرفی در ملک خود انجام دهد، مگر آنکه این تصرفات با قانون یا حقوق دیگران در تضاد باشد. قاعده لا ضرر نیز در اصل ۴۰ قانون اساسی و ماده ۱۳۲ قانون مدنی آمده است که تصرفات افراد نباید به ضرر دیگران منجر شود. در چنین مواردی، اگر تصرفات مالک موجب تضییع حقوق دیگران شود، قاعده لا ضرر بر قاعده تسلیط مقدم خواهد بود.

قاعده تسلیط به مالک این حق را می‌دهد که در مال خود هرگونه تصرفی انجام دهد، به شرط آنکه این تصرفات باعث زیان به دیگران نشود. در صورت ایجاد ضرر برای همسایه یا دیگران، طبق ماده ۱۳۲ قانون مدنی، این تصرفات اصولاً ممنوع است مگر آنکه در حد معقول و برای رفع نیاز یا ضرر شخصی باشد. به عبارت دیگر، تصرفات مالک در ملک خود باید به گونه‌ای باشد که نه تنها به اندازه متعارف باشد، بلکه برای رفع حاجت یا جلوگیری از ضرر به دیگران باشد.

در صورتی که تصرفات فرد موجب ضرر به دیگران شود و شرایط مذکور در ماده ۱۳۲ قانون مدنی رعایت نشود، قاعده لا ضرر بر قاعده تسلیط مقدم می‌شود. در این حالت، طبق قاعده "منع اضرار به غیر"، مالکیت خصوصی محدود به حفظ حقوق دیگران می‌شود و تصرفات مالک که موجب زیان به دیگران است، باید متوقف گردد. این نگرش در راستای حفاظت از مصالح اجتماعی و جلوگیری از تضییع حقوق دیگران است.

در بسیاری از کشورهای دیگر نیز، مشابه با حقوق ایران، محدودیت‌هایی برای اعمال حقوق مالکیت وجود دارد. برای مثال، در ماده ۲ قانون مدنی ترکیه و ماده ۲ قانون مدنی سوئیس آمده است که «هر شهروند باید حقوق خود را بر اساس حسن نیت اعمال کند. سوءاستفاده از حق مورد حمایت قانون قرار نخواهد گرفت». این قوانین نشان‌دهنده این است که در این کشورها نیز اعمال حقوق فردی همچون مالکیت باید با رعایت حقوق دیگران صورت گیرد و هرگونه سوءاستفاده از این حقوق که موجب ضرر به دیگران شود، غیرمجاز است.

این رویکرد مشابه به نظر فقهای شیعه است که معتقدند در صورتی که اعمال حق مالکیت موجب ضرر به دیگران شود، این تصرفات باید محدود و کنترل شود. برخی فقها بر این باورند که تصرفات مالک در صورتی مجاز است که برای رفع نیاز ضروری باشد و همچنین باید به اندازه متعارف باشد. در غیر این صورت، اعمال حق مالکیت نباید موجب ایجاد زیان به دیگران شود.

در نتیجه، در حقوق ایران و دیگر کشورها، قاعده تسلیط، علی‌رغم اینکه به مالک این حق را می‌دهد که در ملک خود تصرف کند، تحت محدودیت‌هایی قرار دارد. این محدودیت‌ها به‌ویژه در صورت تضاد با حقوق دیگران و منافع عمومی، به‌ویژه از طریق قاعده لا ضرر، قابل اعمال است. بنابراین، قانون‌گذاران در کشورهای مختلف سعی کرده‌اند تا حقوق فردی را در چارچوبی معقول و با در نظر گرفتن حقوق دیگران تعریف کنند.

این نظرات و قوانین، نشان‌دهنده تطابق نگرش‌های مختلف در مورد تعارض بین قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر است. به‌طور کلی، در صورت تعارض این دو قاعده، توجه به حقوق دیگران و جلوگیری از ضرر به آنها، هم در حقوق ایران و هم در سایر کشورها، بر اعمال مطلق حقوق فردی اولویت دارد.

حکم نگهداری حیوانات در آپارتمان

در فقه اسلامی و حقوق ایران، نگهداری حیوانات در آپارتمان‌ها تحت تاثیر دو قاعده مهم است: قاعده تسلیط و قاعده لا ضرر. طبق مبانی فقهی قاعده تسلیط و اصول ۴۴، ۴۶ و ۴۷ قانون اساسی و ماده ۳۰ قانون مدنی، افراد می‌توانند حیوانات را نگهداری کنند، زیرا حیوانات به عنوان اموال محسوب می‌شوند و مالک حق تملک آنها را دارد. به همین ترتیب، مالکیت حیوانات همانند دیگر اموال، تحت سلطه مالک قرار دارد. به‌ویژه اینکه در برخی از کشورها، نگهداری حیوانات خانگی به درمان اختلالات روانی و عاطفی افراد کمک می‌کند، به‌طور مثال، اصطلاح Pet Therapy برای درمان افسردگی و مشکلات روحی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در فقه اسلامی نیز، حیوانات به عنوان مال در نظر گرفته می‌شوند. به عنوان نمونه، محقق حلی در کتاب شرایع الاسلام گریه را به عنوان مال قابل وقف معرفی کرده است (محقق حلی، ۱۴۰۸/۲ ه.ق: ۱۶۷). همچنین، حضرت آیت‌الله

خامنه‌ای در رساله آموزشی خود، به امکان وقف حیوانات اشاره کرده و تأکید کرده‌اند که حیوانات باید قابل تحویل باشند (خامنه‌ای، ۲/بدون تاریخ: ۲۷۱). این موارد نشان می‌دهند که در فقه و حقوق اسلامی، حیوانات همچنان جزء اموال و تحت مالکیت قرار می‌گیرند.

با این حال، مالکیت حیوانات محدود به شرایطی است که حقوق دیگران را در نظر بگیرد. طبق قاعده لا ضرر و ماده ۱۳۲ قانون مدنی، نگهداری حیوانات در آپارتمان‌ها و مکان‌های مسکونی به شرط آنکه به حقوق همسایگان لطمه وارد نکند، مجاز است. به عبارت دیگر، اگر نگهداری حیوانات موجب مزاحمت یا تضرر همسایگان شود، ممکن است مسئولیت قانونی و کیفری برای صاحب حیوان به دنبال داشته باشد. البته اگر نگهداری حیوانات به منظور رفع حاجت یا درمان مشکل روانی باشد و مزاحمت آن‌ها نیز به اندازه متعارف باشد، قاعده تسلیط بر قاعده لا ضرر مقدم می‌شود.

به طور خاص، مزاحمت‌هایی که حیوانات خانگی می‌توانند ایجاد کنند شامل سر و صدا، بو و مشکلات بهداشتی هستند. ماده ۶۸۸ قانون مجازات اسلامی به این موارد پرداخته و هرگونه اقدامی که تهدیدی برای بهداشت عمومی باشد، مشمول مجازات قرار می‌دهد. به طور مثال، اگر نگهداری سگ یا حیوانات دیگر به تهدید بهداشتی منجر شود، مانند آلودگی محیط یا ایجاد بیماری، صاحب حیوان مسئول خواهد بود و باید پاسخگوی زیان‌های وارد شده باشد.

در این راستا، دادگاه‌ها برای بررسی مسئولیت قانونی در نگهداری حیوانات، به مستندات از جمله گزارش‌های بهداشتی و شکایات همسایگان توجه می‌کنند. نمونه‌ای از این اقدامات در دو رأی صادره از دادگاه‌ها آمده است. در رأی نخست، یک زن به اتهام تهدید بهداشت عمومی به دلیل نگهداری گربه در منزلش محکوم به جزای نقدی شد. در رأی دوم نیز، فردی به دلیل نگهداری سگ در منزل به پرداخت جزای نقدی محکوم شد. در این موارد، قضات تنها به نگهداری حیوانات توجه نکردند، بلکه تهدید بهداشت عمومی ناشی از نگهداری آن‌ها را مورد بررسی قرار دادند.

نتیجه‌گیری از این آراء نشان می‌دهد که در ایران، همانطور که در حقوق اسلامی مطرح است، نگهداری حیوانات در آپارتمان‌ها بلامانع است مگر آنکه این نگهداری موجب تهدید به بهداشت عمومی یا مزاحمت برای همسایگان شود. در این صورت، قاعده لا ضرر بر قاعده تسلیط مقدم می‌شود و مسئولیت‌های مدنی و کیفری برای صاحب حیوان در نظر گرفته می‌شود.

برای بررسی این موضوع در سایر کشورها، در قانون مدنی ترکیه و سوئیس نیز مشابه این رویکرد دیده می‌شود. در این کشورها، قانون‌گذاران تأکید دارند که افراد باید حقوق خود را با حسن نیت اعمال کنند و هرگونه سوءاستفاده

از حقوق، از جمله مالکیت حیوانات، که به حقوق دیگران لطمه وارد کند، مجاز نخواهد بود. این رویکرد مشابه نگرش ایران است که حقوق مالکیت را محدود به رعایت حقوق دیگران می‌کند.

مقررات نگهداری حیوانات در سایر کشورها

کنوانسیون شورای اروپا

کشورهای عضو شورای اروپا در سال ۱۹۸۷، کنوانسیونی برای ارتقاء رفاه حیوانات خانگی تصویب کردند که در سال ۱۹۹۲ لازم‌الاجرا شد. هدف این کنوانسیون حفظ حقوق و رفاه حیوانات است، اما در بندهای ۶ و ۷ مقدمه این کنوانسیون اشاره شده است که افزایش جمعیت حیوانات خانگی می‌تواند تهدیدی برای بهداشت، سلامت و ایمنی انسان‌ها باشد و نگهداری از حیوانات وحشی به عنوان حیوان خانگی نباید تشویق شود. این بندها نشان می‌دهند که حیوانات خانگی می‌توانند تهدیداتی برای افراد ایجاد کنند، بنابراین حقوق همسایگان باید در صورت تعارض با حقوق صاحب حیوان، مقدم باشد.

این کنوانسیون به صراحت تأکید دارد که نگهداری حیوانات خانگی باید به نحوی باشد که به حقوق دیگر افراد آسیب نرساند. اگر نگهداری حیوانات باعث ایجاد مزاحمت یا تهدید بهداشت عمومی شود، اصل لا ضرر بر اصل تسلیط مقدم است. به همین ترتیب، در کشورهای عضو شورای اروپا نیز از این اصل پیروی می‌شود و اگر نگهداری حیوان خانگی مزاحمت‌هایی برای دیگران ایجاد کند، مالک حق ندارد بدون رعایت اصول بهداشتی و اجتماعی، به نگهداری حیوانات در مکان‌های عمومی یا خصوصی خود ادامه دهد.

بخشنامه شهرداری برگریور

بخشنامه شهرداری برگریور نیز مقرراتی برای نگهداری حیوانات خانگی در مناطق مختلف، به ویژه در مکان‌های عمومی و خصوصی، وضع کرده است. طبق بند ۵ قسمت ۵ بخشنامه، نگهداری سگ‌های پیت بول تنها در صورتی مجاز است که صاحب آن بالای ۱۸ سال سن داشته باشد، که این خود نشان‌دهنده کنترل دقیق‌تر بر حیوانات خاص است. همچنین، در بند ۱ قسمت ۱۱، از مالکین حیوانات خانگی خواسته شده است که حیوانات خود را به گونه‌ای نگهداری کنند که هیچ مزاحمتی برای آسایش، آرامش یا سکوت دیگر افراد ایجاد نکند. در این بخشنامه، همچنین بر تمیزی محل نگهداری حیوانات تأکید شده است تا مزاحمت عمومی ایجاد نشود.

در بند ۱۲ این بخشنامه، آمده است که اگر حیوان خانگی مزاحمت ایجاد کند، شهرداری می‌تواند از مالک خواسته شود که این مزاحمت را برطرف کند. در این زمینه، بر اساس اصل لا ضرر، اگر حیوانات باعث ایجاد مزاحمت عمومی یا تهدید به بهداشت عمومی شوند، شهرداری اقدام به جلوگیری از ادامه نگهداری آن‌ها می‌کند. همچنین،

طبق بند ۱۵ بخشنامه، نگهداری بیش از دو سگ و دو گربه در یک مکان بدون اجازه شهرداری ممنوع است، که نشان می‌دهد نگهداری حیوانات باید تحت نظارت و محدودیت‌های مشخص باشد.

این مقررات به وضوح نشان می‌دهند که حق مالکیت حیوانات تحت تأثیر رعایت حقوق دیگران قرار دارد. همان‌طور که در تبصره ۵ بند ۱ قسمت ۲۱ آمده است، اگر نگهداری سگ‌ها مزاحمت یا ضرری برای همسایگان ایجاد کند، این عمل ممنوع است. بنابراین، اصل تسلیط تا زمانی که اصل لا ضرر نقض نشود، مورد احترام است، اما در صورت ایجاد مزاحمت یا تهدید به بهداشت عمومی، حقوق دیگران بر حق مالکیت مقدم می‌شود.

مقررات کشورهای مختلف، اعم از کنوانسیون شورای اروپا و بخشنامه شهرداری بر گریویر، نشان می‌دهند که در سطح بین‌المللی نیز حقوق مالکیت بر حیوانات خانگی، محدود به حفظ حقوق دیگران است. در این کشورها، همان‌طور که در ایران نیز مشاهده می‌شود، قاعده تسلیط مالک در صورت تعارض با قاعده لا ضرر نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد و حقوق دیگران، به‌ویژه بهداشت عمومی و آرامش اجتماعی، بر مالکیت فردی مقدم است. بنابراین، مالکین حیوانات خانگی باید از تصرفاتی که موجب مزاحمت یا تهدید به دیگران می‌شود خودداری کنند و نگهداری حیوانات باید در چهارچوب قوانین بهداشتی و اجتماعی انجام گیرد.

نتیجه گیری

در جوامع امروزی، قوانین شهرنشینی و آپارتمان‌نشینی حکم می‌کنند که هیچ‌یک از اعمال روزمره افراد نباید مزاحمتی برای همسایگان به وجود آورد. یکی از مسائلی که در سال‌های اخیر در آپارتمان‌ها مشکل‌ساز شده، نگهداری حیوانات خانگی است. این موضوع همواره موجب اختلاف‌نظرهایی بین افراد شده که گاهی منجر به برهم خوردن آرامش در ساختمان‌ها نیز شده است. نگهداری حیوانات خانگی در آپارتمان‌ها، علاوه بر مشکلات اجتماعی، در سطح جهانی نیز مورد توجه قرار گرفته و کشورهای مختلف قوانین و معاهدات مخصوصی را برای حل این معضل وضع کرده‌اند. طبق مبانی فقهی قاعده تسلیط و ماده ۳۰ قانون مدنی ایران، مالکان حق دارند حیوانات خانگی خود را نگهداری کنند. حیوانات نیز به‌عنوان اموال محسوب می‌شوند و صاحب آن‌ها حق تملک و تصرف در آن‌ها را دارد. بر اساس تعریف مال در حقوق، مال باید مفید بوده و نیازهای مادی یا معنوی فرد را تأمین کند و قابلیت اختصاص یافتن به یک شخص را داشته باشد. حیوانات خانگی مانند گربه و سگ، می‌توانند نیازهای روانی فرد را برطرف کرده و به درمان برخی مشکلات روحی کمک کنند، موضوعی که در علم روانشناسی تحت عنوان Pet Therapy مطرح شده است. در فقه نیز، حیوانات به‌عنوان اموال مورد توجه قرار گرفته‌اند. به‌طور مثال، در کتاب شرایع الاسلام، گربه به عنوان یک مال قابل وقف ذکر شده است. به همین ترتیب، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در رساله‌ی خود درباره‌ی شرایط مال موقوفه به این موضوع اشاره کرده‌اند که حیوانات باید قابل تحویل باشند تا وقف

آن‌ها صحیح باشد. این موارد نشان می‌دهند که حیوانات به‌عنوان مال شناخته شده و مالکیت آن‌ها تحت سلطه مالک قرار دارد.

با این حال، مالکیت مطلق حیوانات به‌طور کامل تحت تأثیر قاعده لا ضرر و ماده ۱۳۲ قانون مدنی قرار می‌گیرد. طبق این قوانین، اگر نگهداری حیوانات موجب تضییع به همسایگان شود، باید تصرفات مالک محدود شود. در صورتی که نگهداری حیوان به دیگران ضرر وارد کند، حقوق همسایگان باید بر حقوق مالک مقدم شود. اما اگر تصرفات مالک در حد معقول و برای رفع حاجت باشد، اصل تسلیط بر اصل لا ضرر مقدم است و مالک می‌تواند به نگهداری حیوان خانگی در آپارتمان ادامه دهد. در برخی موارد، نگهداری حیوانات خانگی در آپارتمان‌ها می‌تواند مزاحمت‌هایی برای دیگران ایجاد کند، مانند سر و صدا، بو و تهدیدات بهداشتی. طبق ماده ۶۸۸ قانون مجازات اسلامی، هر اقدامی که تهدیدی برای بهداشت عمومی ایجاد کند، ممنوع است. در این زمینه، اگر نگهداری حیواناتی مانند سگ، به تهدید بهداشت عمومی منجر شود، صاحب حیوان ممکن است به مسئولیت مدنی و کیفری محکوم شود. برای جلوگیری از مزاحمت‌های ناشی از نگهداری حیوانات خانگی، راهکارهایی پیشنهاد شده است. یکی از این راهکارها، آموزش و تربیت حیوان است. تربیت صحیح حیوانات از سنین پایین می‌تواند از بروز رفتارهای نامطلوب و ایجاد مزاحمت جلوگیری کند. همچنین، مدیریت صحیح صاحب حیوان نیز مهم است؛ نظارت مداوم بر حیوان و تأمین نیازهای روحی و جسمی آن می‌تواند از مشکلات جلوگیری کند. علاوه بر این، راهکارهای محیطی نظیر نصب پوشش‌های عایق صدا و استفاده از جعبه‌های بهداشتی مخصوص، به کاهش مزاحمت‌ها کمک می‌کند. در نهایت، با رعایت این تدابیر، مالکین حیوانات خانگی می‌توانند از اصل تسلیط خود استفاده کنند و در عین حال حقوق همسایگان را رعایت کرده و مانع بروز مشکلات اجتماعی و حقوقی شوند. همچنین، اگر تصرفات مالک مطابق با قاعده لا ضرر و به اندازه متعارف باشد، هیچ‌گونه مشکلی در نگهداری حیوانات خانگی وجود نخواهد داشت و همگان از منافع و آرامش محیط زندگی بهره‌مند خواهند شد.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

ابن اثیر، مجد الدین أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد ابن عبد الکریم الشیبانی الجزری (۱۳۹۹ ه.ق)، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، جلد سوم، بیروت: المكتبة العلمیة

ابن ادریس حلی، أبی جعفر محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس الحلی (۱۴۱۰ ه.ق)، کتاب السرائر، جلد دوم، چاپ دوم، قم: مؤسسه النشر الإسلامی

ابن حزم، أبو محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم الأندلسی القرطبی الظاهری (بدون طبعه وبدون تاریخ)، المحلی بالآثار، جلد هفتم، بیروت: دار الفکر

أحسانی، ابن ابی الجمهور (۱۴۰۳ ه)، عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، جلد دوم، قم: سید الشهداء

الأشقرودى الألبانى، محمد ناصر الدين، صحيح الجامع الصغير وزياداته، جلد اول، بيروت: المكتب الاسلامى
انصارى، مرتضى (١٤٢٠ هـ.ق)، كتاب المكاسب، جلد سوم، چاپ دوم، قم: مجمع الفكر الاسلامى
بجنوردى، سيد حسن (١٣٧٧)، القواعد الفقهيه، جلد اول، چاپ اول، قم: نشر الهادى
تقى زاده، ابراهيم و سيد احمدعلى هاشمى (١٣٩٨)، حقوق اموال و مالکيت، چاپ هفتم، تهران: مجد
توکلى، محمد مهدى، (١٤٠٣)، آموزش جامع حقوق مدنى، جلد اول، چاپ بيست و ششم، تهران: مکتوب آخر
جعفرى لنگرودى، محمد جعفر (١٣٧٤)، ترمينولوژى حقوق، چاپ هفتم، تهران: گنج دانش
جعفرى لنگرودى، محمد جعفر (١٤٠١)، حقوق اموال، چاپ هشتم، تهران: گنج دانش
حر عاملی، محمد بن حسن (١٣٧٢)، وسائل الشيعه، جلد دهم، تهران: اسلاميه
حلى، جعفر بن حسن (١٤٠٨ هـ.ق)، شرائع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، جلد دوم، چاپ دوم، قم: موسسه اسماعيليان
خامنه اى، سيد على (بدون تاريخ)، رساله آى آموزشى ٢ (احكام معاملات)، جلد دوم، تهران: فقه روز وابسته به انتشارات انقلاب اسلامى
خمينى، سيد روح الله (١٣٩٢)، تحرير الوسيله، جلد اول، چاپ اول، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)
راغب اصفهاني، حسين بن محمد بن مفضل (١٤٠٤ هـ.ق)، المفردات فى غريب القرآن، چاپ دوم، قم: دفتر نشر الكتاب
الرى شهرى، محمد (١٤١٦ هـ.ق)، ميزان الحكمه، جلد اول، چاپ اول، قم: دار الحديث
شاطبى، إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمى الغرناطى (١٤١٧ هـ.ق)، الموافقات، جلد سوم، چاپ اول، قاهره: دار ابن عفان
الشافعى، أبو عبد الله محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان بن شافع بن عبد المطلب بن عبد مناف المطلبى القرشى المكى (١٤١٠ هـ.ق)، الام، جلد سوم، بيروت: دار المعرفة
صفائى، سيد حسين و سيد احسان حسيني (١٤٠٤)، دوره مقدماتى حقوق مدنى اشخاص و اموال، چاپ سى و ششم، تهران: ميزان
الطريحي، فخر الدين (١٣٧٥)، مجمع البحرين، جلد سوم، تهران: مرتضى
طوسى، أبو جعفر محمد بن احسن (١٤١٤ هـ.ق)، الأمالى، چاپ اول، قم: دار الثقافة
طوسى، أبو جعفر محمد بن الحسن (١٣٩٤)، الخلاف، قم: دفتر انتشارات اسلامى
طوسى، أبو جعفر محمد بن حسن بن على بن حسن (١٣٨٧ هـ.ق)، المبسوط فى فقه الإماميه، جلد سوم، چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية
فيروز آبادى الشيرازى، شيخ مجد الدين محمد بن يعقوب (١٤١٥ هـ.ق)، القاموس المحيط، جلد دوم، چاپ اول، بيروت: دار الكتب العلميه
القيومى المقرئ، احمد بن محمد بن على (١٤١٨ هـ.ق)، المصباح المنير، جلد اول، چاپ دوم، بغداد: المكتبة العصرية
كاتوزيان، ناصر (١٤٠٣)، دوره مقدماتى حقوق مدنى اموال و مالکيت، چاپ پنجاه و نهم، تهران: ميزان
کرکى، شيخ نورالدين على بن حسين بن عبدالعالي کرکى معروف به محقق ثانى - محقق کرکى - (١٤١٤ هـ.ق)، جامع المقاصد فى شرح القواعد، جلد ششم، چاپ دوم، قم: موسسه آل البيت عليهم السلام
کلينى، ابى جعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق (١٤٠٧)، الفروع من الكافى، جلد پنجم، تهران: دار الكتب الاسلاميه
مجلسى، محمد باقر (١٤٠٣ هـ.ق)، بحار الانوار، جلد دوم، چاپ دوم، بيروت: موسسه الوفاء
محقق داماد، مصطفى (١٤٠٣)، قواعد فقه (بخش مدنى)، چاپ شصت و هفتم، تهران: مرکز نشر علوم اسلامى
دادنامه شماره ١٠٤١٠٢٢٢١٠٩٩٧٠٩٢٠٢٥، مورخ ١٣٩٢/١٠/٢٥، صادره از شعبه ٢١ دادگاه تجديد نظر استان تهران
دادنامه شماره ١٠٨٦٦٠١٢٠٩٩٨٢٠٩٢٠٢٥، مورخ ١٣٩٥/٠٣/١٨، صادره از شعبه ٢١ دادگاه تجديد نظر استان تهران

Europe Convention to promote the welfare of pet animals.

Municipality circular of Bergrivier (Public Nuisances and the Keeping of Animals, 2024)

Planiol, Marsel Ferdinand (1931), [Traité élémentaire de droit civil](#), onzième édition, Paris: Librairie du Conseil d'État et de la Société de Législation

جستاری بر تفاوت و تشابه معاونت در جرایم زنا و لواط نسبت به جرم موجب حد قوادی و اداره یا برپایی مراکز فساد یا فحشاء در قانون مجازات اسلامی

محمدرضا شکردایی^۱ مجید متین راسخ^۲

چکیده. درک و تمییز نوع جرایم از یکدیگر در فرآیند عدالت کیفری از جمله خصایصی است که دادرس می بایست در تفهیم اتهام و انتساب کنش جنایی به افراد در مظان جرم بدان اهتمام ورزیده و دقت عمل نماید. لذا بدین سبب سه جرم موضوع معاونت در زنا و لواط نسبت به جرم موجب حد قوادی و اداره یا برپایی مراکز فساد یا فحشاء از لحاظ رکن مادی و تعاریف قانونی چنان مشبه بهم اند که ممکن است پیرو وظیفه قانون تفهیم اتهام توسط او اشتباهی در خلل منتسب قانونی آن رخ دهد؛ چرا که سهولت در انجام جرم از حیث قاعده "تسهیل" اعمال شنیع نامبرده، به گونه ای است که نقش واسطه گری و فراهم سازی بر سه رفتار موصوف نقش بسته و هر یک را در صف واحد یک اتهام ولوء مشبه و مشتبه قرار میدهد. لیکن همواره نبایست آنها را خالی از وجه تفارق دانست؛ بلکه توجه به قواعدی چون مصداقی بودن جرم قوادی نسبت به عمومیت معاونت در زنا و لواط و همچنین توجه به نوع مباشرت، حصول قید و نتیجه مجرمانه، وصف زمان و مکان، استمرار و آنی بودن رفتار مجرمانه و سایر اوصاف و تمایلی می تواند ابزاری موثق و مطمئن در ید دادرس در جهت وظایف قانونی صدر السطر باشد. علیهذا پیرو این جستار در راستای سلب ثقل مفهوم و تجویز معلوم پژوهشی به عمل آمده که با گردآوری مفاهیم مورد اشاره در قالب این مقال معرفی می گردد.

کلیدواژه ها: قوادی، زنا، فحشاء، تفاوت، قانون.

مقدمه

کنش های جنایی در ظاهر عملی رکن مادی؛ ممکن است وجه مشابه ای را از حیث ارتکاب و کسب نتیجه رفتار مجرمانه به خود گیرند. این شباهت ها به گونه ای است که در مواقعی درک و تمییز فی مابین آنها کاری چندان سخت بوده و موجب اشتباه در امر تصمیم گیری خواهد شد.

الفاظ محمول بر اعتبار حقوقی اند. لیکن در بیان زبان و کسب نظر یقینی و همچنین در وجه تفارق بین آنها بایستی توامان با دقت تامل از دانش لازمه مکفی بهره مند بود. انتساب کنش جنایی به اشخاص به موجب اهلیت کیفری وفق تقابل واکنش جنایی آنها باید چنان عالمانه و هوشمندانه باشد تا سبب تزلزل عدالت و تضییع حقوق متهم نگردد. به همین جهت موضوع جستاری بر تفاوت و تشابه معاونت در جرایم زنا و لواط نسبت به جرم موجب حد قوادی و اداره یا برپایی مراکز فساد یا فحشاء در قانون مجازات اسلامی؛ بنا به اصل صراحت و تسهیل بیان و تمییز میان آنها بسی قابل تامل است.

^۱ گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس، شهر قدس، ایران Mrhrdadrad@gmail.com

^۲ نویسنده مسئول: قاضی بازنشسته، مدرس دانشگاه m.matinrasekh@qodisiau.ac.ir

سه رفتار شنیع مطرح در عنوان؛ از جمله اعمالی است که در بطن جوامع اسلامی و همچنین جامعه فعلی از دیرباز تا کنون به جهت تکریم عفت و پاسداری از حیاء انسان با سرزنش های متعدد و مکرری روبه رو بوده و همواره نیز چنان خواهد بود؛ هر چند که در جوامع مدعی سکولاریسم و آزادی بی قید این نوع رفتارهای شنیع مباح بوده و گاه به اسباب تجارت و حمایت قانونیشان تبدیل شده است. لذا قانونگذار با اقتباس از دستورات الهی در آیات و سوره های مبارکه قرآن کریم و همچنین احادیث نورانی اولیاء امر علیهم السلام و سایر طرق استخراج احکام متشرعه؛ توانسته در چند مفاد قانونی کتاب الحدود قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲، کتاب کلیات و کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵ (تعزیرات های بازدارنده) به جرم انگاری و تعیین کیفر آنها بپردازد. لیکن در این صراحت، اشارتی به وجه تفارق و تمایز وجود ندارد؛ فی الواقع اساس ثابتی در ید دادرس برای تمیز میان آنها در منابع معتبر حقوق اعم از قوانین، آیین نامه ها، آراء دکترین، عرف و... نیست؛ به همین سبب فقد قاعده کلی با حول محور تدقیق موشکافانه باعث شده که اصحاب و داخلین در دعوا با تشتت آراء و استدلال های گوناگون مواجه گردند. همین ازدیاد استدلال متضاد، موجب گردید که این موضوع از اهمیت به خصوصی در راستای تحریر و پژوهش بهره مند شود. همچنین با مذاقه در سبقه این عنوان در می یابیم که آنچنان که باید موضوع از سابقه پژوهشی مناسبی برخوردار نیست و هر چه که در این باره به قلم نگاشته شده صرفاً در باب تفویض اختیار به قاضی در جهت تمیز رفتارهاست؛ لیکن اینکه او چگونه و به چه نحوه و با استفاده از چه ابزاری می بایست آنها را بشناسد، همواره مجهول مانده است. به همین سبب، جهت تولید یک پژوهش و رویه ثابت با استفاده و اقتباس از منابع معتبر حقوقی از طریق روش کتابخانه ای و گفتمان با صاحب نظران حقوق با الهام از روش تجربی مقالی تحت این عنوان گردآمده که امید است مفید فایده قرار گیرد.

یافته ها

هیچ گمان نمی توان بدون تبیین موشکافانه موضوعات به جستار شباهت و تفاوتها پرداخت؛ لذا حسب الامر این مهم پیرو وجود مصادیق متشابه به مشروح هر یک می پردازیم.

معاونت در جرایم موجب حد زنا و لواط

این موضوع از حیث تعریف؛ وضع قانونی معینی از ناحیه واضع قانونی در قانون مجازات اسلامی و سایر قوانین مصوب ندارد، لذا قانونگذار حسب ماده ۱۲۶ قانون مآرا الذکر به بیان حالات و مصادیق آن پرداخته است. معاونت در جرم، تجلی رفتار شخصی است که بدون مداخله در عملیات اجرایی ولی با وحدت قصد مجرمانه نسبت به مباشر جرم، او را در ارتکاب عنصر مادی جرم مساعدت می نماید. فی الواقع معاون جرم شخصی غیر از فاعل مادی جرم بوده که دیگری (مباشر) را از طریق ترغیب، تهدید، تطمیع یا تحریک به ارتکاب جرم سوق می دهد؛ که در باطن عمل مجرمانه هر دوی آنها (معاون و مباشر) بر وحدت قصد خصمانه واحد استوار اند. همچنان است اگر

کسی وقوع جرمی را برای شخص دیگری تسهیل نماید یا وسایل ارتکاب جرم را بسازد یا شیوه تحقق و ارتکاب جرم را به او (مباشر) بیاموزد معاون در جرم محسوب می گردد.

با این تعریف می باید چنین استنباط نمود، در جرایم موجب حد زنا و لواط چنانچه شخصی از طرق و روشهای تحت الذکر پیرامون حالات معاونت، دیگری را به راستای زنا یا لواط مساعدت نماید، معاونت در این جرایم نموده است. مانند اینکه دیگری را تحریک به زنا کند یا در جهت لواط او را تهدید نماید. علیهذا مقتبس می گردد؛ حالات و نحوه معاونت در زنا و لواط اعم از کلیه مصادیق ماده ۱۲۶ ق.م.ا بوده که در آخر الامر موضوع پیرو تعقیب کیفری حسب مورد، مستفاد از ماده ۱۲۷ ق.م.ا طی نوع زنا یا لواط برای او مجازات تعیین میگردد.

جرم موجب حد قوادی

جرم موجب حد قوادی یا قیادت طی وضع قانونی در ماده ۲۴۲ کتاب الحدود قانون مجازات اسلامی به معنای بهم رسانی دو یا چند نفر برای انجام عمل زنا یا لواط تعریف گردیده است. این جرم مقید به نتیجه بوده و آنآ به حصول زنا یا لواط به منصفه وقوع و ظهور می رسد. شهید ثانی (ره) در این باره میفرماید: الْقِيَادَةُ الْجَمْعُ بَيْنَ فَاعِلِي الْفَاحِشَةِ مِنَ الزَّانِ وَاللَّوْاطِ وَالسَّحْقِ/. با این تفسیر بنظر می رسد در مواردی که شخصی سایرین را برای ارتکاب سایر جرایم منافعی عفت به هم برساند، رفتار او قوادی به شمار نمی رود. همچنین در باب مجازات این جرم به عنوان یک واکنش کیفری حدی ماده ۲۴۳ ق.م.ا چنین اشعار داشته: حد قوادی برای مرد هفتاد و پنج ضربه شلاق است و برای بار دوم علاوه بر هفتاد و پنج ضربه شلاق به عنوان حد، به تبعید تا یک سال نیز محکوم می شود که مدت آن را قاضی مشخص می کند و برای زن فقط هفتاد و پنج ضربه شلاق است.

با این توضیح اجمالی چنان مقتبس می گردد که قوادی نوعی واسطه گری و شرط پیمان نامشروع لواط و ملوط یا زانی و زانیه قلمداد می گردد؛ به سانی که اگر او نبود اعمال شنیع زنا یا لواط ظهور به نتیجه نمی رسانید.

جرم اداره یا برپایی مراکز فساد و فحشاء

این جرم طی اشاره مصداقی در ماده ۶۳۹ ق.م.ا در بخش تعزیرات مصوب سال ۱۳۷۵ بر خلاف قوادی که ساده و بسیط به شمار می رود؛ جرم اعتیادی (به عادت) و مطلق است؛ به نحوی که در آن مقید حصول نتیجه خاص شرط نبوده و صرف انجام رکن مادی جرم، بزه صدر الذکر به وقوع می پیوندد. همچنین عبارات فساد یا فحشاء در بند الف ماده قانونی مآرالذکر تنها مشعر بر زنا یا لواط نیست و سایر اعمال شنیع مفسده آمیز و نامشروع نیز می تواند مصداق چنین جرمی باشد. مضافاً مقتبس از عبارتی چون "مرکز" و "محل" بنظر میرسد قید مکان شرط وسیله جرم بوده و عبارات دایر یا اداره اشاره بدین موضوع داشته که مرتکب می بایست رفتار موضوع بند الف ماده ۶۳۹ ق.م.ا را لااقل دوبار انجام دهد. همچنین با مذاقه بر بند ب همان ماده قانونی؛ بنظر می رسد صرف تشویق یا فراهم سازی موجبات زنا یا لواط برای احدی، بر حسب مقید واژه "مردم" نمی تواند مصداقی بر این بزه باشد و می بایست رفتار

را در معاونت آن جرایم جست. لیک سوال است که اگر چنین رفتاری محمول بر صدق عنوان قوادی باشد چه نتیجه ای بایست گرفت؟ مقنن در چنین مسئله ای در تبصره همان ماده چاره ای اندیشیده و چنان وضع نموده که هرگاه بر عمل فوق عنوان قوادی صدق نماید علاوه بر مجازات مذکور حد قوادی نیز مجری و مورد حکم خواهد بود. در آخر الامر موضوع مقنن با حبس بین ۱ الی ۱۰ سال به چنین رفتار شنیعی پاسخ متناسب داده است.

تفاوت و تشابه

با بیان تعاریف مطروحه تا حد وسیعی تفاوت و تشابه مورد نظر هویدا میگردد. معاونت در زنا و لواط نسبت به جرم موجب حد قوادی، عنوانی اعم بوده و عناوین و مصادیق بیشتری را شامل میگردد. بدین نحو که بایست قوادی را شاخه ای از مصادیق معاونت در زنا یا لواط نامید، اما قانونگذار با اقتباس از شرع موجود و اهمیت قابل توجه چنین رفتاری از باب تسهیل وقوع جرم و ایجاد واسطه گری به نحو مجزا، آن را بصورت مستقل در قالب جرم موجب حد قوادی بررسی نموده است. بدین غایت چنانچه که مرتکب سهولت انجام کار از جهت واسطه گری، بهم رسانی و معرفی طرفین برای زنا یا لواط را انجام دهد؛ رفتار او محمول بر عنوان قوادی خواهد بود. در این خصوص توجه به یکی از نظریات مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضاییه به شماره ۳۱۴۹/۹۷/۷ به تاریخ ۱/۴/۱۳۹۸ خالی از فایده نیست. کما اینکه قواد نیز می تواند طی انجام عنصرمادی جرم از ناحیه فعل ثالث دارای معاون جرم نیز باشد، مانند کسی که دیگری را تطمیع به انجام قوادی می کند.

همانطور که از تعریف قوادی در ماده ۲۴۲ قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ و کلام فقها آشکار است، قیادت عبارت است از به هم رساندن یا واسطه شدن میان دو یا چند نفر برای ارتکاب زنا یا لواط؛ بنابراین در فرضی که عنصر رضایت و آگاهی و اختیار وجود نداشته باشد، مانند زنا یا لواط به عنف، موضوع قابل انطباق با جرم قوادی نیست. پس یکی از شروط اصلی قیادت وجود اختیار در طرفین زنا یا لواط است و الا موضوع از حیث محتوا خارج از قوادی و مطرح در معاونت در آنها خواهد بود. همچنین ممکن است رفتاری از جهت تعریف بر هر دو عنوان قوادی و معاونت در زنا یا لواط محمول باشد؛ لیکن نمی توان قواعد تعدد جرم را پیرامون آن جرایم مجری دانست؛ بلکه بایست گفت اگر رفتاری عیناً بر هر دو عنوان فوق منطبق باشد، اولویت اجراء از حیث آثار و اهمیت جرم با مجازات و احکام قوادی است و دیگر نوبت به تعقیب مرتکب از حیث مجازات معاونت در زنا و لواط نمی رسد. پس در این خصوص دادرس چنان استنتاج می نماید که اگر رفتاری به خود چهره رضایت طرفین (لاط و ملوط؛ زانی و زانیه) گیرد و همچنین فعل مادی مرتکب حامل بر بهم رسانی، معرفی و یا واسطه گری و ایجاد ارتباط بین آنها باشد؛ عنوان اتهام منطبق با جرم موجب حد قوادیست؛ ولیکن اگر رفتار مادی او حمل بر سایر قیود و طرق فی المثل تحریک، تهدید و... باشد، رفتار و نوع اتهام را می بایست در معاونت در آن جرایم جستجو نماید.

موضوع آخر وجه تفارق و تشابه معاونت در زنا و لواط و جرم موجب حد قوادی نسبت به جرم موضوع ماده ۶۳۹ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی (اداره یا برپایی مراکز فساد و فحشاء) است. به موجب این ماده کسی که مراکز فساد یا فحشاء را دایر یا اداره کند و یا مردم را به آنها تشویق نماید؛ به حبس از یک تا ده سال محکوم خواهد شد. حال مسئله مهم وجه تفارق این رفتار با دو جرم سابق الذکر است. تفاوت نخست را می‌بایست در غایت رفتار مجرمانه جستجو نمود؛ به موجب ماده ۱۲۶ ق.م.ا و تبصره یک ماده ۲۴۲ همان قانون، شرط تحقق معاونت در زنا یا لواط و جرم قوادی تحقق آن دو عمل شنیع بین طرفین است؛ فی الواقع مادامی که زنا یا لواط محقق نگردد نبایست متهم را قواد یا معاون در زنا یا لواط نامید. ولیکن جرم موضوع ماده ۶۳۹ ق.م.ا مطلق بوده و به صرف انجام رفتارهای مادی سابق الذکر به وقوع می‌پیوندد. تفاوت دوم اتکا به جنبه‌های مکانی جرایم نامبرده است؛ به موجب صدر الذکر ماده ۶۳۹ ق.م.ا تخصص محل (مکان) به دایر یا اداره کردن مراکز فساد یا فحشاء شرط مقتضیست؛ به گونه‌ای در قوادی و معاونت در زنا یا لواط چنین شرطی ملاک انجام جرم نخواهد بود. همچنین طی مطالب سابق الذکر جرم موصوف بر ماده ۶۳۹ ق.م.ا به عادت بوده و به صرف انجام یکباره رفتار، اتهام محمول نمی‌گردد، لیکن فی‌الباب آن دو جرم دیگر به صرف انجام رفتار مادی حتی تنها برای یکبار، جرم به وقوع می‌پیوندد. تفاوت بعدی را می‌بایست ذیل موضوعیت آن جرایم بررسی نمود، جرم موجب حد قوادی و معاونت در زنا یا لواط محصور به این دو جرم جنسی است، لذا جرم موضوع ماده ۶۳۹ ق.م.ا بر مصادیق عدیده‌ای اطلاق داشته و تنها محصور به انجام زنا یا لواط نیست. مانند برپایی مرکز جهت مصرف شرب خمر. حال ممکن است مرتکب جهت سازمان دهی قوادی، مکانی را به این امر اختصاص داده و باعث بهم‌رسانی زنا یا لواط در آن شود؛ در این صورت تبصره ماده ۶۳۹ ق.م.ا مقرر میدارد، هرگاه بر عمل فوق، یعنی اداره یا برپایی مراکز فساد یا فحشاء عنوان قوادی صدق نماید، علاوه بر مجازات مذکور در این ماده، مرتکب به مجازات قوادی نیز محکوم خواهد شد.

علی‌ای حال در خاتمه کلام باید عرض نمود، جرایم شاید به صرف ارتکاب شبیه به یکدیگر باشند، اما ظرافت قانون به نحوی است که نباید آنها را باهم یکی دانست. موارد مطروحه با دقت نظر خوانندگان گرامی ضوابط تمیز میان این سه جرم را آشکار ساخته و مجهولات وارده به این مسئله را رفع می‌نماید.

نتیجه‌گیری

بی درنگ هر جرم مشابه ای خالی از تفاوت نیست، بلکه دقت در جزئیات از حیث موضوع، نتیجه، قید مکان، طریق ارتکاب، دایره شمول و سایر قرائن می تواند مصداقی بر هویدا سازی تفاوت فی مابین آنها باشد. معاونت در زنا و لواط ضابطه ای گسترده بر مبنای طرق ارتکاب ماده ۱۲۶ ق.م.ا است؛ کما اینکه جرم موجب حد قوادی تنها به غایت واسطه گری از جهت تسهیل وقوع جرم تحت عنوان یک جرم خاص به نحو مجزا جرم انگاری گردیده است. همچنین بنظر می رسد قوادی می بایست در رفتار دو طرف موثر واقع گردد، به گونه ای که طرفین با رضایت و اختیار تام توسط واسطه گری قواد جهت انجام اعمال شنیع زنا یا لواط بهم معرفی گردند، پس نتیجتاً تاثیر انفرادی بر رفتار احدی جهت انجام اعمال فوق نمی تواند موجب به نتیجه رسیدن چنین جرمی باشد؛ بلکه رفتار از نگاه معاونت در زنا یا لواط قابل پیگیری است. همچنین از حیث وجه تفارق نسبت به جرم موضوع ماده ۶۳۹ ق.م.ا بخش تعزیرات بایستی چنین عرض نمود قید مرکز، محل یا مکان در این جرم شرط بوده و مرتکب حتماً می باید نسبت بدین مکان آن را دایر یا اداره نموده باشد، بنابر این چنان مقتبس می گردد که صرف انجام رفتار واحد و تعلق مکان یا مرکزی به صرف یکبار برای فساد یا فحشاء نمیتواند موضوع این جرم بوده و حسب مورد قوادی یا معاونت در زنا یا لواط است. همچنین با مذاقه بر مصادیق متعدد فساد و فحشاء این جرم ضابطه ای اعم از زنا و لواط داشته و بر سایر موضوعات نیز ممکن است تجلی یابد.

التهایه چنان مقتبس می گردد این مقال منحصرأً به نحو تخصصی به وجه تمایز موضوع تحقیق پرداخته و طرق مناسبی جهت تمیز ارکان جرایم مطرح به دادرسان ارائه نموده است؛ لذا با مذاقه بر آراء دکترین و رجوع به عرف تخصصی و همچنین تولید یک رویه ثابت در جهت جلوگیری از تشتت آراء و استنتاج تفاسیر گوناگون قضایی، توجه به این موضوع و نگاشته، در قالب منابع کتابخانه ای دادرسان، مفید فایده بنظر می رسد.

منابع و مأخذ

- صیادی، مهدی، ۱۴۰۱، متون فقه پیشرفته، چاپ اول، کمک آزمون عدالت گستر جم
 اردبیلی، محمدعلی، ۱۳۹۷، حقوق جزای عمومی جلد دوم، چاپ پنجاهم، انتشارات میزان
 امن زاده، بهرام، ۱۴۰۳، متون فقه جامع، چاپ سوم، انتشارات توازن
 کامفر، بهداد، ۱۴۰۳، دوره پیشرفته حقوق جزای عمومی و اختصاصی، چاپ شانزدهم، انتشارات اندیشه نوین پژوهش
 نوربها، رضا، ۱۳۹۰، زمینه حقوق جزای عمومی، چاپ سی و دوم، انتشارات گنج دانش
 گلدوزیان، ایرج، ۱۴۰۰، محشای قانون مجازات اسلامی، چاپ دهم، انتشارات مجد
 منصورآبادی، عباس، ۱۳۹۷، کلیات حقوق جزا، چاپ چهاردهم، انتشارات میزان
 غفوری، احمد، ۱۳۹۹، شرح آزمونی قانون مجازات اسلامی، چاپ پنجاه و پنج، انتشارات آریاداد

بررسی و ارزیابی عوامل موثر در تکرار جرم و راهکارهای پیشگیری از تکرار

جرم در ایران

مجید میرزائی^۱ چنذاب^۱ مبین رضائی^۲

چکیده. تکرار جرم در حقوق کیفری ایران حول سه محور قابل بررسی است، محور اول راجع به تعریف معضل تکرار جرم میپردازد و در محور دوم به عوامل تکرار جرم میپردازد و محور سوم راجع به راهکارهای جلوگیری و کاهش تکرار جرم که در جامعه امروزی به معضلی بزرگ تبدیل شده است میپردازد. هدف از انجام تحقیق مروری پیش رو بررسی عوامل تاثیرگذار در انجام دوباره جرم و جنایت به خصوص از سوی زندانیان، پس از پایان دوره زندان می باشد؛ برخی زندانی ها پس از آزادی، برای شروع یک زندگی سالم مشکل دارند؛ نداشتن پس انداز و سرمایه، نداشتن حرفه و تخصص، داشتن سوء پیشینه برای استخدام، برچسب زنی و بد بینی و بی اعتمادی جامعه به آنها و نبود ضامن برای اشتغال، باعث می شود که این افراد دوباره مرتکب جرم شوند و به زندان باز گردند. بزهکاری که پس از تحمل کیفر حبس از زندان آزاد شده و وارد اجتماع می شود، باید کنترل و حمایت از سوی نهاد ها و سازمان های مدنی و دولتی شوند تا دوباره به سوی جرم باز نگردند. در این مقاله به بررسی و ارزیابی تکرار جرم در ایران با تحلیل و بررسی عوامل موثر بر این پدیده و پیامدهای آن میپردازد؛ با استفاده از داده های آماری و مطالعات موردی، تلاش شده است تا الگوهای تکرار جرم از دیدگاه های اجتماعی و جرم شناسی بررسی شود و راهکارهای پیش گیرانه و اصلاحی برای کاهش تکرار جرم در نظام قضایی ایران میپردازد و در نهایت پیشنهاداتی برای بهبود سیاست های کیفری و ارتقاء امنیت جامعه ارائه می شود.

واژگان کلیدی: تکرار جرم، تشدید مجازات، بزهکار، جرم، زندانیان، جرم شناسی.

مقدمه

در موضوع تکرار جرم و راهکارهای جلوگیری از تکرار جرم مقالات متنوع و گوناگونی وجود دارد که راجع به چالش های تکرار جرم در ایران و مقایسه سیاست های قضایی در راستای تکرار جرم و کنترل آن در ایران و کشور های اروپایی پرداخته شده است؛ اما در این مقاله پژوهشی از منظر جرم شناسی و تحلیل و بررسی جامعه و عوامل وقوع تکرار جرم در جامعه و در نهایت به ارائه راهکارها برای جلوگیری از تکرار جرم پرداخته شده است، که در این مقاله به جمع بندی هایی راجع به عوامل موثر و راهکارها برای جلوگیری از تکرار جرم و ترک تکرار جرم و دوری از بزه ارائه شده است.

^۱ نویسنده مسئول: گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس، شهر قدس، ایران، majidmiirzaei@gmail.com

^۲ گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس، شهر قدس، ایران، Mobinrezaei471@gmail.com

پر واضح است که مسئله تکرار جرم یکی از مباحث مهم حقوق کیفری ایران است، در واقع با ورود تفکرات کیفر شناختی نوین، توجه به کنترل بزهکاران جایگاه ویژه ای پیدا کرده است؛ در گذرگاه زمان، علوم مربوط به جرم شناسی دائما در حال تغییر و تحول بوده است. بدین سان که؛ گاه با افزایش یا کاهش یا حذف مداخلات نظام کیفری و البته با هدف معین، که گاهی منجر به دخالت بیشتر اقدامات غیر کیفری توسط مراجع غیر رسمی و مردمی یا به اصطلاح جامعه مدنی پیش رفته است.

مفهوم ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم به نحو مشهودی با موقعیت و ارزیابی هزینه و فایده فرد بستگی دارد زندان به عنوان اصلی ترین شیوه مجازات فرد یکی از اقلام عمده و رسمی هزینه ارتکاب جرم است که در عین حال متضمن آسیب ها و صدمات اجتماعی گوناگونی از قبیل از دست دادن شغل طرد، اجتماعی کاهش منزلت اجتماعی و ... میباشد. از سویی بین اولین مرتبه زندانی شدن فرد و دفعات دیگر یادگیری شگردهای خاص ارتکاب مجدد جرم آشنایی با افراد جدید و فرار از مجازاتهای قانونی و چگونگی تاثیرات یادشده رابطه وجود دارد و به عوامل گوناگونی از قبیل شرایط داخلی، زندان امکانات و مدیریت زندان و متغیرهای فردی بستگی دارد با شرایط حاضر تضاد بین ممانعت از ارتکاب جرم از طرف مردم عادی یا تاثیر در مجرم و تلاش در جهت همنوایی با ارزش ها و هنجارهای اجتماعی در زندان امکان پذیر نیست مگر آن که راهکارهای جدیدی در این زمینه ارایه شود.

با توجه به اینکه بخشی از بزهکاران بعد از تحمل مجازات دوباره مرتکب جرم میشوند برخورد صحیح و اصولی با آنها و جلوگیری از تکرار جرم تاثیر بسزائی در تامین بخش مهمی از امنیت جامعه دارد طبیعی است که در صورت عدم اجرای درست مجازاتها و عدم برخورد صحیح با بزهکاران نه تنها هدف اصلاح بزهکاران تامین نمیشود بلکه زمینههای تکرار جرم توسط آنها نیز مهیا خواهد شد. برخی زندانی ها پس از آزادی برای شروع یک زندگی سالم مشکل دارند؛ نداشتن پس انداز و سرمایه، حرفه و تخصص، داشتن سوء پیشینه برای استخدام بدینی و بی اعتمادی جامعه به آنها و نبود ضامن برای اشتغال باعث میشود این افراد دوباره مرتکب جرم شوند و به زندان بازگردند بزهکاری که پس از تحمل کیفر حبس از زندان آزاد شده و وارد اجتماع می شود، بر سر راه اشتغال خویش موانع بی شماری میابد و حتی در بسیاری از موارد به دلایلی همچون غیبت طولانی از محیط کار به بی اعتمادی به او و از دست دادن سرمایه، شغل سابق خود را نیز از دست داده است. بدیهی است هرچه حساسیت این مشاغل نسبت به زندان بیشتر باشد، برگشت مجدد به کار و یافتن شغل مشابه آن مشکل تر خواهد بود. این امر در روحیه و شیوه نگرش زندانی آزادشده تاثیر می گذارد و تغییراتی در شخصیت او به وجود میآورد که به ناچار او را به کارهایی سوق میدهد که نسبت به زندان و مجازات تاثیر پذیر نباشد؛ زیرا این افراد در مقابل وسوسهها به قدری ضعیف هستند که توان مقاومت ندارند و نمیتوانند خود را با اوضاع جدید پس از زندان تطبیق دهند؛ بنابراین شاید دوباره به جرایم قبلی خود مانند

سرقت، کلاهبرداری فروش مواد مخدر و تکدیگری روی بیاورند. فرد زندانی که پس از رهایی، پس انداز و سرمایه ای ندارد در واقع آزادی برای او به معنای بازگشت به شرایط وقوع جرم است. وقتی فقر، بیکاری کم سودی نداشتن مهارت و تخصص و شرایط خانوادگی نامناسب در جامعه پررنگ باشد، دور کردن موقت فرد از آنها سودی ندارد و زمانی که نتواند شغل و پایگاه اجتماعی مناسبی در جامعه کسب کند دوباره به سمت ارتکاب جرم - کشیده می شود.

همچنین ترک تکرار جرم به پایان دادن رفتارهای مجرمانه میان کسانی که در گذشته مرتکب جرم میشوند اشاره میکند، توقف فعالیت های مجرمانه میتواند به طور گستردهای متفاوت باشند و نظریه پردازان تشخیص میدهند که دست برداشتن از ارتکاب جرم یک فرآیند مهم برای مجرمانی است که به طور مستمر درگیر رفتارهای مجرمانه هستند.

تردیدی نیست که اعمال مجازاتهای فوق العاده خشن که موجبات طرد یا حذف کامل بزهکار را فراهم می آورده اند مانع از آن نبوده اند که تکرار جرم، پدیده ای شایع و قابل توجه باشد. یکی از آثار متصور از زندان ها که در نتیجه باعث رشد آنها و صدور رأی های حبس شده احتمالاً آثار مجازات حبس و جنبه تنبیهی و نتیجتاً اصلاح فرد در زندان و بازگشت وی به یک زندگی شرافتمندانه و پیشگیرانه از تکرار جرم و در نتیجه بهبود سلامت جامعه است؛ البته گاهی اوقات جنبه اربابی بزه بر بزهکار و ترس او از مجازات مجدد و بازگشت مجدد به زندان نیز میتواند جنبه پیشگیرانه داشته باشد. متأسفانه در سالهای اخیر نتایج مطالعات حقوقدانان و جامعه شناسان در این زمینه بسیار منفی بوده است و نشان دهنده آثار مخرب زندانها بر تکرار جرم زندانیان است زیرا اگر در زندانها فقط به جنبه اربابی آن توجه شود و در بعد اصلاح و تربیت زندانیان کوشا نباشند زندانیان دوباره سعی در تکرار جرم دارند. یکی دیگر از کارکردهای زندان ها ناتوان سازی زندانیان است، بدین معنی که با اجرای مجازات سالب، آزادی مرتکب برای مدتی از جامعه طرد شده خطر او برای جامعه از بین میرود حفظ اجتماع و نظم عمومی و هم اینکه خطری خود مرتکب را تهدید نمی کند حفاظت از حقوق متهم و محکوم از بزه دیدگان یا سایر افراد و نیز حفظ ادله جرم و هم اینکه میتوان زندانیان را طبقه بندی کرد و تحت روشهای اصلاحی خاص قرار داد تا در طول اقامت در زندان به افرادی قانون پذیر و اجتماعی تبدیل شوند. هدف از انجام این پژوهش بررسی عوامل تکرار جرم و راهکارهای پیشگیری از تکرار جرم زندانیان آزاد شده می باشد

تعریف تکرار جرم

ماده 48 قانون مجازات اسلامی ایران بیان می کند که تکرار جرم زمانی محقق می شود که فرد پس از اجرای حکم قبلی، مرتکب جرم تعزیری دیگری گردد. در این ماده، تکرار جرم به صراحت به «اجرای حکم» مربوط شده است، بدین معنا که اگر فردی بعد از محکومیت قطعی اما قبل از اجرای مجازات یا در حین اجرای آن مرتکب جرم جدیدی شود، این جرم به عنوان تکرار جرم در نظر گرفته نمی شود و صرفاً به عنوان یک جرم ساده تلقی خواهد شد. این رویکرد

با دیدگاه‌های قبلی که تکرار جرم را به وجود محکومیت قطعی مربوط می‌کرد متفاوت است. با این حال، تبصره این ماده تردیدهایی ایجاد کرده است که ممکن است مفهوم تکرار جرم را گسترده‌تر کند، به‌ویژه در شرایطی که محکومیت‌های سابق مجرم بعداً کشف شود. این تبصره موجب شده تا برخی از حقوقدانان شرط تحقق تکرار جرم را صرفاً وجود محکومیت قطعی بدانند، نه اجرای آن.

به رغم ابهاماتی که در تبصره ماده 48 وجود دارد، نظر غالب در تفسیر این ماده این است که تکرار جرم نیازمند اجرای حکم قبلی است، نه صرفاً صدور حکم محکومیت قطعی. این تفسیر با اصول تفسیر قوانین کیفری مانند **اصل تفسیر مضیق و اصل تفسیر به نفع متهم** سازگار است، زیرا در این صورت از اختیارات دادگاه برای تشدید مجازات تنها پس از اجرای کامل حکم استفاده می‌شود، نه در حین یا قبل از اجرای آن. به این ترتیب، دامنه مصادیق تکرار جرم محدودتر می‌شود و حقوق متهم به نفع او تفسیر می‌شود.

در واقع، تبصره ماده 48 مشابه تبصره 4 ماده 25 قانون مجازات عمومی سابق است که در آن هم به شرایطی پرداخته شده بود که در آن محکومیت‌های سابق مجرم بعد از صدور حکم جدید کشف می‌شد. در این صورت، دادگاه می‌توانست مجازات جدید را بر اساس این محکومیت‌های کشف شده اعمال کند. این تبصره در قانون جدید همچنان اعتبار دارد و نشان‌دهنده نوعی انعطاف در برخورد با مجرمین است، به‌ویژه در مواردی که اطلاعات کامل در زمان صدور حکم در دسترس نباشد.

اگرچه از نظر منطقی برخی از کارشناسان حقوقی معتقدند که باید تفسیر قانون به گونه‌ای باشد که تنها پس از اجرای حکم، تشدید مجازات اعمال شود، با این حال مواردی مانند ماده 48 قانون مجازات اسلامی مصوب 1370 و اصلاحات آن در سال 1392 نشان‌دهنده تغییراتی در رویکرد قانون‌گذار به تکرار جرم هستند. در واقع، قانون‌گذار تلاش کرده است با تصویب این مواد، توازن بین حقوق فرد و جامعه را در نظر بگیرد و از طرفی نیز از ابهام‌های قانونی جلوگیری کند.

در سال 1392، قانون مجازات اسلامی دچار تغییراتی در مبحث تکرار جرم شد. طبق این تغییرات، قانون‌گذار صدور حکم قطعی را به عنوان معیار تکرار جرم در نظر گرفته است و این موضوع باعث تشدید برخورد با مجرمین می‌شود. در این اصلاحات، علاوه بر جرم‌های تعزیری، محدودیت‌هایی برای جرائم سیاسی و مطبوعاتی اعمال شده است. این تغییرات باعث افزایش دقت و سخت‌گیری در برخورد با مجرمین خطرناک شده و برای آن‌ها که پیشینه مجرمانه دارند، مجازات‌های شدیدتری در نظر گرفته شده است.

ماده 136 از قانون مجازات اسلامی 1392 که بین صدور حکم قطعی و شمول مرور زمان یا اعاده حیثیت محدودیتی ایجاد کرده، گامی مثبت در جهت جلوگیری از بروز مشکلات قانونی و تضمین عدالت است. این ماده همچنین نشان‌دهنده حرکت به سوی تشدید مجازات در قبال مجرمین خطرناک است. با این تغییرات، جامعه می‌تواند اطمینان حاصل کند که مجرمان خطرناک پس از اجرای مجازات قبلی، با برخورد شدیدتری مواجه خواهند شد.

در نهایت، تغییرات در قانون مجازات اسلامی 1392 نشان‌دهنده رویکرد سختگیرانه‌تری نسبت به مجرمان خطرناک و افرادی است که سابقه جرم دارند. این اصلاحات در کنار محدودیت‌های جدید برای جرائم سیاسی و مطبوعاتی، نشان‌دهنده توجه بیشتر قانون‌گذار به خطرات ناشی از تکرار جرم است و هدف آن جلوگیری از بازگشت مجرمین به دنیای جرم و جنایت است.

عوامل اجتماعی مؤثر بر تکرار جرم و بازگشت دوباره به زندان

براساس تحقیقات انجام شده سطح خانواده، پایگاه اجتماعی، علمی و جایگاه‌های شناخته شده فرد در عرصه فرهنگ تأثیر مستقیم و رابطه معکوسی با جرم و بزهکاری دارد. هر میزان سطح خانواده از جنبه‌های مختلف بالا باشد میزان جرم و جنایت پایین می‌آید. چنانچه فردی به دلیل این عوامل همچون فقر یا بیکاری در کنار سایر عوامل، وارد فضای جرم شده و زندان رفته است، پس از اینکه از زندان آزاد می‌شود، بازهم با همین عوامل روبه‌رو می‌شود؛ در نتیجه باید بازهم در انتظار گرایش فرد به سمت جرم در سطح بالایی باشیم (احمد، 1392).

افراد پس از زندان تبدیل به فردی جنایتکار نمی‌شوند و نمی‌توان به این موضوع صرفاً به صورت تک بعدی نگاه کرد، بلکه سلسله عوامل فرهنگی، آموزشی و تربیتی دست به دست هم می‌دهد تا فردی به عنوان یک مجرم پا به عرصه اجتماع بگذارد. اگر شرایط تربیتی و اصلاحی زندان مطابق با آنچه در رسالت کانون‌های اصلاح و تربیت تعریف شده، به طور واقعی وجود داشته باشد فرد مجرم باید تادیب بشود و برای آزاد شدن لحظه شماری کند. اگر زندان دارای فضای تربیتی، اصلاحی، علمی و تأمین‌کننده کم‌بودهای عاطفی، تربیتی، فرهنگی و اجتماعی، نباشد فرد توسط همسالان خود با همذات‌پنداری در رابطه با جرمی که انجام می‌دهد، احساس آرامش می‌کند در نتیجه احساس گناه، کنترل درونی و عذاب وجدانی که تا پیش از ورود به زندان داشته است از بین می‌رود و خود را با افراد درون زندان که سابقه بیشتری دارند مقایسه می‌کند.

پس از آزادی زندانیان، حمایت خانواده نقش اساسی در جلوگیری از بازگشت آن‌ها به جرایم و بهبود وضعیت اجتماعی‌شان دارد. بسیاری از زندانیان، به ویژه کسانی که با مشکلات روانی یا اجتماعی مواجه هستند، در صورت عدم حمایت خانواده، به سرعت تحت تأثیر الگوهای مجرمانه قرار می‌گیرند. این افراد معمولاً هویتی آشفته دارند و

به راحتی در جمع همسالان خود هویت زندانی پیدا می کنند. برچسب "مجرم" و "زندانی" که بر آن‌ها زده می شود، باعث می شود نتوانند به یک زندگی سالم و سازنده بازگردند و روحیه جرمانگاران در آن‌ها تثبیت می شود. در چنین شرایطی، حمایت خانواده و جامعه می تواند نقش مهمی در بازسازی هویت و انگیزه‌های این افراد داشته باشد.

در صورت عدم حمایت از زندانیان آزاد شده، انگیزه‌های آن‌ها برای ارتکاب مجدد جرم تقویت می شود. وقتی فردی پس از آزادی از زندان احساس می کند که از خانواده و جامعه خود جدا شده و ارزش اجتماعی‌اش کاهش یافته، احتمال بازگشت او به جرم زیاد می شود. جامعه‌ای که نتواند بی‌نظمی‌ها و مشکلات خود را مدیریت کند، انگیزه‌های بیشتری برای ارتکاب جرم در افراد ایجاد می کند. ساختارهای اجتماعی، مانند آموزش و پرورش و نهادهای دینی، تأثیر زیادی در فرآیند اجتماعی شدن فرد دارند. عدم توانایی فرد در دریافت صحیح این فرآیند اجتماعی می تواند او را در مواجهه با گروه همسالان به سمت ارتکاب جرم هدایت کند.

برچسب زدن به زندانیان آزاد شده یکی از عواملی است که باعث بازگشت آن‌ها به جرم می شود. اگر جامعه و نهادهای اجتماعی از برچسب زدن به این افراد خودداری کنند و پذیرش آن‌ها را در ابتدا توسط خانواده و سپس جامعه فراهم کنند، احتمال بازگشت به جرم کاهش می یابد. اگر افراد پس از آزادی از زندان از خدمات اجتماعی، شغلی، تحصیلی و فرهنگی محروم شوند، این محرومیت‌ها باعث تثبیت رفتار مجرمانه در آن‌ها می شود. بنابراین، این افراد باید از امتیازات اجتماعی و فرهنگی برخوردار شوند تا بتوانند به یک زندگی سالم و مؤثر در جامعه بازگردند.

احکام قضائی گاهی بازدارندگی مناسب ندارند، به ویژه در جرایم تکراری مانند سرقت. تکرار جرم نشان‌دهنده این است که مجازات‌ها و برخوردهای قضائی به اندازه کافی بازدارنده نیستند. بسیاری از سارقان با سوءاستفاده از رأفت قضائی و مجازات‌های سبک، دوباره به جرایم خود ادامه می دهند. در این موارد، لازم است که برخوردهای قضائی با دقت بیشتری صورت گیرد و مجازات‌های سنگین‌تری در نظر گرفته شود تا از تکرار جرم جلوگیری شود. همچنین، نقش شاکی خصوصی در برخی از جرایم باید کم‌رنگ شود تا دستگاه قضائی بتواند تصمیمات سختگیرانه‌تری اتخاذ کند.

ایجاد اشتغال یکی از مهم‌ترین راهکارها برای جلوگیری از بازگشت زندانیان به زندان است. پس از آزادی، زندانیان نیاز دارند که مهارت‌های شغلی بیاموزند تا بتوانند خود و خانواده‌شان را اداره کنند. آموزش اشتغال در زندان‌ها و فراهم کردن فرصت‌های شغلی برای زندانیان آزاد شده می تواند نقش موثری در جلوگیری از بازگشت آن‌ها به جرم داشته باشد. با این رویکرد، می توان هزینه‌های نگهداری زندانیان را کاهش داد و از وقوع جرم‌های جدید جلوگیری کرد. پیشگیری از وقوع جرم همیشه بهتر از درمان آن است، و این امر باید با سرمایه‌گذاری در آموزش و توانمندسازی افراد صورت گیرد.

علاوه بر اشتغال‌زایی، کاهش هزینه‌های نگهداری زندانیان در سیستم قضائی و توجه به آموزش‌های فرهنگی و اجتماعی از اهمیت بالایی برخوردار است. در کنار این مسائل، باید فرهنگ جامعه نیز بالا برود تا این افراد احساس رهاشدگی نکنند و به جامعه بازگردند. مجازات حبس به‌عنوان یک مجازات پرکاربرد در سیستم قضائی باید جایگزین‌هایی داشته باشد که به اصلاح فرد کمک کند و از تکرار جرم جلوگیری نماید. باید تلاش کرد تا زندانیان پس از آزادی با حمایت‌های لازم به جامعه بازگردند و از اشتباهات گذشته خود درس بگیرند.

راهکارهای پیشگیری از تکرار جرم بعد از آزادی

در نظام کیفری ایران، رویکرد دوگانه‌ای در برخورد با مجرمان و اعمال کیفرها مشاهده می‌شود. این رویکرد از یک طرف، به اعمال مجازات‌های جایگزین حبس، تعویق و تعلیق مجازات، نظام نیمه آزادی، آزادی مشروط و مجازات‌های تکمیلی می‌پردازد که با هدف اصلاح و بازسازگاری مجرمین در نظر گرفته شده است. این نوع مجازات‌ها به بزه‌کاران فرصت می‌دهد تا با توجه به ویژگی‌های شخصیتی و توانایی‌های انسانی خود، مسیر اصلاح را طی کنند. از سوی دیگر، برخی مجازات‌های تعزیری همچون انتشار حکم محکومیت قطعی، محرومیت از حقوق اجتماعی و شلاق به کار گرفته می‌شود که بیشتر بر جنبه تنبیهی و مجازات‌گرایانه تأکید دارند. این نوع مجازات‌ها، هرچند ممکن است جنبه بازدارندگی داشته باشد، اما به دلیل عدم توجه کافی به کرامت انسانی مجرمان و بازسازی شخصیت آن‌ها، می‌تواند به تکرار جرم منجر شود.

در این میان، نکته مثبت در قانون مجازات اسلامی این است که برای بزه‌کارانی که محکوم به مجازات‌های حدی و قصاص شده‌اند، امکان اعمال مجازات‌های تکمیلی فراهم آمده است. این امر نشان‌دهنده توجه قانون‌گذار به روند اصلاح و بازپروری حتی برای مجرمان با جرایم سنگین‌تر است و می‌تواند به کاهش تکرار جرم کمک کند. با این حال، استفاده از مجازات‌های تکمیلی برای کسانی که به جرم‌های سنگین‌تر محکوم شده‌اند، گام مؤثری در جهت فراهم کردن فرصت برای بازسازی شخصیت و بازگشت به جامعه است.

آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور که در تاریخ ۱۳۸۴/۰۹/۲۰ مصوب شده، به‌طور ویژه به مسئله بازسازگاری و بازپروری بزه‌کاران در کنار تحمل کیفر پرداخته است. طبق ماده ۳ این آیین‌نامه، زندان نه تنها محلی برای تحمل کیفر، بلکه مکانی است برای حرفه‌آموزی، بازپروری و بازسازگاری زندانیان. هدف از اجرای مجازات حبس علاوه بر تنبیه، این است که زندانیان پس از آزادی بتوانند زندگی سالم و مستقل داشته باشند و از بزهکاری دوباره خودداری کنند. برنامه‌های حرفه‌آموزی و بازپروری برای زندانیان که پس از مدت معین آزاد می‌شوند، از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا این افراد پس از آزادی باید قادر به انطباق با زندگی اجتماعی جدید خود باشند و با مهارت‌های جدید، از تکرار جرم جلوگیری کنند.

اگر زندانیان پس از اتمام مدت حبس، اصلاح نشده و روش‌های زندگی صحیح اجتماعی را نیاموخته باشند، احتمال بازگشت آن‌ها به بزهکاری افزایش می‌یابد. این مسئله به‌ویژه برای زندانیانی که پس از مدت زمان مشخص آزاد می‌شوند، بحرانی‌تر است، چراکه این افراد پس از آزادی، بدون مهارت‌های اجتماعی و با همان رفتارهای بزهکارانه قبلی، احتمالاً وارد جامعه می‌شوند و در مواردی حتی ممکن است تکنیک‌های جدیدی از بزهکاری را در زندان بیاموزند. این امر باعث می‌شود که تکرار جرم در بین این افراد بیشتر شود.

بنابراین، ضروری است که برنامه‌های بازپروری و بازسازگاری به‌ویژه برای زندانیانی که مدت زمان حبس آن‌ها به پایان می‌رسد، به‌طور جدی‌تر پیگیری شود. این برنامه‌ها باید شامل آموزش مهارت‌های زندگی، مشاوره‌های روانشناختی و حمایت‌های اجتماعی برای بازگشت به جامعه باشد. در غیر این صورت، زندانیانی که هیچ‌گونه مهارت اجتماعی و توانایی انطباق با شرایط جدید نداشته باشند، به راحتی به مسیر بزهکاری باز می‌گردند.

به‌طور کلی، نهادهای قضائی و سازمان‌های مرتبط با زندان‌ها باید تلاش کنند تا سیستم بازسازگاری و بازپروری زندانیان را به‌طور کارآمدتری اجرا کنند. این امر نه تنها برای کاهش تکرار جرم ضروری است، بلکه به کاهش هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناشی از زندانیان بازگشتی به زندان نیز کمک خواهد کرد. استفاده از فناوری‌های نوین برای نظارت و مدیریت زندانیان و همچنین اعمال برنامه‌های آموزشی و حمایتی می‌تواند در این زمینه مؤثر واقع شود.

در نهایت، رویکرد جامع‌تری که همزمان به مجازات، بازپروری و پیشگیری از تکرار جرم توجه داشته باشد، می‌تواند راه‌حل‌های مؤثری برای کاهش تکرار جرم و بازگشت مجرمان به جامعه فراهم کند. تنها با یک رویکرد هماهنگ بین نهادهای قضائی، اجتماعی و خانوادگی است که می‌توان به بازسازی شخصیت زندانیان کمک کرد و از وقوع جرایم جدید جلوگیری نمود.

بند ۴ ماده واحده احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی مصوب ۱۳۸۳ بر رعایت موازین اخلاقی و اسلامی با مرتکبان جرایم تأکید نموده و رعایت و اجرای آن را برای کلیه محاکم عمومی، انقلاب و نظامی، دادسراها و ضابطان قوه قضائیه در انجام وظایف قانونی خویش، تکلیف کرده است. همچنین، مباحثی از جمله ایدای افراد نظیر بستن چشم و سایر اعضا، تحقیر و استخفاف به آنان در جریان دستگیری و بازجویی یا استطلاع و تحقیق (بند ۶) پوشاندن صورت و یا نشستن پشت سر متهم یا بردن آنان به اماکن معلوم و کلاً اقدام‌های خلاف قانون از سوی بازجویان و مأموران تحقیق (بند ۷) منع تعرض نسبت به اسناد و مدارک و اشیائی که ارتباطی به جرم نداشته و یا به متهم تعلق ندارد و افشای مضمون نامه‌ها، نوشته‌ها و عکس‌های فامیلی و فیلم‌های خانوادگی و ضبط بی‌مورد آنها در بازرسی‌ها و معاینات محلی جهت دستگیری متهمان فراری یا کشف آلات و ادوات جرم (بند ۸)، منع شکنجه متهم به منظور اخذ اقرار و یا اجبار او به امور دیگر (بند ۹)، منع کنجکاوی در اسرار شخصی و خانوادگی و سؤال از گناهان

گذشته افراد و پرداختن به موضوعات غیرمؤثر در پرونده (بند ۱۱)، منع دخل و تصرف ناروا در اموال و اشیاء ضبطی و توقیفی متهمان (بند ۱۴)، در این قانون به عنوان الزام و تکلیف مطرح شده است که نه تنها بر موازین و رویکردهای کرامت مدار تأکید دارد بلکه در کاهش زمینه های مؤثر در ارتکاب مجدد جرم از سوی بزهکار نیز تأثیرگذار است.

آثار اعمال مجازات های مبتنی بر رفتار کرامت مدار در پیشگیری از تکرار جرم

تأثیر انواع مجازات ها و کیفیت اجرای آنها در افزایش یا کاهش زمینه های تکرار رفتار مجرمانه، غیرقابل انکار است. بدیهی است که حس بیگانگی، کینه و حتی نگاه دشمن مدارانه به جامعه در نتیجه اجرای مجازات های تهریبی تزدیلی و کیفرهایی است که بسترهای بازاجتماعی شدن بزهکاران را در معرض خطر قرار می دهند. کیفرهایی که با پررنگ تر کردن و یا غالب کردن شرم طردکننده (به جای شرم بازگرداننده) راه را برای بازگرداندن بزهکار به اجتماع و تلاش برای ادغام شدن در جامعه از سوی وی می بندند و به عبارت دیگر فاقد ابزارهای تشویقی و باز پرورانه هستند. علت عمده این نتایج نیز در تعارض بدون این نوع مجازات ها و یا کیفیت اجرای آنها با مضامین کرامت انسانی و به چالش کشیدن شخصیت و کرامت بزهکار در بستر اجتماعی است که بزهکار قرار است مجدداً به آن بازگردد (رحیمی نژاد ، ۱۳۹۱)

رفتارهایی که در طول تحمیل مجازات با بزهکار صورت می گیرد برای همیشه در خاطر او خواهد ماند. این رفتارها هرچه که باشند، در ادامه زندگی هر بزهکاری قاعدتاً نقش مهمی را خواهند داشت. حال هرچه این رفتارها هدفمند و برنامه ریزی شده و با توجه به توانایی ها و استعداد های بزهکار باشد و سعی در رفع مشکلات (جسمی، روانی، اجتماعی، مالی و ...) کند در واقع بزهکار را از نوعی بیماری که به آن مبتلا بوده است، رهایی خواهد داد و بعد از تحمل کیفر، یک فرد سالم وارد اجتماع خواهد شد. در واقع با متوسل شدن به کیفر از ارتکاب دوباره جرم پیشگیری خواهد شد. به صورت کلی منظور از پیشگیری کیفری، هدفی است که قانونگذاران با اعمال مجازات نسبت به بزهکاران به طور عام و تشدید آن نسبت به بزهکاران مکرر به طور خاص، تعقیب می نمایند و امیدوارند با تحمیل مجازات از ارتکاب بعدی جرایم توسط این بزهکاران جلوگیری به عمل آید.

لذا باید توجه داشت که ارتکاب جرم توجیه کننده برخوردهای خودسرانه و توسل به هر طریق برای کنترل بزهکاران نمی باشد چرا که فرد بزهکار نیز یکی از شهروندان یا افراد جامعه انسانی است که دارای حقوق و کرامت انسانی می باشد، لذا در تحمیل مجازات ها باید اصول اعمال مجازات ها از جمله اصل تناسب جرم و مجازات، اهمیت جرم ارتكابی، نوع جرم ارتكابی، خصوصیات شخصیتی بزهکار و حتی تقصیر بزه دیده مورد توجه باشد. لذا صرف در نظر گرفتن اهداف کیفرشناختی یعنی تنبیه و اصلاح بزهکار، پیشگیری عمومی و خصوصی و تأمین دفاع اجتماعی منجر به استفاده ابزاری از انسان و حیثیت و کرامت ذاتی خواهد شد که در قالب مجازات های نامتناسب اعمال می شوند.

جایگاه مراقبت بعد از زندان در پیشگیری از تکرار جرم

پیشگیری صرفاً در زندان کارساز نبوده و نخواهد بود و زندانی بعد از خروج از زندان نیازمند مراقبت و نظارت است. مراقبت بعد از خروج به مرحله بعد از تحمل و اجرای کیفر زندان اطلاق می شود و شاید بتوان این مرحله را با دوره نقاهت در علم پزشکی مقایسه کرد. همانطور که می دانیم جرم شناسی بالینی از اصول چهارگانه علم پزشکی تبعیت میکند که عبارت است از: مشاهده، تشخیص، تجویز، عمال نسخه. گروهی مرحله پنجمی را نیز مطرح می کنند که عبارت است از نظارت بر دوران نقاهت که در علم اداره زندان ها از آن می توان به «مراقبت بعد از خروج» تعبیر کرد. شناسایی نظریه های جرم شناختی از بررسی زمینه شکل گیری، ضرورت، اصلاح و درمان و پیشگیری از تکرار جرم و نیز انواع راهکارهای متصور در این مرحله جدا نیست. همانطور که در بالا اشاره شد، می توان جرم شناسی بالینی را خاستگاه مرحله پساکیفری دانست. تکرار جرم به عنوان یکی از مظاهر حالت خطرناک جوامع مختلف را به موضع گیری های متنوعی واداشته است. امروزه بررسی عواملی که سبب می شود اشخاص به سمت ارتکاب جرم بروند که شامل فقر، وضعیت خانوادگی و شخصیت فرد که در خانواده وی شکل گرفته است نتایج بهتری برای به کار بردن در برنامه های بازپرورانه داشته است، علاوه بر برنامه های اصلاحی زندان ها شخص محکوم پس از گذراندن دوران محکومیت خود باید در بیرون از زندان و جامعه هم شرایط مناسب زندگی داشته باشد تا انگیزه او برای اجتماعی شدن باقی بماند. اگر فرد پس از آزادی به خاطر سابقه کیفری در جامعه طرد شود و برای به دست آوردن شغل مناسب با مشکل مواجهه شود انگیزه وی برای تکرار جرم افزایش می یابد. در گذشته روش مجازات های بدنی به کار برده می شد که هدفی جز ترسیدن افراد بیرون از زندان برای تکرار جرم نداشتند. (عبدی، 1389)

نظریه اشتغال زندانی یعنی کاهش تکرار جرم

انسان بیکار افکار ناجور به ذهنش خطور می کند و چه بسا این افکار در تار و پود ذهنش ریشه دوانده باشد. شاید این که می گویند در محیط زندان هر جور خلاقی را می توان یاد گرفت به همین دلیل است چرا که وقت های تلف شده آفت زندان است.

زندانیان پس از پایان دوره محکومیت و رهایی از حبس با مشکلات زیادی روبرو میشوند. عدم توجه خانواده در حمایت از زندانیان آزاد شده و یا ناتوانی در حمایت از آنان، طرد و اخراج از محل کار، عدم کامیابی در یافتن شغل مناسب و بسیاری از مشکلات دیگر سبب می شود که زندانیان موقعیت شغلی، اقتصادی و اجتماعی سابق خود را از دست بدهند. از این رو ممکن است اغلب آنان به ارتکاب مجدد جرم و پناه بردن به محیط های نامناسب و دوستان نااهل روی آورند. یقیناً وجود مؤسسه ای پس از آزادی زندانیان در راستای حمایت و مراقبت از آنان و ایجاد اشتغال برای این افراد که صاحبان مشاغل از دادن کار به این افراد به سبب پیشینه ای که دارند اجتناب می کنند بسیاری از

مشکالت و معضلات ذکر شده آنان را حل خواهد کرد. چرا که در صورت اشتغال و ایجاد دغدغه ذهنی ناشی از کار، دیگر مجالی برای اندیشه مجرمانه و به تبع آن ارتکاب جرم باقی نمی ماند (جهانی جناقرد و هاشمی شهری، 1400)

نظریه واکنش اجتماعی در تمامی نظام های حقوقی دنیا، زمانی که یک شخص حقیقی یا حقوقی مرتکب بزه ای از هر نوع گردد با عنایت به شدت وضعف آثار مخرب آن جرم، به جهت برهم زدن نظم عمومی و اخلاق حسنه در آن جامعه، این نظام در پی اعاده آسیب های وارده، مجازاتی را برای خاطیان در نظر میگیرد تا ضمن بازگرداندن نظم لطمه دیده از ارتکاب جرم به جامعه مرتکب نیز اصلاح و متنبه شد و از تکرار عمل خود خوددای ورزد. از این رو، توقع می رود زمانی که شخصی پس از ارتکاب جرم و محکومیت قطعی و اجرای آن مجازات یا مجازات ها جهت بازگرداندن آن آسیب ها و رسیدن به اصلاح، مجدداً مرتکب بزه ای دیگر گردد، بایستی این مجازات اثر مضاعفی نسبت به کیفر پیشین داشته باشد. به عبارت دیگر طبق نظریه واکنش اجتماعی ایجاب می نماید که میان فردی که پس از محکومیت پیشین و اجرای مجازات ناشی از آن متنبه نشده است و مجدداً دست به ارتکاب جرم می زند با فردی که پس از محکومیت سابق و اجرای مجازات ناشی از آن، متنبه و اصلاح شده قائل به تفکیک شد، زیرا کسی که به ارتکاب بزه خو کرده و پس از محکومیت سابق دوباره مرتکب جرم شده است خطرناک تر و جامعه ستیزتر از فردی است که پس از محکومیت پیشین خود اصلاح شده و به آغوش اجتماع باز میگردد بنابراین ایجاب می کند که واکنش جامعه نسبت به این مرتکب شدیدتر از مرتکبی باشد که پس اعمال مجازات عبرت گرفته و از ارتکاب مجدد جرم خودداری کرده است. پس با این توضیح می توان تشدید مجازات در حالت تکرار جرم را توجیه نمود (اردیلی، 1392،

پذیرش مجازات بیشتر در تکرار جرم از منظر جرم شناسی

نظریه سزادهی

جامعه برای تنظیم روابط اجتماعی میان افراد و حفظ اساسی ترین ارزش های حاکم بر روابط آنها ناگزیر است علیه بزهکاری و هنجار شکنی از خود واکنش نشان دهد و مرتکب را به سزای عمل خود برساند. از این رو منطق و عدالت حکم می کند میان فردی که فقط یک بار مرتکب جرم شده با فردی که با رفتار خود بارها هنجار شکنی کرده و مرتکب جرایم متعدد گشته تفاوت گذاشت. چرا که این فرد از مجرمیت و درجه تقصیر بیشتری نسبت به مرتکب جرم واحد برخوردار است و علی الاصول باید مجازات بیشتری در انتظار او باشد. بنابراین در راستای اهداف مجازات ها که مبتنی بر سزادهی و بازدارندگی است باید مجازات بیشتری را متحمل شود (پیکا، 1390)

نظریه حالت خطرناک

در توضیح این نظریه همانطور که پیش‌تر به آن پرداخته شد باید گفت؛ مفهوم حالات خطرناک در قرن نوزدهم و بر مبنای ضرورت تأمین دفاع اجتماعی توسط نظریه پردازان مکتب تحقیقی مطرح شد است؛ پذیرش نظریه حالات خطرناکتر به عنوان مبنایی برای واکنش در قبال رفتار مجرمانه این اجازه را به جامعه می‌دهد تا در دفاع از خود و به عنوان واکنشی پیشگیرانه، صاحبان حالت خطرناک را طرد و با اعمال مجازات شدیدتر آنها را سرکوب کند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که حالات خطرناک تهدیدی است که بزهکار برای جامعه دارد که جامعه را واردار به اعمال واکنشی شدیدتر نسبت به این افراد در مقایسه با بزهکارانی که از این حالت برخوردار نیستند می‌کند؛ نشانه‌های توجه مقنن به این مفهوم (حالات خطرناک) در جای جای قانون مجازات اسلامی از جمله تکرار جرم دیده میشود (عینی، 1390)

بررسی آثار مثبت مجازات زندان

زندان به عنوان یکی از طریق عقوبت انسان‌هایی که مرتکب بزه و اعمال مهمی می‌شوند که از قدیم الایام در دنیای معمول بوده است. به تدریج در اثر نفوذ افکار مصلح، خصوصاً تعلیمات پیامبران الهی توجه به کرامات ذاتی انسان و در نتیجه بازپروری محکومین مورد اهمیت قرار گرفته است و در قانون هر کشور برای جلوگیری از وقوع و تکرار جرایم و مهار کردن مجرمین و افراد خطرناک، کیفر زندان پیش‌بینی شده است و به همین علت موضوع زندان و حقوق زندانیان مورد توجه قرار

گرفته است. البته گاهی اوقات جنبه ارعایی بزه بزهکار و ترس او از مجازات مجدد و بازگشت مجدد به زندان نیز می‌تواند جنبه پیشگیری داشته باشد. آنچه در عمل به آن رسیده ایم اینست که اگر جنبه اصلاحی زندان مدنظر نباشد جنبه ارعایی آن به تنهایی نمی‌تواند باعث پیشگیری از تکرار جرم باشد (کشاورز، 1400)

نظریه های مرتبط با نظریه ترک تکرار جرم

نخستین چارچوب نظری، نظریه انتخاب عقلایی^۱ از کورنیش و کلارک^۲ (۱۹۸۶) است که این نظریه تلاش میکند روابط بین فعالیت های جنایی و دسترسی بلندمدت به فرصت های اقتصادی را توضیح دهد. این چارچوب نظری فرض می‌کند که مجرم هزینه و سود ارتکاب جرم را با فرصت های اقتصادی بلند در بازارهای غیر جنایی مقایسه و محاسبه می‌کند. اگر یک مجرم در یابد که توانایی برای به دست آوردن سودهای مشروع و قانونی بیش تر از سودهای خالصی است که در ارتکاب جرم هست این فرد کمتر درگیر فعالیت - های مجرمانه می‌شود.

^۱ Rational Choice

^۲ Cornish Clark

نظریه فعالیت‌های روزمره هیند لانگ^۱ و همکاران (۱۹۷۸) با چارچوب نظریه انتخاب عقلایی منطبق است. این نظریه بحث میکند اگر فردی زمان بیشتری را با خانواده بگذراند یا درگیر یک شغل پایدار باشد این فرد کم‌تر مرتکب جرم می‌شود.

چارچوب نظری دوم؛ نظریه یادگیری است. طرف دارن نظریه یادگیری بحث می‌کنند که مجرمان رفتارهای جنایی را از کسانی که با آنها در ارتباط هستند، به خصوص همسالان خود یاد می‌گیرند (آکرز؛ ساترلند، ۱۹۴۷) حامیان نظریه یادگیری استدلال می‌کنند که این امر یک حقیقت در نظریه بهبود دوره زندگی است که: همان گونه که مردم به طور فزاینده‌ای درگیر در روابط با بزرگسالان و روابط کاری هستند و در نهایت وقت کم‌تری را با همسالان جنایی خود می‌گذرانند در نتیجه کمتر درگیر رفتارهای مجرمانه می‌شوند. علیت جنایی و ترک تکرار جرم با یکدیگر در ارتباط هستند. مسئولیت‌های شخصی اگر در طول زمان افزایش یابد، فرصت‌های کمتری را برای همراه شدن با دوستان ایجاد میکند بنابراین تقویت شدن رفتارهای مجرمانه با گروه همسالان کمتر اتفاق می‌افتد. ازدواج و اشتغال پایدار دارای یک اثر منفی مستقیم برای صرف کردن زمان با گروه همسالان است که این دو متغیر واسطه بین معاشرت‌های غیر جنایی و معاشرت با همسالان است. به عبارت دیگر صرف وقت با همسالان یک اثر مستقیم بر این نکته دارد که آیا یک فرد در بزرگ سالی مرتکب جرم میشود یا خیر.

چارچوب نظری سوم مدل رشدمدار^۲ است (موفیت، ۱۹۹۳) طرفداران این نظریه استدلال می‌کنند که نشانه‌هایی از رفتار ضداجتماعی مستمر میتواند در اوایل زندگی فرد تشخیص داده شود. این نظریه مدعی است دو گروه از جوانان ضداجتماعی می‌توانند بر پایه سن شروع مشکلات رفتاری و مسیر این مشکلات از هم متمایز شوند. دو گروه از مشمولان نظریه دوره زندگی یعنی «آغاز کنندگان زود هنگام» و مجرمان نوجوان یا «آغاز کنندگان دیر اقدام» به اندازه کافی متفاوت هستند و نیاز است برای هر یک جداگانه توضیحاتی داده شود.

آغاز کنندگان دیر اقدام^۳ معمولاً بعد از بلوغ (پختگی سنی در بزه کاری) دست از ارتکاب جرم بر می‌دارند، آغاز کنندگان زود هنگام^۴ راه ضد اجتماعی خود را در طول زندگی ادامه می‌دهند و احتمال آن زیاد است به مجرمی حرفه

¹ Hindelang

² Develomantal Model

³ Late Starters

⁴ Early Starters

ای^۱ تبدیل شوند. مدل‌های به دست آمده به طور فزاینده می‌کوشند گروهی از مجرمان را در طول دوره زندگی شناسایی کنند و آن گروه را در بزرگ سالی ردیابی می‌کنند.

چارچوب نظری چهارم گرایش مجرمانه^۳ یا مدل ویژگی نهان است. طرفداران این نظریه استدلال کنند که یک صفت با عنوان «خودکنترلی ضعیف» در سن ۱۰ تا ۱۸ سالگی توسعه می‌یابد و در طول دوره زندگی فرد ثابت باقی می‌ماند (گاتفردسون و هیرشی، ۱۹۹۰)

«خودکنترلی ضعیف» یا «کنترل نکردن خود» زمینه ای برای بروز نوعی مشکلات تکانشی است که باعث ارتکاب جرم در مراحل بعدی زندگی می‌شود. خودکنترلی ضعیف با نظارت و مهارت والدین خوب می‌تواند جبران شود. این چارچوب نظری معتقد است که تمام مدل‌های دیگر که درباره «خودکنترلی ضعیف» هستند؛ ناقص هستند زیرا این صفت از آغاز در همه هست و باعث ارتکاب رفتارهای مجرمانه می‌شود (گاتفردسون و هیرشی، ۱۹۹۰ ویلسون و هرنستین ۱۹۸۵) به عبارت دیگر کسانی که دارای خودکنترلی ضعیف هستند افرادی هستند که احتمال کمی هست دارای شغل ثابت بشوند یا احتمال کمی هست اقدام به به انتخاب شرکای خوب برای ازدواج کنند برای کسانی که از این مدل حمایت می‌کنند همه توضیحاتی که درباره دست برداشتن از ارتکاب جرم برای این صفت به حساب نیاید اشتباه هستند. آخرین مدل که در این قسمت در نظر گرفته شده است مدل دوره زندگی^۴ یا مدل تعهدات اجتماعی^۵ است (هیرشی، ۱۹۶۹ سمپسون و لوب، ۱۹۹۳)، در این نظریه فرض می‌شود کسانی که تعهدات اجتماعی ضعیف در سنین نوجوانی داشته اند احتمال بیش تری هست در گیر رفتارهای مجرمانه شوند. طرف داران این نظریه استدلال می‌کنند نوجوانانی که دارای تعهدات اجتماعی ضعیف هستند احتمال کمی هست که پیوندهای اجتماعی باکیفیتی در بزرگ سالی داشته باشند مگر اینکه نقاط عطف مثبتی در زندگی آنها مانند: ازدواج، اشتغال پایدار و رفتن به خدمت نظامی به وجود این مدل تعهدات اجتماعی دارای بیش ترین حمایت تجربی درباره فرآیند ترک پایداری در جرم است که با جزئیات بیشتری در بخش بعدی شرح داده خواهد شد.

^۱ Career Criminal

^۲ مترجم: آلفرد بلومستاین (A. Blumstein) تحقیقات ارزنده ای در زمینه حرفه مجرمانه (Criminal Career) انجام داده است. او بیان میکند «تبیین رفتار افراد تحت عنوان حرفه مجرمانه با ورود به این حرفه قبل یا در زمان ارتکاب نخستین جرم و خروج از آن در زمان یا بعد از ارتکاب آخرین جرم بسیار مفید است. در طول یک حرفه مجرمانه مجرم تمایل مستمری برای ارتکاب جرم دارد پیاپی بازداشت می‌شود و گاهی محکوم و بعضی اوقات نیز زندانی می‌شود». (غلامی، حسین ۱۳۹۰)، تکرار جرم بررسی حقوقی و جرم شناختی، چاپ سوم، بنیاد حقوقی میزان (۱۸۷)

^۳ Criminal Propensity

^۴ Life Course Model

^۵ Social Bonding Model

نظریه درجه بندی سنی کنترل اجتماعی غیررسمی سمپسون و لوب^۱

نظریه درجه بندی سنی کنترل اجتماعی غیررسمی سمپسون و لوب (۱۹۹۳) مدلی گسترش یافته از نظریه پیوندهای اجتماعی هیرشی بود. با این حال نویسندگان با تمرکز بر روی تفاوت های فردی و پیوندهای اجتماعی به جرم از کودکی تا بزرگ سالی نگاه می کنند و با این نگاه به توضیح آغاز و پایان رفتارهای مجرمانه با تأکید بر تعهدهایی با کیفیت بالا در طول دوره زندگی می پردازند. مدل تعهدات اجتماعی دارای بیشترین حمایت تجربی از فرآیند ترک تکرار جرم است. سمپسون و لوب پیش بینی کردند آنهایی که دارای سرمایه اجتماعی در بزرگسالی

هستند مانند تعهدهای زناشویی با کیفیت و شغل ثابت احتمال بیشتری هست دست از ارتکاب جرم بردارند و به آنچه نقطه عطف در زندگی است باز گردند. نقاط عطف شامل تغییر یا وقفه در مسیر زندگی یا مسیر جنایی فرد است. پدید آمدن نقاط عطف یا تغییر زندگی (داشتن روابط با کیفیت با دیگران، ازدواج، اشتغال پایدار، انجام خدمت نظامی) به احتمال زیاد منجر به دست برداشتن فرد از ارتکاب جرم میشود. فرد دست به ارتکاب جرم میزند و در انجام آن اصرار می کند و آن را ادامه می

دهد و یا در نهایت از انجام آن دست بر میدارد سمپسون و لوب چندین مرحله از دوره های زندگی را که مربوط به نظریه آنها است را شرح داده اند:

از شروع تا سن ۱۸ سالگی هر دو عامل ساختاری وضعیت ضعیف ساختاری اجتماعی - اقتصادی خانواده، اختلال خانوادگی، تحرک مسکونی، طلاق والدین، ازدحام خانوادگی، متولد خارج بودن و اشتغال مادر و تفاوت های فردی (بدخلقی، کج خلقی مداوم، اختلال فیزیکی اولیه) میتواند بر این که یک فرد مجرم شود و به ارتکاب جرم روی بیاورد مؤثر باشد. این متغیرها می تواند بر این که یک شخص چگونه روابط اجتماعی خود را در بزرگ سالی توسعه دهد مؤثر واقع شود. برای نمونه داشتن روابط اجتماعی ضعیف با خانواده (عدم نظارت، تهدید، بی نظمی یا نظم سختگیرانه، طرد شدن از سوی والدین) و یا در مدرسه (حضور ضعیف، عمل کرد ضعیف) و یا اثر پذیرفتن از یک بزه کار (خواهر یا برادر یا همراه بودن با یک بزه کار) بر بزهکاری نوجوانان تأثیر می گذارد.

افرادی که دارای تعهدهای توسعه یافته هستند دیگر مرتکب جرم نمی شوند چون دارای کنترل اجتماعی غیررسمی هستند. تسلسل مداوم در ۱۸ تا ۲۵ سالگی فرآیندی است که فعالیتهای مجرمانه منفی می تواند پیوندهای غیررسمی اجتماعی در مدرسه، دوستان و خانواده را قطع کند و توسعه تعهدات اجتماعی بزرگسالان را به خطر بیندازد. بزه کاری و انحراف در بزرگ سالی ادامه خواهد یافت و در نتیجه رفتارهای مجرمانه ادامه دار خواهد شد و تعهدات، اجتماعی

¹ Sampson and Laub's Age-Graded Theory of Informal Social Control

ضعیف میشوند تداوم رفتار مجرمانه به طور گسترده می تواند با حبس محدود شود ولی به موجب آن برچسب مجرم در مرتکب، درونی میشود (بکر، 1963 لمرت، 1351) این برچسب عزت نفس فرد را کاهش می دهد و به دلیل دشواری و صعوبت در برقراری ارتباط مجدد با دیگران مجرم کمتر احتمال دارد، پیوندهای اجتماعی خود را با جامعه حفظ کند.

حرفه مجرمانه در ۲۵ تا ۴۵ سالگی توسعه می یابد زیرا عدم توانایی آنها برای پیوند و ارتباط با جامعه دوباره خلق می شود. جرم بزرگسالان یک نتیجه مستقیم از همراه شدن ضعیف با نیروهای کار یا همسران است. جرم بزرگسالان می تواند به وسیله همان متغیرهای نخستینی که باعث بزه میشود توضیح داده شود.

ترک تکرار جرم فرآیندی معکوس است. به عبارت دیگر افرادی که تعهدات اجتماعی را قبل از نوجوانی توسعه می دهند؛ در نوجوانی یا بزرگسالی به علت کنترل اجتماعی غیررسمی دیگر مرتکب جرم نمی شوند. کسانی که از ارتکاب جرم دست بر میدارند دارای تعهدات توسعه یافته خانوادگی باکیفیت و یا دارای اشتغال پایدار هستند.

تا به امروز گلوک طولانی ترین مطالعه طولی را درباره رفتار مجرمان ارایه داده است. این داده ها شامل مصاحبه ها، سوابق مرگ و سوابق رسمی جنایی (محکومیت جنایی) است. محققان دریافتند که تعهدات اجتماعی به خانواده، مدرسه و همسالان واسطه بین زیان اجتماعی، ویژگی های شخصیتی و بزهکاری نوجوانان است^۱ (لوب و سمپسون، 1988) افراد ۱۰ تا ۱۷ ساله و دارای تعهدات اجتماعی ضعیف بودند احتمال بیشتری برای ارتکاب

جرم داشتند. از زمان آغاز این نظریه، در این زمینه شدت آزمایش شده است در حالی که هنوز این بحث هست که دست برداشتن از ارتکاب جرم دقیقاً چگونه اتفاق می افتد. درباره برخی یافته ها توافق کلی هست که در بخش بعدی در این باره بحث خواهد شد.

سن و ترک تکرار جرم

همان گونه که پیش از این گفته شد نظریه های مربوط، منظرهای گوناگونی برای توضیح این علت ارایه می دهند که چرا با بالا رفتن سن، کاهش چشم گیری در عمل مجرمانه رخ میدهد. بسیاری از مطالعات در تلاشند که میان الگوهای مجرمانه در سرتاسر زندگی و الگوهای تغییر در رفتار مجرمانه تمیز قائل شوند به طور کلی نظریه پردازان در جست

^۱ مترجم: یکی از نخستین و به عبارتی مهم ترین تحقیقات انجام شده در حوزه بزه کاری کودکان را گلوکها انجام داد. این پژوهش در سال ۱۹۳۰ آغاز شد و بر مطالعه بزهکاری و مجرمیت حرفه ای ۵۰۰ بزه کار و ۵۰۰ ناکرده بزه متمرکز شد. هدف از این پژوهش جمع آوری اطلاعاتی راجع به بزه کاری و کیفیت گذار از بزه کاری در دوران کودکی به مجرمیت در بزرگ سالی بود غلامی، حسین (۱۳۹۰)، تکرار جرم بررسی حقوقی جرم شناختی، چاپ سوم، بنیاد حقوقی میزان (۱۸۷)

وجوی شناسایی گروه بندی‌های مختلف مجرمان در طول دوره زندگی آنها هستند که شامل زیر گروه‌هایی مثل گروه غیر مجرمان، مجرمان زود اقدام، مجرمان دیر اقدام، ترک کنندگان جرم، مجرمان سابقه دار، مجرمان مزمن و مجرمان حرفه ای است. این مسیرها معمولاً با طیف وسیعی از ویژگیهای دوران کودکی و نوجوانی مانند ضریب هوشی پایین، خلق و خوی تهاجمی و شروع زود هنگام رفتارهای ضد اجتماعی ایجاد می شود. مباحث حرفه مجرمانه به طور خاص با رشد پژوهش‌هایی در باره جرم و دوره زندگی تهییج شده است (اسگود، 2005) این نتیجه به طور گسترده پذیرفته شده است که مجرمان خشن (مجرمانی که مرتکب جرایم خشونت آمیز می‌شوند) حرفه مجرمانه طولانی تری نسبت به مجرمان غیر خشن دارند. ^۱حرفه مجرمانه گاهی به صورت طولانی تری ادامه می یابد که این احتمال در مورد جرایم خشونت آمیز صادق تر است (پیکور، 2005)

مجرمان حرفه ای به تنوع در جرایم به جای تخصص در یک جرم تمایل دارند. این مهم به ویژه درباره مجرمانی که حداقل یک جرم خشونت آمیز در تاریخ حرفه مجرمانه خود دارند صادق است (پیکور و همکاران، 2007) درضمن پژوهش به تفاوت در فراوانی جرایم (تعداد جرایم) و مشارکت (درگیری) در جرم میان افراد اشاره دارد؛ مجرمان تمایل به تغییر دادن نوع جرایم به طور گسترده با تغییر سن دارند که در نهایت ممکن است مرتکب شدیدترین جرایم بشوند.

در مطالعات طولی سمپسون و لوب یافته‌های اصلی آنها این بود که مجرمانی که سن آنها از ۷۰ گذشته است تعداد جرایمی که این گروه از مجرمان مرتکب میشوند در نهایت کاهش می یابد به طور خاص؛ آنها دریافتند که گروه بندی مجرمان به نوع جرایم و به مرتکبانی که سن معینی را پشت سر گذاشته اند مربوط نیست. مطالعه اخیر که توسط (پتراس و همکاران، 2010) ارائه شده است در مورد فراوانی رفتار مجرمانه «تعداد جرایم» است.

پتراس ^۲ و همکاران از مدل سازی منحنی رشد برای تجزیه و تحلیل داده‌ها در مورد حرفه مجرمانه و دوره زندگی استفاده کردند؛ این داده‌ها شامل ۵۰۰۰ مجرم و اطلاعاتی در مورد محکومیت‌های کیفری آنان است که در بیش از ۶۰ سال ردیابی شده است. محققان دریافتند که اساساً هر دو متغیر مشارکت در جرم و فراوانی جرایم با موضوعاتی مثل سن، جنسیت، و وضعیت تأهل در ارتباط است. به طور خاص هر دو متغیر فراوانی جرایم و مشارکت در جرم در

^۱ مترجم: تحقیقات ناظر به بزه کاری کودکان و بزرگ سالان نشان میدهد که در میان بزه کاران تنها گروه کوچکی (۵ تا ۱۰ درصد) وجود دارد که مسئول ارتکاب اکثریت میزان جرایم و نیز شدیدترین آنها هستند. به طور کلی در میان بزه کاران این گروه مرتکب شدیدترین انواع جرایم میگرددند و معمولاً ارتکاب جرم را در زمان نوجوانی آغاز می‌کنند و به صورت حرفه دایمی ادامه میدهند، غلامی، حسین (۱۳۹۰)، تکرار: جرم بررسی حقوقی-جرم-شناختی، چاپ سوم، بنیاد حقوقی میزان (۱۹۵).

اوایل نوجوانی به اوج خود می‌رسد و سپس بعد از آن کاهش می‌یابد. در آن سالها افرادی که احتمال محکومیت بالایی داشتند، احتمال بیشتری برای ارتکاب تعداد جرایم مختلف دارند (پتراس و همکاران، 2010)

بنابراین تفاوت‌هایی بین سن مرتکب جرم و درگیری او در ارتکاب جرم و فراوانی

جرم هست. این یافته از مفهومی که به نام مجرم حرفه‌ای هست پشتیبانی نمی‌کند. علاوه بر این، تجزیه و تحلیل شواهدی که برای یک نظریه کلی اما پویا از جرم هست فراهم می‌کند (پتراس و همکاران، 2010) این یافته‌ها روابط میان سن و جرم را تجزیه و تحلیل می‌کند که در زیر این رابطه‌ها نشان داده می‌شود:

• سن دارای اثر مستقیم بر جرم است؛

• منحنی سن و جرم افراد به طور گسترده متفاوت می‌شود، در سطوح کلی چند مجرم مختلف را نشان می‌دهد؛

• فراوانی در جرم و میزان مشارکت در رفتارهای مجرمانه با هم رابطه دارند.

ازدواج و ترک تکرار جرم

مطابق نظریه سمپسون و لوب حداقل پنج سازوکار در راستای ترک پایداری در جرم در داده‌های گلوک هست که مربوط به ازدواج است. این داده‌ها با فرآیند نقطه عطف همان گونه که در بالا اشاره شد سازگار است.

ازدواج می‌تواند به صورت بالقوه به یک یا بیشتر از احتمالات زیر در زندگی مردانی که مرتکب جرم میشوند منجر شود؛ آن چه از گذشته تا به حال در اصطلاح غلاف شده نامیده می‌شود؛ اشاره به این موضوع دارد که فعالیت‌های مجرمانه کسانی که مرتکب جرم می‌شوند بعد از ازدواج بیش تر نمی‌شود؛ ازدواج به طور بالقوه باعث ایجاد فرصت‌هایی برای سرمایه‌گذاری در روابط جدید می‌شود که رشد و حمایت اجتماعی و ارتباطات جدید اجتماعی را پیشنهاد می‌کند؛ ازدواج باعث خلق فرصت‌های مستقیم و غیر مستقیم برای نظارت و نگاه بر رفتارهای مجرمانه می‌شود؛ ازدواج باعث تقویت فعالیت‌های روزانه می‌شود که مرکز اصلی آن در خانواده است و نتیجه این امر آن است که فعالیت‌های کمتری با همسالان خود برقرار می‌کند ازدواج می‌تواند باعث فرصت‌هایی برای تحول هویت شود و اجازه دهد که یک «خود جدید» با تمرکز بر زندگی خانوادگی شکل بگیرد (سمپسون و لوب، 2005)

با بررسی ازدواج و ترک تکرار جرم عموماً در می‌یابیم که افراد متأهل در مقایسه با کسانی که مجرد هستند احتمال کمتری دارد دست به ارتکاب جرم بزنند (برسانی، ۲۰۰۹؛ بلو کند و همکاران، ۲۰۰۵؛ فارست، ۲۰۰۷؛ لوب و همکاران، ۱۹۹۸؛ لوب و سمپسون، ۲۰۰۳؛ مسمیلین، ۲۰۰۷؛ نیلسن، ۱۹۹۹؛ پتراس و همکاران، ۲۰۱۰؛ پیکور و همکاران، ۲۰۰۲). حمایت از اثر ازدواج در فرآیند ترک تکرار جرم در نمونه‌هایی از مجرمانی که در معرض خطر هستند یافت می‌شود)

فارست و وست، ۱۹۹۵؛ هارنی و همکاران، ۱۹۹۵؛ لوب و سمپسون، ۲۰۰۳؛ مسمیلین ۲۰۰۷) افزون بر این تحقیقات در این زمینه فراسوی ایالات متحده آمریکا در کشورهای مثل انگلستان، کانادا و هلند حمایت‌هایی را پیدا کرده است (فارست، ۲۰۰۷؛ ماسولینا، ۲۰۰۷؛ مام و همکاران، ۲۰۰۵؛ نیلسن، ۱۹۹۹؛ وار، ۱۹۹۸).

تحقیقات دیگر به شواهدی اشاره می‌کند که رابطه بین ازدواج و ترک پایداری در جرم را علی‌میداند (سمپسون و همکاران، ۲۰۰۶) با استفاده از یک روی کرد واقعی شبیه به طراحی تصادفی آزمایش‌های علی سمپسون و لوب اثر علی ازدواج را بر جرم آزمایش کردند که در این آزمایش به این نتیجه رسیدند که ازدواج منجر به کاهش ۳۵ درصدی ارتکاب جرم می‌شود. حداقل پنج مکانیزم دست کشیدن از ارتکاب جرم مربوط به ازدواج است. برخی مطالعات دریافته‌اند که نه تنها وضعیت ازدواج ارتکاب جرم را کاهش می‌دهد بلکه کیفیت تعهد در رابطه با دیگران هم در میزان ارتکاب جرم مؤثر است. به طور مثال فارینگتون و وست (۱۹۹۵) آزمایش کردند که آیا ازدواج و داشتن یک فرزند احتمالاً منجر به دست برداشتن در جرم میشود یا خیر. آنها دریافتند که هر دو متغیر (ازدواج و داشتن فرزند) به طور چشم‌گیری با دست برداشتن از ارتکاب جرم منطبق است در حالی که جدایی از همسر احتمالاً منجر به ارتکاب جرم بعدی خواهد شد.

لوب و همکاران (۱۹۹۸) با استفاده از یک اندازه‌گیری پویا از جرم دریافتند که ازدواج به طور چشم‌گیری منجر به ترک پایداری در جرم می‌شود با این حال افرادی که ازدواج کرده‌اند نیازمند یک زمان برای بهبود و توسعه تعهدهای خود با همسرانشان هستند برای این که دست کشیدن از ارتکاب جرم اتفاق بیفتد. افزون بر این بندا و همکاران دریافتند ازدواج یک شخص با شریک دلخواه، باعث میشود احتمال کمتری وجود داشته باشد که برای یک جرم یا بعد از رهایی از زندان به علت نهاد آزادی مشروط با ۵ سال محکومیت مجدداً حبس شود. در مطالعه اخیر که بر روی «ازدواج و ترک تکرار جرم» انجام شده است دریافتند ازدواج به طور چشم‌گیری مشارکت و فراوانی در ارتکاب جرم را میان مجرمانی که ازدواج کرده‌اند کاهش می‌دهد (پتراس و همکاران، ۲۰۱۰) به طور خلاصه شواهد نشان میدهد که ازدواج یک اثر مهم بر روی ترک تکرار جرم دارد و به طور علی به ترک جرم مربوط است.

مجرمانی که ازدواج کرده‌اند و دارای ازدواج موفق تر و با کیفیت تر هستند در مقایسه با کسانی که تنها هستند یا دارای ازدواجی با تعهدات زناشویی ضعیف تر هستند احتمال بیشتری هست دست از ارتکاب جرم بردارند. علاوه بر این شواهد نشان میدهد داشتن روابط با کیفیت با دیگران «یعنی مجرد بودن اما داشتن یک رابطه محکم میتواند به ترک پایداری در جرم منجر شود» (فارست، ۲۰۱۰)

شغل و ترک تکرار جرم

شغل یک متغیر مهم در نظریه ترک پایداری در جرم است زیرا داشتن یک شغل به تقویت سازگاری اجتماعی می‌پردازد (سمپسون و لوب، 1993). شغل پایدار می‌تواند به ترک پایداری در جرم منجر شود. چنین مجرمانی احتمال بیشتری هست که ارتباط و تماس نزدیک و مکرری با دیگران در محل کار تمرین کنند که در نهایت احتمال بیشتری هست این افراد با خودشان سازگار و منطبق است (وار، 1998).

سمپسون و لوب بیان کردند هر دو متغیر ازدواج و اشتغال با یک مجموعه ای گسترده از تعهدات، انتظارات و روابط اجتماعی همراه است. همان گونه که ازدواج و اشتغال می‌تواند موقعیت جدیدی با سرپرستی و نظارت بر روی فرد ایجاد کند؛ همچنین فرصت‌های جدیدی از حمایت اجتماعی و تغییر در فعالیت‌های روزانه با ایجاد فرصتی برای تحول هویتی همراه است تعداد کمی از مطالعات نشان داده است آنهایی که مشغول به کار هستند احتمال بیشتری هست از ارتکاب جرم دست بردارند (بندا و همکاران 2005، لوب و سمپسون، 2003، سمپسون و لوب 1993) در حالی که دیگر مطالعات نشان داد که اشتغال هیچ تأثیری بر روی ترک تکرار جرم ندارد (نیلسن، 1999، تریپودی، 2010). یک مطالعه نشان داد در مواردی که مجرم دوباره به ارتکاب جرم دست می‌زند اشتغال تأثیر قابل توجهی در کاهش احتمال حبس دوباره ندارد. این موضوع قویاً در رابطه با مجرمان مشغول به کار در خارج از زندان در مقایسه با کسانی که بیکار بودند مربوط بود (تریپودی و همکاران، 2010). ازدواج و اشتغال می‌تواند فرصت‌های جدیدی برای حمایت اجتماعی خلق کند.

می‌توان با توجه به نوع اندازه گیری در مطالعات یافته‌هایی را که از اشتغال به عنوان متغیر چشم‌گیری در ترک پایداری در جرم پشتیبانی نمی‌کند بررسی کرد. بسیاری از مطالعات با اندازه‌گیری دوجویی از اشتغال نشان داد که آیا فرد با توجه به معیارهای اندازه‌گیری شاغل محسوب می‌شود یا خیر. کیفیت تعهد به نیروی کار به نظر می‌رسد این را تعیین می‌کند که مجرم دست از ارتکاب جرم برمی‌دارد یا خیر. به عبارت دیگر چه مدت و چه مقدار یک فرد کار می‌کند امری کلیدی و مهم است. تحقیقات نشان داده است بین شاغل شدن و داشتن کار تمام وقت و یا داشتن یک کار با کیفیت تفاوت‌هایی هست و افرادی که دارای کار تمام وقت هستند یا کار با کیفیت دارند، کمتر به سوی ارتکاب جرم می‌روند (آگنو 1986، بهر و همکاران 2010، بنا و همکاران 2003، گرینبرگر و استنبرگ 1986؛ همر، 1995، تریپ 2007، آگن 1999؛ رایت و کولن، 2004؛ رایت و همکاران 1997). در حالی که داشتن ثبات شغلی می‌تواند به دست برداشتن از ارتکاب جرم منجر شود؛ اثرات شاغل بودن پایدار نیست مطالعات تجربی در زمینه برنامه‌های اشتغال برای مجرمان نشان داد که اثرات کار روی افراد در طول زمان می‌تواند از بین برود (کیو و همکاران، 1993؛ هاریسون و اسپر، 2004؛ مالر و همکاران، 1982).

به طور خاص هاریسون و اسچر^۱ (2004) برنامه آموزش حرفه ای را تجزیه و تحلیل کردند و این نکته را دریافتند که این برنامه ها تکرار جرم را دوباره مرتکبانی که از زندان آزاد شدند بین ۱۰ درصد تا ۱۵ درصد برای ۵ سال اول کاهش می دهد. اما اثرات این برنامه ها بعد از ۵ سال در حداقل بود. آگن و استاف^۲ (2001) یک بررسی گسترده بر روی چندین کار و برنامه های آموزشی به منظور کاهش تکرار جرم انجام دادند و به چندین نکته در زیر اشاره کرده اند: اثرات برنامه های کار نسبتاً کم و اغلب محدود است؛

کار به ویژه برای مجرمان سابقه دار قدیمی تر، یک نقطه عطف به سمت یک زندگی متعارف بود؛

• مدارک و شواهد از این که برنامه اشتغال به کار راهی به سوی کاهش جرم و کاهش تکرار جرم استپشتیبانی می کند. به نظر می رسد یک رابطه منطقی بین ثبات شغلی و قطع رفتارهای مجرمانه هست.

به طور خلاصه یک رابطه منطقی بین ثبات شغلی و قطع رفتارهای مجرمانه هست، در حالی که این اثرات در طول زمان نسبتاً کم است. متغیر اشتغال ممکن است بیشترین اثر را بر روی مجرمان مسن تر و افرادی که از زندان آزاد شده اند، داشته باشند.

یافته ها

در ایران، عوامل متعددی باعث تکرار جرم میان زندانیان آزاد شده می شود. اولین و مهم ترین عامل، مشکلات اقتصادی است که بسیاری از افراد پس از آزادی از زندان با آن روبه رو هستند. فقر، بیکاری، و نبود منابع مالی به ویژه پس انداز کافی پس از آزادی از زندان باعث می شود که این افراد دوباره به سمت جرم کشیده شوند. علاوه بر مشکلات اقتصادی، بی اعتمادی جامعه به زندانیان آزاد شده، و برچسب مجرم بودن نیز به شدت بر بازگشت آن ها به جرم تاثیر می گذارد. طرد شدن از خانواده و نبود حمایت های اجتماعی کافی، این افراد را در موقعیتی قرار می دهد که به راحتی وارد مسیرهای مجرمانه شوند.

مشکلات نهادی نیز در تکرار جرم نقش دارند. ناکارآمدی سیستم زندان در اصلاح مجرمین و عدم وجود برنامه های آموزشی و اشتغال در زندان ها باعث می شود که زندانیان پس از آزادی هیچ گونه مهارت جدیدی نیاموخته و در نهایت به جامعه ای که از آن خارج شده اند باز می گردند و به فعالیت های مجرمانه ادامه می دهند. سیستم قضائی کشور نیز در

^۱ Harrison and Schehr

^۲ Uggen and Staff

برخی مواقع باعث پیچیدگی در تعریف قانونی تکرار جرم می‌شود، که منجر به تفسیرهای مختلف از مواد قانونی و در نهایت سردرگمی در برخورد با مجرمین می‌شود.

عوامل حقوقی نیز به طور قابل توجهی بر تکرار جرم تأثیر می‌گذارند. ابهام در تعریف قانونی تکرار جرم و همچنین نبود وحدت رویه در تشدید مجازات‌ها موجب می‌شود که مجرمین نتوانند به طور کامل متوجه پیامدهای رفتارهای خود شوند و در نتیجه مجدداً به مرتکب جرم شوند. بسیاری از زندانیان پس از آزادی، به دلیل عدم بازدارندگی قوانین و ناکافی بودن سیستم‌های نظارتی، دوباره به سوی ارتکاب جرم می‌روند. این مسأله نشان می‌دهد که سیستم قضائی نیازمند تغییرات اساسی است تا از تکرار جرم جلوگیری کند.

یکی از مهم‌ترین مسائل در این زمینه، تأثیر منفی زندان بر افراد است. زندان نه تنها به عنوان یک ابزار اصلاحی مؤثر نیست بلکه در بسیاری از موارد با آموزش شیوه‌های مجرمانه به زندانیان، باعث بازتولید جرم می‌شود. به جای اینکه زندان مکانی برای اصلاح و توانمندسازی مجرمان باشد، اغلب محیطی برای تقویت رفتارهای مجرمانه و بازگشت دوباره به جرم می‌شود. این مسأله نیازمند بررسی دقیق‌تر و تغییر در رویکردهای زندانداری است تا زندانیان به جای یادگیری شیوه‌های مجرمانه، مهارت‌های جدیدی را برای ورود به جامعه فرا گیرند.

در راستای کاهش تکرار جرم، برخی راهکارهای اساسی پیشنهاد می‌شود. توانمندسازی اقتصادی زندانیان از طریق حرفه‌آموزی و آموزش‌های فنی در زندان، و همچنین ایجاد فرصت‌های شغلی برای زندانیان آزاد شده از جمله این راهکارهاست. برنامه‌های اقتصادی نظیر اعطای وام به زندانیان اصلاح شده و حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده از زندان‌ها نیز می‌توانند تأثیر مثبتی در کاهش تکرار جرم داشته باشند. آموزش مهارت‌های زندگی و مشاوره‌های روانی برای مجرمین آزاد شده نیز می‌تواند به بازگشت آن‌ها به جامعه کمک کند.

مراقبت پس از آزادی برای بازپذیری اجتماعی مجرمین از دیگر راهکارهای ضروری است. نظارت بر شرایط زندگی آن‌ها و استفاده از فناوری‌های نوین برای رصد و پیشگیری از تکرار جرم، می‌تواند به کاهش وقوع جرم‌های مجدد کمک کند. اصلاح قانون مجازات اسلامی برای شفاف‌سازی مفاهیم مربوط به تکرار جرم و اجتناب از تفسیرهای نادرست از مواد قانونی نیز در این زمینه حیاتی است. در کنار این مسائل، باید به حفظ کرامت انسانی مجرمین در طول دوران زندان و پس از آن توجه کرد تا فرآیند اصلاح درستی در پیش گرفته شود.

پرهیز از برچسب‌زنی و انگ اجتماعی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. با کمک رسانه‌ها، نهادهای فرهنگی و اجتماعی باید این برچسب‌ها را از بین برد و به افراد کمک کرد تا دوباره به طور مؤثر وارد جامعه شوند. در این راستا، تقویت نهادهای حمایتی مانند خانواده‌ها، مراکز مشاوره، مددکاری و انجمن‌های مردمی می‌تواند به افراد در گذار از

مرحله اصلاح کمک کند. این نهادها با ایجاد یک شبکه حمایت اجتماعی برای زندانیان آزاد شده، می‌توانند به کاهش تکرار جرم کمک کنند و فرصت‌های اجتماعی بهتری برای آن‌ها فراهم آورند.

بحث و نتیجه گیری

تکرار جرم به عنوان یک پدیده اجتماعی و قضائی، نشان‌دهنده ضعف‌ها و کاستی‌های موجود در فرآیندهای پیشگیری، اصلاح و بازتوانی مجرمان است که تأثیرات منفی متعددی بر امنیت جامعه، اعتماد عمومی و هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی دارد. بررسی‌های انجام شده حاکی از آن است که عوامل مؤثر بر تکرار جرم شامل عوامل فردی، خانوادگی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد که بر نیاز به رویکردهای چندبعدی و هماهنگ در مقابله با این مسئله تأکید می‌کند.

بعد از اجرای مجازات مسائل متعددی مانع بازپذیری بزهکاران می‌شود مجازات‌های تبعی سلب حقوق اجتماعی از یکسو و قواعد استخدامی نهادها در ارتباط با عدم استخدام افراد دارای سابقه کیفری از سوی دیگر بازپذیری اجتماعی بزهکاران را دشوار نموده است. فلذا میتوان گفت که رابطه مستقیمی بین مجازات‌ها و اصلاح و بازپذیری اجتماعی بزهکاران وجود دارد. از منظر قواعد حقوق بشری فرد مجرم یک بیمار اجتماعی محسوب میشود که در تمامی موارد مجازات نمی‌تواند موجب بهبود او گردد. کیفر زدایی صحیح نه تنها می‌تواند اهداف مجازات را تامین نماید بلکه آثار مثبتی نیز برای بزهکار و جامعه به همراه دارد کیفر سلب آزادی باید صرفاً در ارتباط با مجرمین خطرناک و در برابر جرایم شدید و تنها در صورت وجود ضرورت حمایت از عموم به عنوان مجازات تعیین شود قانونمند بودن کیفر سالب آزادی در حقوق ایران نیازمند تعریف ساز و کارهای تخصصی کیفر و تدوین قوانینی است که جایگاه کیفر سالب آزادی را در مراتب مجازات‌ها مشخص نماید. استفاده ایزاری از اصلاح و بازپذیری اجتماعی و هزینه‌های هنگفت تدابیر اصلاح و بازپروری از موانع جامعه‌پذیری بزهکار و جلوه‌های عدم موفقیت مراکز اصلاح و بازپروری بعد از خروج است. تشدید در صورت تکرار و تعدد جرم نیز از جمله اقدامات مشدده قانون ۱۳۹۲ در راستای جامعه‌پذیری بزهکار است. علل تشدید مجازات و راهکارهای پیشگیری از تکرار جرم در نظام کیفری اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا تعیین مجازات متناسب با بزه انجام شده سبب رعایت اصول انسانی و اسلامی، مثل اصل عدالت کیفری و تناسب بین جرم و مجازات می‌شود و این امر سلامت روانی جامعه را بیشتر تامین میکند. پس از بررسی مروری مقالات و مطالعات انجام شده در این تحقیق نتایج حاصل شده نشان داد که در قانون مجازات اسلامی بررسی دلایل بروز تکرار جرم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. طرفداران و موافقان نظریه اجرای تشدید مجازات که همان پیروان مکتب کلاسیک هستند با تکیه بر جنبه سزادهی و بازدارندگی مجازات و وجود حالت خطرناک در مورد مرتکبین تکرار جرم چنین استدلال می‌کنند: اولاً مجرم از اجرای مجازات قبلی متنبه نشده و در واقع یکی از اهداف مهم اجرای مجازات که اصلاح مجرم است تأمین نگردیده است. بنابراین می‌بایست با چنین فردی برخورد

شدیدتری صورت گیرد؛ ثانیاً کسی که برای اولین بار دست به ارتکاب جرم زده و مورد محاکمه و مجازات قرار گرفته و پس از آن دوباره مرتکب جرم میشود حکایت از حالت خطرناک وی دارد. چرا که با وسایل و فنون ارتکاب جرم آشنایی پیدا کرده و باید جامعه را از گزند چنین فردی در امان نگهداشت؛ ثالثاً تشدید مجازات تکرارکننده جرم سبب پیشگیری عمومی و اختصاصی از ارتکاب جرم میشود چرا که از یک سو مجرم همچون حسابگری مجرب به سنجش سود و زیان خود در نتیجه ارتکاب مجدد جرم میپردازد و با خود می‌سنجد که اگر دوباره مرتکب جرم شود مجازات سنگین‌تری در انتظار اوست. از این رو سعی بر آن دارد که مرتکب جرم نشود (پیشگیری اختصاصی) از سوی دیگر، با تشدید مجازات تکرارکننده جرم انتظار میرود که آثار عبرت‌انگیز آن در تعدیل تمایلات بزهکارانه افراد مؤثر افتد و کسانی که می‌کوشند راه بزهکاری را انتخاب کنند از حرکت در این مسیر باز ایستند (پیشگیری عمومی).

در مقابل جرم‌شناسان مکتب نئوکلاسیک، تشدید مجازات در مورد تکرارکنندگان جرم را جایز ندانسته و این قبیل مجرمین را بیمار یا عاملی از علت‌های اجتماعی دانسته و به هیچ وجه شدت برخورد با آنان را سازگار با عدالت نمی‌دانند. این عده معتقدند که اولاً مراقبتهای پس از اجرای مجازات یا به نحو مطلوب صورت نگرفته و یا اگر صورت گرفته، کافی نبوده است و یا یکی از اهداف اجرای مجازات که همان اصلاح و بازپروری بزهکار است به خوبی تأمین نشده است. چرا که از یک سو، جامعه عامل اصلی وقوع جرم اول بوده و با برخورد شدید و نامناسبی که با مجرم داشته، مقصر اصلی برای ارتکاب جرم بعدی او میباشد. از سوی دیگر، جامعه با ایجاد رسوایی و فضاحتی که از اجرای مجازات جرم اول به بار آورده باعث شده تا شخص خود را در جامعه رسوا و بی‌آبرو شناخته و قبح مجازات برای او به عمل عادی مبدل شود و اگر چنین مجرمی مجدداً دست به ارتکاب جرم بزند ناشی از همان پیشینه و برجستگی است که جامعه به او زده و با معرفی او به عنوان فردی ناصالح، او را از به دست آوردن شغل و حرفه‌ای خاص باز داشته تا لاجرم مجرم تنها راه پیش روی خود را ارتکاب جرم بداند. ثانیاً در خصوص مجازات زندان عدم تجهیز وضعیت زندان موجب شده فردی که برای اولین بار به علت ارتکاب جرمی کم‌اهمیت وارد زندان میشود با مجرمین حرفهای و سابقه‌دار هم‌نشین شود و در دوران محکومیت خود همچون کلاس درس به کسب مهارت‌های لازم جهت ارتکاب جرم بپردازد که این عوامل خود میتواند در ارتکاب جرم مؤثر باشد. برای کاهش تکرار جرم، نیازمند بهره‌گیری از راهکارهای مؤثر و علمی هستیم که بتوانند فرد مجرم را پس از گذراندن دوران حبس و اصلاح، به جامعه بازگردانده و از تکرار مجدد جرم جلوگیری کنند. این راهکارها عبارتند از: اصلاح و تقویت برنامه‌های آموزشی و توانمندسازی مهارتی برای مجرمان، توسعه سیستم‌های نظارتی و مراقبتی پس از آزادی، ارتقاء نقش خانواده و جامعه در حمایت و مراقبت از افراد آسیب‌پذیر، و همچنین ایجاد فرصت‌های شغلی و اقتصادی مناسب برای افراد در معرض خطر.

همچنین، آموزش‌های عمومی در حوزه قانون‌مداری، کاهش تبعیض و برقراری عدالت اجتماعی، از جمله عوامل مؤثر در پیشگیری از تکرار جرم می‌باشند. در کنار این اقدامات، همکاری مؤثر بین نهادهای قضائی، اجرائی، اجتماعی و فرهنگی ضروری است تا بتوان تمامی ابعاد و علل تکرار جرم را با هم تحلیل و مدیریت کرد. و با این نظریه که میتوان برای زندانیان آزاد شده از حبس برای تشجیح و جلوگیری از تکرار جرم اختصاص وام ها و فرصت های اقتصادی به شرط این که در مدت مشخصی که دادگاه تعیین میکند مرتکب هیچ جرمی نشوند تا بتوانند از این امکانات تشویقی استفاده کنند .

در پایان، باید گفت که جلوگیری از تکرار جرم، نیازمند اقداماتی مستمر و مطالعه محور است که بتواند به صورت پایدار و اثرگذار، سلامت اجتماعی و امنیت جامعه را تضمین کند و از گسترش رفتارهای مجرمانه در آینده جلوگیری به عمل آورد. تنها با تکیه بر فرهنگ‌سازی، توسعه حمایت‌های اجتماعی و قانون‌مداری می‌توانیم جامعه‌ای امن، سالم و پویا داشته باشیم که در آن تکرار جرم به حداقل ممکن برسد.

منابع و مآخذ

- آشوری، محمد (۱۳۹۸) جایگاه زندان در سیاست کیفری جهان معاصر مجموعه مقالات راهکارهای کاهش جمعیت کیفری زندان تهران: نشر میزان
- ابراهیمی شهرام (۱۳۸۴) کنگره‌های پنج ساله پیشگیری از جرم و عدالت کیفری دستاوردها و دورنماها . مجله حقوقی دادگستری ۵۲ و ۵۲، ۳۷۴-۳۵۵
- احمد حبیب (۱۳۹۲) جامعه شناسی انحرافات تهران نشر سمت چاپ ششم
- باهری، محمد (۱۳۹۸) تقریرات درس حقوق جزای عمومی چاپ سوم، انتشارات مجد.
- تاجیک محمد رضا (۱۳۹۴) روایت غیرت و هویت در میان ایرانیان تهران فرهنگ گفتمان
- رحیمی نژاد اسماعیل (۱۳۹۰) انگرش اسلامی به کرامت انسانی معرفت
- سرلک عادل (۱۳۹۹) مروری بر نقش عوامل خانوادگی اجتماعی و اقتصادی در بازگشت مجدد زندانیان به زندان در حقوق کشور ایران» اولین کنفرانس ملی حقوق علوم اجتماعی انسانی روانشناسی و مشاوره، تهران»
- عبدی عباس (۱۳۸۴) امجازات زندان و ارتکاب مجدد جرم مجله جامعه شناسی ایران، ۴(۲) ۷۷-۹۱
- غلامی، حسین (۱۳۸۳) پیشگیری از جرم از طریق توسعه اجتماعی مجله پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۱۱
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۵) جامعه شناسی تهران: نشر نی
- رهامی، محسن، تحول و تعدیل مجازاتها در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران مجله اندیشه های حقوقی، ش ۴، (پاییز ۱۳۸۲).
- حبیب زاده، محمد جعفر و محقق داماد، سید مصطفی، اصل قانونی بودن جرم و مجازات در حقوق ایران مجله دانشور دانشگاه شاهد ش ۹ و ۱۰، پاییز و زمستان ۱۳۷۴).

محسنی، مرتضی، 1375 دوره حقوق جزای عمومی، ج ۱، انتشارات گنج دانش

غلامی حسین، 1382 تکرار جرم، نشر میزان،

بیگی، جمال و، تیموری، مهرداد، ۱۴۰۱ بهره‌مندی محکومان از حق آموزش راهبرد پیشگیری از تکرار جرم و تخصصی دانشنامه‌های حقوقی دوره ۵، شماره: ۱۶ فصلنامه

حاج علی اکبری، محمد، ۱۴۰۱ راههای از بین بردن اثر زندان در تکرار جرم فصلنامه حقوقی قانون، یار، دوره ۶، شماره ۲۱. حجازی، سید ناصر و مروتی

سلیمانی فر، مهسا و سلیمانی فر فریده ۱۴۰۰ نقش مرکز مراقبت بعد از خروج از زندان در کاهش تکرار جرم، ششمین همایش بین‌المللی فقه و حقوق وکالت و علوم اجتماعی، همدان.

فرهمنندی، محمدحسن و کشاورز، علیرضا، ۱۴۰۰ بررسی و تحلیل دلایل بروز تکرار جرم در قانون مجازات اسلامی، فصلنامه فقه حقوق و علوم جزا، دوره ۵، شماره ۲۰. جرم

کریمی، محمد کاظم، ۱۴۰۰ بررسی تاثیر مجازاتهای جایگزین حبس بر بازاجتماعی شدن مجرمین و پیشگیری از تکرار جرم فصلنامه حقوقی قانون، یار دوره ۵، شماره ۱۹ مجله علمی تخصصی علوم انسانی و اسلامی در هزاره سوم دوره ۷، شماره ۷، بهار ۱۴۰۲، ۲۲۳-۲۱۴

گودرزی بروجنی محمد رضا و کمالی مژگان ۱۳۹۷ تاثیر عوامل محیط اقتصادی بر پیشگیری از وقوع یا تکرار .

سهیلی، فاطمه، ۱۳۹۹ مبانی و کیفرگذاری تکرار جرم با رویکرد قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹ فصلنامه الکترونیکی پژوهشهای حقوقی قانون، یار دوره ۳، شماره ۱۲.

Palmer, T (1975). "Martinson Revisited". Journal of Research in Crime and Delinquency, No.12.

صلاحیت رسیدگی دادگاه صلح بر جرایم اطفال و نوجوانان

امیرحسین فتحی^۱ امیرحسین طالبی^۲

چکیده. مقاله حاضر به بررسی صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم مرتبط با اطفال و نوجوانان پرداخته است. این پژوهش با تکیه بر ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف، نقش این دادگاه‌ها را در نظام قضایی کشور مورد تحلیل قرار داده و ضمن بررسی مبانی حقوقی و اجرایی آن، به چالش‌ها و فرصت‌های موجود در این حوزه پرداخته است. روش تحقیق در این مقاله ترکیبی بوده و شامل بررسی منابع کتابخانه‌ای، تحلیل اسناد حقوقی و مطالعات نظری است. در این راستا، مقاله به بررسی سابقه تاریخی تشکیل دادگاه صلح و هدف از ایجاد آن پرداخته و سپس به تحلیل نحوه رسیدگی این دادگاه‌ها به جرایم اطفال و نوجوانان می‌پردازد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دادگاه صلح با توجه به ماهیت غیررسمی‌تر و انعطاف‌پذیرتر خود، می‌تواند به عنوان یک مکانیزم مؤثر در رسیدگی به جرایم نوجوانان عمل کند. این دادگاه‌ها با رویکردی متفاوت نسبت به دادگاه‌های عمومی، تأکید بیشتری بر حل اختلافات به صورت صلح‌آمیز و هدایت نوجوانان به سوی اصلاح و بازپروری دارند. این رویکرد نه تنها به کاهش فشار بر دادگاه‌های عمومی کمک می‌کند، بلکه با توجه به سن و شرایط خاص نوجوانان، می‌تواند به ارتقای عدالت در مواجهه با این گروه سنی منجر شود. در نهایت، پیشنهاداتی برای بهبود عملکرد دادگاه صلح در این حوزه ارائه شده است. این پیشنهادات شامل تقویت زیرساخت‌های حقوقی و اجرایی دادگاه صلح، افزایش آگاهی قضات و کارشناسان این دادگاه‌ها درباره روانشناسی اطفال و نوجوانان و همچنین تدوین راهکارهای دقیق‌تر برای پیشگیری از تکرار جرایم است. این اقدامات می‌تواند به تقویت نظام حقوقی کشور و تحقق اهداف اجتماعی و حقوقی در حوزه کیفر نوجوانان کمک کند.

واژگان کلیدی: دادگاه صلح، اطفال و نوجوانان، ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف، عدالت کیفری، چالش‌های قضایی.

مقدمه

در نظام قضایی هر کشور، دادگاه‌ها به عنوان نهادهای اصلی رسیدگی به اختلافات و جرایم عمل می‌کنند. در ایران، انواع مختلفی از دادگاه‌ها وجود دارند که هر یک صلاحیت خاص خود را بر اساس موضوع دعوا و طبق قانون دارند. این صلاحیت‌ها، که به عنوان "صلاحیت ذاتی" شناخته می‌شوند، نقش تعیین‌کننده‌ای در تخصیص پرونده‌ها به دادگاه‌های مربوطه دارند. اما وقتی صحبت از جرایم اطفال و نوجوانان می‌شود، اهمیت بررسی صلاحیت دادگاه‌ها دوچندان می‌شود؛ زیرا حقوق این گروه سنی، به عنوان یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های جامعه جهانی و حقوق بشر،

^۱ نویسنده مسئول: گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس، شهر قدس، ایران، Amirhosseinfathi1381@gmail.com

^۲ گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهر قدس، شهر قدس، ایران، Amirhossein.talebi106@gmail.com

نیازمند رعایت دقیق و حساس است. موضوع اصلی این مقاله بررسی این است که آیا دادگاه صلح، با توجه به قوانین موجود، صلاحیت رسیدگی به جرایم ماده 12 شورای حل اختلاف، بند 9 و 10 نسبت به اطفال و نوجوانان را دارد؟ این سوال در زمینه‌ای مطرح می‌شود که حقوق کودکان و نوجوانان به عنوان یکی از اولویت‌های نظام‌های قضایی جهانی، در حال تبدیل شدن به یک استاندارد بین‌المللی است. در این راستا، تحولات نظام قضایی ایران، از جمله تبدیل شورای حل اختلاف به دادگاه صلح، نیاز به بررسی دقیق‌تر این موضوع را بیش از پیش احساس می‌کند. شورای حل اختلاف، با هدف بهره‌گیری از ظرفیت‌های مردمی و افراد معتمد و دارای جایگاه اجتماعی تشکیل شده بود تا از طریق صلح و سازش به حل و فصل اختلافات بپردازد و فرهنگ صلح و سازش را در جامعه ترویج دهد. این شورا همچنین با پیشگیری از طرح دعاوی ساده در مراجع قضایی، تلاش می‌کرد تا تعداد پرونده‌ها کاهش یابد و طرفین در صورت توافق، از طرح دعاوی جدید جلوگیری شود. اما با وجود تلاش‌های زیاد، در طول سال‌ها این فرهنگ به‌طور کافی گسترش نیافت و مردم کمتر از گذشته به صلح و سازش تمایل داشتند. این امر، همراه با نیاز به هماهنگی بیشتر نظام قضایی ایران با نظام قضایی جهانی و نیاز به تغییر و تحول در قوانین قدیمی، منجر به تبدیل شورای حل اختلاف به دادگاه صلح شد. دادگاه صلح، در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران، به منظور کاهش بار دادگاه‌های عمومی و تسریع در رسیدگی به دعاوی کم‌اهمیت و ساده تأسیس شد. این دادگاه‌ها با هدف فراهم آوردن بستری برای رسیدگی سریع و کارآمد به پرونده‌های با ماهیت کم‌اهمیت و نیز دعاوی جزئی در زمینه‌های حقوقی و کیفری، ایجاد گردید. یکی از اهداف اصلی از ایجاد این دادگاه‌ها، تسهیل فرآیند دادرسی و کاهش پیچیدگی‌های موجود در حل و فصل دعاوی است که موجب افزایش سرعت در فرآیند قضائی و به تبع آن، کاهش زمان انتظار برای صدور حکم می‌شود. در کنار این، با توجه به حجم بالای پرونده‌ها و تراکم کار در دادگاه‌های عمومی و تخصصی، دادگاه صلح به منظور تخصیص صلاحیت‌های قضایی محدود و تخصصی برای رسیدگی به دعاوی ساده، ایجاد گردید. این دادگاه‌ها از طریق تعیین صلاحیت‌های خاص، امکان رسیدگی به دعاوی مالی و کیفری با مبلغ و اهمیت پایین را فراهم می‌آورند، که موجب کاهش فشار بر سایر مراجع قضایی می‌شود. نکته مهم در خصوص دادگاه صلح، استقلال آن به عنوان یک مرجع قضایی است که قادر به رسیدگی به دعاوی ساده و کم‌اهمیت است. این ویژگی باعث می‌شود تا دادگاه‌های عمومی و تخصصی بتوانند به پرونده‌های پیچیده‌تر و مهم‌تر رسیدگی کنند و در عین حال، دسترسی مردم به عدالت تسهیل گردد. همچنین، دادگاه صلح به عنوان یک مرجع قضایی کم‌هزینه، امکان رفع نیازهای حقوقی اقشار مختلف جامعه را با هزینه کمتر و در مدت زمان کوتاه‌تری فراهم می‌آورد. اما آیا دادگاه صلح و دادگاه اطفال و نوجوانان ظرفیت و توانایی لازم برای رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان را دارند؟ این سؤال در یک زمینه بین‌المللی مطرح می‌شود که حقوق کودکان و نوجوانان به عنوان یکی از اولویت‌های جامعه جهانی، در حال تبدیل شدن به یک استاندارد بین‌المللی است. مقایسه صلاحیت دادگاه‌ها در

ایران با سیستم‌های قضایی کشورهای دیگر می‌تواند به شناسایی نقاط قوت و ضعف موجود کمک کند و زمینه‌ساز ارتقای کیفیت و کارآمدی نظام قضایی در این حوزه باشد. با تحلیل تجربیات موفق کشورهای دیگر و تطبیق آن‌ها با شرایط داخلی، می‌توان به اصلاحاتی دست یافت که هم‌راستا با استانداردهای بین‌المللی باشد و هم به حفظ حقوق اطفال و نوجوانان در فرآیندهای قضایی کمک کند. در نهایت، این مقاله با هدف بررسی صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، ضمن تحلیل مبانی حقوقی و مقایسه آن با سیستم‌های قضایی دیگر، به دنبال ارائه پیشنهاداتی برای بهبود عملکرد این دادگاه‌ها و تقویت نظام حقوقی کشور در این حوزه است. این اصلاحات نه تنها به بهبود برخورد با جرایم نوجوانان کمک می‌کند، بلکه به حفظ حقوق این گروه آسیب‌پذیر در جامعه نیز منجر خواهد شد.

صلاحیت در جرایم اطفال و نوجوانان

در نظام قضائی ایران، رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، به‌ویژه جرایم غیرعمدی ناشی از کار یا تصادفات رانندگی، نیازمند رویکردی خاص و متمایز است که ویژگی‌های سنی، روانی و اجتماعی این گروه سنی را در نظر بگیرد. به همین دلیل، دادگاه‌های اطفال و نوجوانان به‌عنوان مرجع تخصصی برای رسیدگی به جرایم این گروه، مسئولیت اصلی را بر عهده دارند. این دادگاه‌ها بر اساس رویکرد تربیتی و اصلاحی عمل می‌کنند و به‌جای استفاده از مجازات‌های سخت، به اصلاح رفتار و بازگشت نوجوانان به جامعه از طریق روش‌های آموزشی، مشاوره‌ای و تربیتی تأکید دارند.

بر اساس سیستم قضائی ایران، برای اطفال و نوجوانان زیر ۱۸ سال، مجازات‌ها معمولاً کمتر از مجازات‌های بزرگسالان و با هدف اصلاح و تربیت آنها است. در این راستا، دادگاه‌های اطفال و نوجوانان صلاحیت رسیدگی به جرایم سبک و کم‌اهمیت را دارند، اما در صورتی که جرم ارتكابی از نوع پیچیده یا سنگین باشد، پرونده به دادگاه‌های دیگر ارجاع داده می‌شود. این نوع تقسیم‌بندی به‌ویژه در جرایم غیرعمدی مانند تصادفات رانندگی اهمیت دارد که می‌تواند با توجه به شدت آسیب و پیامدهای آن، دادگاه صالح برای رسیدگی را تعیین کند.

در این چارچوب، دادگاه صلح نیز نقش مهمی ایفا می‌کند. اگر جرم ارتكابی توسط نوجوان از نوع سبک باشد و جنبه خصوصی آن (مانند جبران خسارت مالی) بر جنبه کیفری آن غالب باشد، دادگاه صلح می‌تواند به‌عنوان مرجع رسیدگی وارد عمل شود. این دادگاه با رویکردی صلح‌جویانه و با هدف حل و فصل سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر پرونده‌ها، از طریق مذاکره و توافق طرفین، مشکلات را حل و فصل می‌کند. به‌ویژه در مواردی که شاکی تمایل به پیگیری کیفری نداشته باشد و تنها خواهان جبران خسارت باشد، دادگاه صلح می‌تواند به پرونده رسیدگی کند.

با این حال، در شرایطی که جنبه کیفری جرم پررنگ‌تر باشد یا آسیب‌های جسمی جدی به وجود آمده باشد، دادگاه اطفال و نوجوانان صلاحیت رسیدگی خواهد داشت. این دادگاه‌ها در موارد پیچیده‌تر که نیاز به مداخلات تخصصی دارند، اقداماتی مانند ارجاع به مراکز تربیتی یا اتخاذ مجازات‌های تعلیقی را در نظر می‌گیرند تا متهمان در محیط‌های اصلاحی و تربیتی به جامعه بازگردند. این رویکرد به‌ویژه برای نوجوانانی که در مرحله رشد قرار دارند، مناسب است زیرا این افراد هنوز در حال یادگیری و شکل‌گیری شخصیت خود هستند و باید فرصت اصلاح رفتار پیدا کنند.

نکته قابل توجه در این روند، تأکید بر رویکرد اصلاح‌گرایانه است. هدف از رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، تنها مجازات نیست بلکه تربیت و بازگشت این افراد به جامعه به‌عنوان شهروندانی مفید است. در این راستا، سیستم قضائی باید از مجازات‌های سخت و مضر اجتناب کند و به‌جای آن، از روش‌هایی مانند خدمات اجتماعی، دوره‌های آموزشی مهارت‌های زندگی و مشاوره‌های روان‌شناختی استفاده کند. این روش‌ها به نوجوانان کمک می‌کنند تا رفتارهای خود را اصلاح کنند و از ارتکاب جرایم مجدد جلوگیری شود.

در نهایت، نظام قضائی ایران باید در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، تفاوت‌های سنی، روان‌شناختی و اجتماعی این گروه سنی را در نظر بگیرد و رویکردی انسانی و اصلاحی را در پیش گیرد. این رویکرد، که بر اساس آموزه‌های دینی و فقهی شکل گرفته است، با هدف بازگشت نوجوانان به جامعه و جلوگیری از تکرار جرم، به نفع هر دو طرف یعنی متهم و جامعه است. این فرآیند باید با رعایت حقوق اطفال و نوجوانان، به‌ویژه از منظر حقوق بشر، انجام گیرد تا عدالت اجتماعی برقرار شده و به‌طور مؤثر از تکرار جرم جلوگیری شود.

تحلیل نظریه شماره 7/1403/127 در خصوص صلاحیت رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، به‌طور خاص بر تفکیک میان دو نوع صلاحیت در حقوق کیفری تأکید دارد: صلاحیت مبتنی بر نوع جرم و صلاحیت مبتنی بر وضعیت فردی متهم. در نظریه مذکور، اداره کل حقوقی به‌طور روشن بر صلاحیت مبتنی بر وضعیت فردی متهم تأکید کرده است که به ویژگی‌هایی چون سن، وضعیت روانی، و موقعیت اجتماعی فرد متهم وابسته است. این رویکرد به‌ویژه در مورد اطفال و نوجوانان اهمیت دارد زیرا این گروه سنی به لحاظ رشد شناختی، عاطفی و اجتماعی ویژگی‌های خاصی دارند که باید در فرایند دادرسی مورد توجه قرار گیرد.

صلاحیت مبتنی بر نوع جرم در حقوق کیفری به این معناست که نوع جرم ارتكابی، شدت آن، و تأثیرات آن بر جامعه تعیین‌کننده صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به آن است. این نوع صلاحیت بیشتر در مورد جرایم سنگین و بزرگسالان کاربرد دارد. اما صلاحیت مبتنی بر وضعیت فردی متهم، به‌ویژه در مورد اطفال و نوجوانان، بر اساس ویژگی‌های خاص سنی و روانی آن‌ها شکل می‌گیرد. این نگاه به‌طور خاص با مبانی عدالت تربیتی و ترمیمی هم‌ساز

است و هدف آن اصلاح و بازپروری نوجوانان به جای صرفاً مجازات است. به این ترتیب، سیستم قضائی ایران به طور فزاینده‌ای رویکرد انسان‌محور و اصلاحی در برخورد با اطفال و نوجوانان اتخاذ کرده است.

از نظر حقوق بین‌الملل، نظریه شماره 7/1403/127 با تعهدات جمهوری اسلامی ایران به‌ویژه در زمینه حقوق کودک کاملاً هم‌راستا است. کنوانسیون حقوق کودک مصوب 1989 و قواعد حداقلی سازمان ملل متحد در زمینه عدالت کیفری نوجوانان، تأکید دارند که رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان باید در مراجع قضائی تخصصی و با رویکردی حمایتی و متناسب با نیازهای سنی آن‌ها انجام گیرد. این اسناد بر لزوم اجتناب از دادرسی‌های عمومی و غیرتخصصی برای اطفال تأکید می‌کنند، حتی در مورد جرایم سبک، و این امر با هدف حمایت از حقوق کودک و فراهم آوردن زمینه اصلاح رفتار و بازگشت سالم آن‌ها به جامعه است.

نظریه مشورتی شماره 7/1403/127 در واقع نوعی تفسیر متری از قانون است که نه تنها با توجه به اهداف قانون‌گذار بلکه بر اساس اصول اساسی حقوق کودک، حقوق بشر، و آموزه‌های فقهی و اسلامی به تحلیل صلاحیت دادگاه‌ها پرداخته است. با تأکید بر صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان، این نظریه به‌وضوح هدف خود را در پیشبرد دادرسی تخصصی و عادلانه در مورد اطفال و نوجوانان قرار داده است و در نهایت، به ایجاد یک رویه قضائی منسجم و همگن کمک می‌کند. این امر در جلوگیری از صدور آراء متضاد و افزایش انسجام در سیستم قضائی مؤثر است.

نظریه مذکور همچنین بر تقویت حقوق بنیادین کودک تأکید دارد و از آن به‌عنوان گامی مهم در راستای تحقق دادرسی عادلانه در سیستم قضائی ایران یاد می‌کند. در نهایت، این نظریه به‌طور مشخص مؤید آن است که جمهوری اسلامی ایران به‌طور تدریجی در حال حرکت به سوی ایجاد یک ساختار قضائی تخصصی، اصلاح‌محور و انسان‌مدار است که بر تربیت، بازپروری و بازگشت سالم اطفال و نوجوانان به جامعه تأکید دارد. این رویکرد نه تنها از حقوق اطفال حمایت می‌کند، بلکه به‌طور کلی به تحقق عدالت اجتماعی و پیشگیری از تکرار جرم در این گروه سنی می‌انجامد.

حل تعارض صلاحیت میان دادگاه‌ها در جرایم اطفال و نوجوانان

حل تعارض صلاحیت بین دادگاه‌ها در رسیدگی به جرایم نوجوانان و جرایم غیرعمدی در نظام حقوقی ایران، موضوعی است که در برخی موارد با چالش‌های پیچیده‌ای روبه‌رو می‌شود. این مشکل زمانی بیشتر نمایان می‌شود که متهم نوجوان باشد و جرم ارتكابی از نوع غیرعمدی یا سبک محسوب شود. در چنین مواردی، انتخاب دادگاه

صالح برای رسیدگی به پرونده می‌تواند تأثیر زیادی بر سرنوشت متهم و حقوق شاکی داشته باشد. برای حل این تعارض، باید به مجموعه‌ای از اصول حقوقی، فقهی و همچنین سازوکارهای قانونی موجود توجه شود.

اولین گام برای حل این تعارض، تحلیل ماهیت پرونده است. اگر جرم ارتكابی از سوی فرد زیر 18 سال صورت گرفته باشد، دادگاه اطفال و نوجوانان به‌طور طبیعی صلاحیت رسیدگی به این پرونده را دارد. این دادگاه‌ها با هدف اصلاح و تربیت نوجوانان و پیشگیری از تکرار جرم، بر اساس ویژگی‌های سنی و اجتماعی نوجوانان فعالیت می‌کنند. در مواردی که جرم ارتكابی از نوع سبک و غیرعمدی باشد، دادگاه اطفال و نوجوانان می‌تواند با رویکرد تربیتی و اصلاحی به پرونده رسیدگی کند. این امر بر اساس اصل «العقوبة للتأديب لا للانتقام» استوار است که بر اصلاح فرد به جای انتقام جویی از او تأکید دارد.

با این حال، در صورتی که ویژگی‌های پرونده نشان دهد که رسیدگی از مسیر غیر کیفری و با هدف ترمیم روابط و جبران خسارت می‌تواند مؤثرتر باشد، این امکان وجود دارد که پرونده به دادگاه صلح ارجاع داده شود. دادگاه صلح به‌عنوان مرجع سریع و ساده، می‌تواند با رویکردی صلح‌آمیز و به‌ویژه در جرایم سبک، به حل و فصل اختلافات بپردازد. این روش به ویژه زمانی کارآمد است که شاکی تمایل به رسیدگی کیفری نداشته باشد و طرفین پرونده به حل اختلاف از طریق صلح و سازش موافق باشند. در چنین مواردی، دادگاه صلح می‌تواند با بررسی جنبه‌های حقوقی جرم و جبران خسارت وارد شده، اقدام کند.

در مقابل، چنانچه جرم دارای پیامدهای جدی‌تری باشد یا نیاز به اصلاح رفتاری و کیفری متهم احساس شود، رسیدگی به پرونده همچنان در صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان باقی می‌ماند. به‌ویژه در جرایم غیرعمدی که پیامدهایی همچون آسیب جسمی یا خسارت‌های بزرگ به دنبال دارند، دادگاه اطفال و نوجوانان باید نقش خود را ایفا کرده و ضمن توجه به جنبه‌های کیفری، از مجازات‌های متناسب و اصلاحی استفاده کند. در این زمینه، اصول تربیتی و اصلاحی بر مجازات‌های سنگین مقدم است.

در صورت بروز تعارض بین دادگاه‌ها، مرجع تشخیص صلاحیت دادستان محل است. دادستان با بررسی پرونده و بر اساس شرایط سنی، اجتماعی و ویژگی‌های جرم، صلاحیت دادگاه را تعیین می‌کند. در موارد پیچیده‌تر، دادستان کل کشور یا شورای عالی قضائی می‌تواند به‌عنوان مرجع عالی‌تر تصمیم‌نهایی را اتخاذ کنند. این مراجع با توجه به نوع جرم، شرایط متهم و شاکی، و اهداف دادرسی، بهترین دادگاه را برای رسیدگی به پرونده انتخاب می‌کنند.

از منظر فقهی، اصولی همچون رفق در قضاوت و عدم مسئولیت کیفری کودکان تا رسیدن به بلوغ، در تعیین صلاحیت دادگاه مؤثر است. در این رویکرد، همواره اولویت به اصلاح فرد و بازگشت او به جامعه داده می‌شود، نه

مجازات‌های سخت و انتقام‌جویانه. بر اساس این دیدگاه، حتی در جرایم سبک و غیرعمدی نیز، امکان حل اختلافات از طریق دادگاه صلح مجاز است، به شرط آنکه روند دادرسی با توجه به شرایط خاص کودک و نوجوان و اهداف تربیتی صورت گیرد.

در نهایت، می‌توان گفت که حل تعارض صلاحیت میان دادگاه‌ها در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان و جرایم غیرعمدی نیازمند رویکردی جامع است که در آن، اصول قانونی و فقهی و اهداف تربیتی مورد توجه قرار گیرد. چنین رویکردی نه تنها به تحقق عدالت کمک می‌کند بلکه در پیشگیری از تکرار جرم و کاهش آسیب‌های اجتماعی در این گروه سنی نیز مؤثر خواهد بود.

تحلیل حقوقی، سیاسی و اسلامی صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان

موضوع صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در نظام قضائی ایران، یکی از مسائل پیچیده و چالش‌برانگیز است که نیاز به بررسی چندجانبه از جنبه‌های حقوقی، سیاسی و فقهی-اسلامی دارد. این موضوع پس از تصویب ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف در سال ۱۴۰۲، که به‌طور خاص صلاحیت دادگاه صلح را در رسیدگی به برخی جرایم سبک اطفال و نوجوانان معرفی می‌کند، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفته است.

از منظر حقوقی، سه اصل بنیادین در تعیین صلاحیت دادگاه برای رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان وجود دارد: تخصص، توافق و عدالت. دادگاه اطفال و نوجوانان، به دلیل داشتن ساختار، رویه و تخصص‌های لازم برای مواجهه با ویژگی‌های روانی، سنی و تربیتی این گروه سنی، به عنوان مرجع اصلی برای رسیدگی به جرایم آنان شناخته می‌شود. این دادگاه‌ها به‌طور ویژه طراحی شده‌اند تا بر اساس ویژگی‌های خاص کودک و نوجوان، به اصلاح و بازپروری آنان پرداخته و از مجازات‌های سخت اجتناب کنند.

طبق ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف، رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان تنها در صورتی به دادگاه صلح سپرده می‌شود که جرم از نوع سبک باشد و جنبه خصوصی آن غلبه داشته باشد. این امر به‌ویژه در مواردی که طرفین به صلح و سازش تمایل دارند، امکان‌پذیر است. در این شرایط، دادگاه صلح می‌تواند به عنوان نهاد میانجی وارد عمل شود. با این حال، در پرونده‌هایی که نیازمند اصلاح رفتار و توجه قضائی تخصصی هستند، صلاحیت دادگاه اطفال و نوجوانان مقدم خواهد بود.

از دیدگاه سیاسی، ارجاع برخی جرایم سبک به دادگاه صلح در راستای سیاست‌های کلان قضائی برای کاهش تراکم پرونده‌ها و تسریع در رسیدگی‌ها است. این سیاست‌ها به‌ویژه در شرایطی که پرونده‌ها از نظر پیچیدگی کم‌اهمیت هستند، می‌تواند به کاهش بار قضائی و استفاده بهینه از منابع انسانی و مالی دستگاه قضائی کمک کند. با

این حال، این اقدام باید با دقت و به‌طور متوازن صورت گیرد تا از تضعیف اصول دادرسی عادلانه و نادیده گرفتن نیازهای ویژه اطفال و نوجوانان جلوگیری شود.

سیاست‌گذاری قضائی باید توازن مناسبی میان کاهش بار کاری دستگاه قضائی و حفظ اصول عدالت و تربیت متهمین اطفال و نوجوانان برقرار سازد. این نگاه به عدالت کیفری، می‌بایست از هم‌پوشانی وظایف دادگاه صلح و دادگاه اطفال و نوجوانان پرهیز کرده و دادگاه تخصصی را در موارد خاصی که به تربیت و اصلاح نیاز است، در اولویت قرار دهد.

از منظر فقهی و اسلامی، منابع دینی تأکید زیادی بر رویکرد اصلاح‌محور و تربیتی در مواجهه با بزهکاری اطفال و نوجوانان دارند. طبق حدیث مشهور امام صادق (ع): «الصبی لا یؤاخذ بالجنايات حتی یتبلغ» (کودک تا بلوغ مسئولیتی در قبال جرایم ندارد)، نشان‌دهنده آن است که رویکرد کیفری در مواجهه با اطفال و نوجوانان باید جای خود را به رویکرد تربیتی و اصلاحی دهد.

در فقه اسلامی، تأکید بر توبه و اصلاح رفتار مجرمین، به‌ویژه در مورد افراد نابالغ، پشتوانه‌ای محکم برای ضرورت وجود دادگاه‌هایی با ساختار تربیتی و حمایتی مانند دادگاه نوجوانان است. این نگاه، با نیاز به برخورداری از اقدامات اصلاحی و حمایتی، نشان می‌دهد که دادگاه صلح، که فاقد چنین ساختاری است، ممکن است نتواند به‌طور مؤثر با ویژگی‌های خاص اطفال و نوجوانان برخورد کند.

یکی از مسائل نوظهور در نظام قضائی ایران، تعارض صلاحیت بین دادگاه صلح و دادگاه اطفال و نوجوانان است. در ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف، رسیدگی به جرایم سبک اطفال و نوجوانان تحت شرایط خاص به دادگاه صلح واگذار شده است. با این حال، با توجه به رویکرد تربیتی و تخصصی دادگاه اطفال و نوجوانان، این دادگاه‌ها به‌طور طبیعی باید مرجع اصلی رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان باشند. در مواردی که جرم سبک باشد و طرفین توافق بر صلح و سازش داشته باشند، ممکن است دادگاه صلح وارد عمل شود، اما این امر تنها در صورتی است که دادگاه اطفال و نوجوانان تشخیص دهد که پرونده نیاز به رسیدگی تخصصی ندارد.

در حل تعارض صلاحیت میان دادگاه‌ها، از جمله در جرایم سبک اطفال و نوجوانان، دادستان محل می‌تواند تصمیم بگیرد که پرونده به کدام دادگاه ارجاع شود. در صورت پیچیدگی یا تداوم تعارض، شورای عالی قضائی وارد عمل می‌شود و تصمیم نهایی را اتخاذ می‌کند. این امر با توجه به ماهیت جرم، شرایط سنی و اجتماعی متهم، و نوع توافق طرفین صورت می‌گیرد.

در نهایت، تصمیم‌گیری نهایی باید با در نظر گرفتن حقوق متهم و شاکی و اصول دادرسی عادلانه اتخاذ شود. این فرآیند باید مطابق با رویکرد اسلامی و حقوقی باشد که بر بازپروری و اصلاح نوجوانان تأکید دارد، نه تنها مجازات آنها.

در مجموع، تحلیل حقوقی، سیاسی و اسلامی صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان نشان می‌دهد که دادگاه اطفال و نوجوانان به دلیل تخصص و رویکرد اصلاحی‌اش باید مرجع اصلی رسیدگی به این گونه جرایم باشد. دادگاه صلح می‌تواند تنها در شرایط خاص و با رعایت ملاحظات تربیتی و توافق طرفین وارد عمل شود. در مواردی که نیاز به اصلاحات تخصصی و تربیتی وجود دارد، باید دادگاه اطفال و نوجوانان به عنوان مرجع صالح باقی بماند. رویکرد اجرایی این قضیه باید هم‌راستا با سیاست‌های کلی قضائی و آموزه‌های اسلامی باشد که بر تربیت و اصلاح نوجوانان تأکید دارد.

یافته‌ها

تحلیل صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان در ایران، به‌ویژه در چارچوب ماده ۱۲ قانون شورای حل اختلاف و آیین‌نامه اجرایی آن، نشان‌دهنده ابعاد مختلفی است که نیازمند بررسی دقیق و چندوجهی است. این یافته‌ها به شرح زیر دسته‌بندی می‌شود:

نقش حمایتی و پیشگیرانه‌ی دادگاه صلح در مواجهه با جرائم اطفال و نوجوانان: دادگاه صلح با تکیه بر ساختار ساده، روند رسیدگی غیرتشریفاتی و تمرکز بر صلح و سازش، بستر مناسبی برای برخورد اولیه با جرایم سبک اطفال و نوجوانان فراهم می‌آورد. این رویکرد نه تنها از ورود سریع و بی‌واسطه اطفال و نوجوانان به فرایندهای سنگین کیفری جلوگیری می‌کند، بلکه آنان را از قرار گرفتن در معرض برچسب‌زنی، طرد اجتماعی و آثار منفی فضای رسمی قضائی محفوظ می‌دارد. به‌طور کلی، دادگاه صلح می‌تواند به‌عنوان نخستین ایستگاه مداخله در رفتارهای انحرافی نوجوانان، عملکردی پیشگیرانه ایفا کند.

پاسداری از حقوق و کرامت انسانی اطفال و نوجوانان در فرآیند دادرسی: دادگاه صلح به دلیل ماهیت خود، به نسبت دادگاه‌های کیفری، قابلیت بیشتری برای به‌کارگیری رویکردهای انسانی، اصلاح‌محور و مبتنی بر درک وضعیت خاص اطفال و نوجوانان دارد. این رویکرد به حفظ کرامت انسانی کمک می‌کند و اعتماد اطفال و نوجوانان به سیستم قضائی را تقویت می‌نماید. اصل کرامت انسانی در دادگاه صلح موجب کاهش اضطراب و آسیب‌های روانی ناشی از دادرسی رسمی و ارائه فضایی مناسب‌تر برای بازپروری این افراد می‌شود. به این ترتیب، دادگاه صلح نسبت به دادگاه‌های کیفری، پابندی بیشتری به اصل "بازپروری به جای تنبیه" نشان می‌دهد.

اصلاح رفتار، هدف اصلی؛ نه صرفاً مجازات: یکی از تفاوت‌های بنیادین دادگاه صلح با دادگاه‌های کیفری در رویکرد به جرم است؛ در حالی که دادگاه‌های کیفری غالباً بر اجرای مجازات تمرکز دارند، دادگاه صلح به دنبال یافتن راه‌حل‌های جایگزین همچون مصالحه، خدمات اجتماعی، مشاوره روانی، و ترمیم آسیب است. این تغییر رویکرد، با روح عدالت ترمیمی و مبانی تربیتی-اصلاحی در تطابق کامل بوده و موجب می‌شود اطفال و نوجوانان به جای طرد شدن، مورد حمایت و هدایت قرار گیرند.

کاهش نرخ بازگشت به جرم از طریق مداخلات انسانی‌تر: استفاده از دادگاه صلح برای رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان نه تنها تجربه‌ی قضائی آن‌ها را کمتر آسیب‌زا می‌سازد، بلکه می‌تواند با ایجاد حس مسئولیت، توانمندسازی رفتاری و ارتقای خودآگاهی، از تکرار جرم در آینده پیشگیری کند. این فرآیند، که شامل گفتگو، مشارکت در تصمیم‌گیری و درک پیامدهای رفتاری است، می‌تواند آثار بازدارنده و اصلاحی بلندمدتی داشته باشد که در نظام کیفری سنتی غالباً حاصل نمی‌شود.

ضرورت مداخلات تخصصی و بین‌رشته‌ای در دادرسی اطفال و نوجوانان: تحقیق حاضر بر اهمیت همکاری نهادهای تخصصی مانند روان‌شناسان، مددکاران اجتماعی و مشاوران حقوقی در کنار قضات دادگاه صلح تأکید دارد. این تعامل بین‌رشته‌ای می‌تواند تحلیل دقیق‌تری از علل رفتار مجرمانه، وضعیت خانوادگی، روانی و اجتماعی اطفال و نوجوانان ارائه داده و تصمیم‌گیری قضائی را به سمت راهکارهای مؤثرتر و انسانی‌تر سوق دهد. بدون این مشارکت، عدالت ممکن است در ظاهر برقرار شود، اما در عمل ناکارآمد باقی بماند.

پیشنهاد اصلاح ساختارهای قانونی و قضایی: در راستای ارتقاء نقش دادگاه صلح در رسیدگی به جرائم اطفال و نوجوانان، پیشنهاد می‌شود که قوانین و آیین‌نامه‌های مرتبط، به گونه‌ای بازنگری شوند که نه تنها صلاحیت و اختیارات این دادگاه افزایش یابد، بلکه چارچوب‌هایی برای نظارت، ارزیابی و همکاری با نهادهای تخصصی نیز به‌طور شفاف تعریف گردد. این اصلاحات می‌تواند موجب انسجام، اثربخشی بیشتر، و کاهش هزینه‌های انسانی و مالی نظام کیفری شود.

هم‌راستایی با استانداردهای بین‌المللی حقوق اطفال و نوجوانان: رویکرد انسانی، مبتنی بر حقوق بشر و ترمیم‌محور دادگاه صلح، در صورت نهادینه‌شدن و حمایت قانونی، می‌تواند پاسخگوی الزامات بین‌المللی در زمینه حقوق اطفال و نوجوانان باشد. معاهداتی همچون کنوانسیون حقوق کودک، کشورهای عضو را ملزم به اتخاذ شیوه‌هایی برای پرهیز از زندان و مجازات‌های سخت و تأکید بر بازپروری و ادغام اجتماعی می‌کنند؛ دادگاه صلح، در صورت اصلاح و تقویت، می‌تواند ابزار مؤثری برای تحقق این تعهدات بین‌المللی باشد.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دادگاه صلح، به‌ویژه در مواجهه با جرایم سبک اطفال و نوجوانان، نقش مؤثری در پیشگیری از بازگشت به جرم، کاهش آسیب‌های روانی و اجتماعی و ارتقای فرآیندهای تربیتی دارد. این دادگاه با رویکردهایی مانند صلح و سازش، خدمات اجتماعی و مشاوره روانی، می‌تواند به‌طور مؤثر به اصلاح رفتار اطفال و نوجوانان کمک کند. به‌ویژه در شرایطی که جنبه عمومی جرم کمتر است، دادگاه صلح با ارائه فرآیندهای کم‌هزینه‌تر و غیرتشریفاتی می‌تواند نقش کلیدی در کاهش بار قضائی و تسهیل دسترسی به عدالت ایفا کند. این رویکرد نه تنها با حقوق و کرامت انسانی سازگار است، بلکه هم‌راستا با استانداردهای بین‌المللی حقوق کودک و نوجوانان قرار دارد.

نتیجه گیری

دادگاه صلح با ویژگی‌های منحصر به فرد خود، نظیر سادگی و سرعت در روند رسیدگی، می‌تواند نقش مؤثری در رسیدگی به جرایم سبک اطفال و نوجوانان ایفا کند. این دادگاه‌ها، که به‌عنوان مرجع قضائی کم‌هزینه و غیررسمی شناخته می‌شوند، می‌توانند به‌ویژه در جرایم کم‌اهمیت از قبیل توهین، تهدید، و ضرب و جرح‌های خفیف، به‌عنوان جایگزینی برای فرآیندهای قضائی طولانی و پیچیده عمل کنند. با این حال، برای جرایم سنگین‌تر و پیچیده‌تر، دادگاه صلح توانمندی کافی ندارد و ضروری است که چنین پرونده‌هایی به دادگاه‌های تخصصی اطفال و نوجوانان ارجاع شود تا از بررسی دقیق‌تر و متناسب با شرایط سنی و روانی متهم برخوردار شوند.

یکی از نکات کلیدی در مواجهه با جرایم اطفال و نوجوانان، تمرکز بر تربیت و بازپروری به‌جای مجازات است. مجازات‌های سخت و زندان باید تنها در شرایط خاص و زمانی که دیگر راهکارها به نتیجه نرسیده‌اند، در نظر گرفته شوند. در غیر این صورت، تمرکز صرف بر مجازات ممکن است منجر به آسیب‌های روانی و اجتماعی برای این گروه سنی شده و زمینه‌ساز بازگشت آن‌ها به بزهکاری شود. به‌جای آن، استفاده از نهادهای حمایتی، مشاوره روان‌شناسی و برنامه‌های آموزشی می‌تواند اثربخشی بیشتری در بازگشت اطفال و نوجوانان به جامعه داشته باشد.

حقوق بشر ایجاب می‌کند که سیستم قضائی در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان، فرصت‌هایی برای اصلاح و بازگشت به جامعه فراهم آورد. اطفال و نوجوانان به‌عنوان افراد در حال رشد، باید از فرصت‌هایی برای بازسازی شخصیت خود برخوردار شوند. مجازات صرف، که تنها هدف آن طرد اجتماعی است، نه تنها در بلندمدت به نفع جامعه نیست بلکه می‌تواند به افزایش آسیب‌های اجتماعی و بزهکاری مجدد منجر شود. بنابراین، حقوق بشر تأکید دارد که باید میان نظم اجتماعی و اصلاح رفتار متهمان توازن برقرار شود.

از منظر فقهی و قرآنی، اصولی همچون توبه و اصلاح در خصوص اطفال و نوجوانان باید با دقت و ظرافت اعمال شوند. قرآن کریم نیز بر اهمیت اصلاح و بازگشت به مسیر صحیح تأکید دارد و فرصت دادن به اطفال و نوجوانان برای بازگشت به جامعه و اصلاح رفتارشان را مقدم بر مجازات می‌داند. در این راستا، اعمال احکام کیفری نباید به صورت خشک و بدون توجه به شرایط سنی و روانی متهمان باشد. در واقع، اجرای احکام باید با درک صحیح از وضعیت خاص اطفال و نوجوانان صورت گیرد.

برای پاسخگویی به الزامات حقوق بشری و تحولات اجتماعی، نظام قضائی جمهوری اسلامی ایران نیازمند بازنگری در رویه‌ها و فرآیندهای دادرسی اطفال و نوجوانان است. ارتقاء صلاحیت دادگاه‌ها و آموزش قضات و کارکنان قضائی در زمینه روان‌شناسی رشد، می‌تواند به طور مؤثری در پیشگیری از تکرار جرم و ادغام مجدد اطفال و نوجوانان در جامعه کمک کند. علاوه بر این، توسعه نهادهای حمایتی و جایگزین‌های مجازات، مانند برنامه‌های آموزشی و درمانی، باید در اولویت سیاست‌های قضائی قرار گیرد.

دادگاه صلح، با سادگی در فرآیند رسیدگی و پرهیز از تشریفات پیچیده، می‌تواند به‌ویژه در رسیدگی به جرایم سبک اطفال و نوجوانان کارآمد باشد. این دادگاه‌ها با تمرکز بر اصلاح و ترمیم آسیب‌های ناشی از جرم، می‌توانند نقشی پیشگیرانه در جلوگیری از ورود اطفال و نوجوانان به دنیای مجازات‌های سنگین ایفا کنند. به همین دلیل، توجه به مزایای عدالت ترمیمی و مداخلات غیرکیفری در سیستم قضائی ایران ضروری به نظر می‌رسد.

با وجود مزایای دادگاه صلح، برخی چالش‌ها همچنان بر سر راه استفاده از این دادگاه‌ها در دادرسی اطفال و نوجوانان وجود دارد. از جمله این چالش‌ها می‌توان به نبود ساختار قانونی شفاف برای صلاحیت‌دادن رسمی به دادگاه صلح در این حوزه و نبود همکاری مستمر بین‌رشته‌ای میان دادگاه‌ها و متخصصان اجتماعی اشاره کرد. این مسائل باید در فرآیند اصلاحات قانونی و ساختاری مدنظر قرار گیرند تا بهره‌گیری کامل از ظرفیت‌های دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان میسر شود.

در نهایت، پیشنهاد می‌شود که قانون‌گذار در راستای بازنگری در مقررات دادرسی اطفال و نوجوانان، نقش دادگاه صلح را تقویت کرده و آن را به صورت رسمی وارد فرآیند دادرسی اطفال و نوجوانان نماید. همچنین، ایجاد سازوکارهایی برای همکاری مستمر میان دادگاه صلح و متخصصانی چون روان‌شناسان و مددکاران اجتماعی می‌تواند تصمیم‌گیری قضائی را به سمت راهکارهای مؤثرتر و انسانی‌تر هدایت کند. این اصلاحات، همراه با ترویج آموزش‌های تخصصی برای قضات و کارکنان قضائی، می‌تواند به تحقق عدالت ترمیمی و پیشگیری از بزهکاری در میان اطفال و نوجوانان کمک کند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان قضایی، به نقل از پایگاه اطلاع رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای

قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۹۹). سند تحول قضایی. تهران: مرکز رسانه قوه قضائیه.

قانون شوراهای حل اختلاف. (۱۴۰۲). تهران: پایگاه پژوهشکده شورای نگهبان.

قانون حمایت از اطفال و نوجوانان. (۱۳۹۹). تهران: انتشارات پژوهشگاه قوه قضائیه.

قانون آیین دادرسی کیفری. (۱۳۹۲). تهران: انتشارات روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

قانون مجازات اسلامی. (۱۳۹۲). تهران: انتشارات روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۷۳ با اصلاحات بعدی) تهران: انتشارات روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.

اداره کل حقوقی قوه قضائیه. (سال‌های مختلف). مجموعه نظریات مشورتی اداره کل حقوقی، تهران: نشر معاونت حقوقی قوه قضائیه.

نظریه مشورتی اداره کل حقوقی قوه قضائیه به شماره نظریه ۷/۱۴۰۳/۱۲۷ و شماره پرونده ۱۴۰۳-۱۶۸-۱۲۷ و تاریخ نظریه ۱۴۰۳/۳/۲۲ در باب صلاحیت دادگاه صلح در رسیدگی به جرایم اطفال و نوجوانان

کنوانسیون حقوق کودک (CRC) مصوب ۱۹۸۹ (تصویب شده توسط جمهوری اسلامی ایران با حق تحفظ)

أنوربها، رضا. (۱۳۹۹). حقوق جزای عمومی، جلد اول و دوم. تهران: نشر گنج دانش.

شمس، عبدالله. (۱۴۰۰). آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته. تهران: انتشارات دراک.

قاسم‌زاده، محمد. (۱۳۹۸). حقوق کودک در نظام کیفری ایران. مجله پژوهش حقوق، دانشگاه تهران، شماره ۳۵.

طوسی، شیخ طوسی. (۱۴۱۵ هجری قمری). النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی. قم: موسسه نشر اسلامی.

مجلسی، علامه. (بی تا). بحار الأنوار. جلد ۷۴ (در بخش اخلاق و رفتار اسلامی)، صفحه ۳۹۸. بیروت: مؤسسه الوفاء.

حر عاملی، شیخ. (بی تا). وسائل الشیعه. جلد ۲۱ (در بخش حقوق و تربیت کودکان)، صفحه ۳۴۵. حدیث شماره ۲۷۸۹۶.

تأثیر بیماریهای مسری خطرناک والدین بر سرپرستی و حضانت کودکان

اطهر درویشی^۱

چکیده. جایگاه خانواده در سرپرستی و حضانت کودکان غیر قابل انکار می‌باشد. گاهی بنیان خانواده به عللی روبه سستی می‌گراید و بنای آن درهم می‌ریزد و سبب می‌شود خانواده کارآمدی خود را از دست بدهد. در این وضعیت حضانت فرزندان یکی از مهم‌ترین مسائلی می‌باشد که جلوه می‌کند. به طور کلی با توجه به غبطه و مصلحت کودک و سلامت جامعه و همچنین نگاه تکلیف مدارانه به حضانت، وجوب حضانت کودک در فرض ابتلای والدین به چنین بیماری‌هایی به دلیل حکومت قاعده لاضرر برداشته می‌شود لیکن به لحاظ ماهیت حق مدارانه حضانت و اطلاعات ایتار امکان دارد نتوان حکم به حرمت نگهداری از کودک داد بلکه حضانت را موقتاً از آن‌ها سلب نمود و به شخص دیگری که شایستگی نگهداری و تربیت کودک را دارد بدهیم. در پژوهش حاضر مهم‌ترین سوال مطرح شده این است که تأثیر این بیماری‌های مسری خطرناک، بر سرپرستی و حضانت کودکان چگونه است؟ در پاسخ به این سوال با شیوه توصیفی - تحلیلی و به روش کتابخانه‌ای این فرضیه را مطرح می‌کند که بر مبنای قانون بیماری مسری مانع حضانت می‌شود و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که حضانت نیازمند ارتباط مستقیم و ملاقات و همنشینی با طفل است که بی شک در وضعیت بیماری‌های مسری خطرناک این مسأله با مانع مواجهه می‌شود و در مواردی می‌توان سلب حضانت را موجه دانست لیکن در خصوص سرپرستی، بی‌گمان وضعیت ارتباط مستقیم طفل کمتر است و بیماری‌های مسری خطرناک غالباً تأثیری بر سلب ولایت و سرپرستی ندارد.

کلید واژه‌ها: بیماری مسری خطرناک، والدین، حضانت، سرپرستی، کودک.

مقدمه

خانواده در اسلام به عنوان کانون آرامش و پیشرفت افراد شناخته می‌شود و در جوامع بشری، هسته اولیه و اساس جامعه است. حمایت از خانواده و تأمین حقوق اعضای آن از جمله موضوعاتی است که توسط تمام ادیان و مراکز مختلف مورد توجه قرار گرفته است. یکی از مسائل مهم در این زمینه، سرپرستی کودک است که از دیرباز مورد بحث فقها و حقوقدانان قرار داشته است. قانون مدنی ایران سرپرستی کودک را هم به عنوان حق و هم به عنوان تکلیف برای والدین در نظر گرفته است تا از آسانی اسقاط این حق جلوگیری کند. این مسأله در قوانین مختلفی همچون مواد ۱۲۱۸ و ۱۲۲۲ قانون مدنی، مواد ۱۲۴۸ و ۶۴ قانون امور حسبی روشن شده است.

در قانون جدید حمایت خانواده که در سال ۱۳۹۱ تصویب شد، مصلحت و غبطه کودک به عنوان معیار اصلی برای حمایت از حقوق کودکان در نظر گرفته شده است. به‌ویژه در مواردی همچون سرپرستی، حضانت، حق ملاقات و

^۱ نویسنده مسئول: گروه حقوق، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال، تهران، ایران Athar.darvishe7531@yahoo.com

انتقال کودک به محل زندگی جدید، تصمیمات قضائی بر اساس مصلحت کودک اتخاذ می‌شود. این رویکرد جدید سبب شده است که نگرش‌های قانونی به مسائل مربوط به حضانت و سرپرستی تغییر کند و عدالت بیشتری در مورد منافع کودک رعایت شود.

خانواده، اولین محیط برای تربیت، رشد و شکل‌گیری شخصیت کودک است و نقش حیاتی در آماده‌سازی او برای ورود به جامعه دارد. کوچک‌ترین تغییرات در خانواده می‌تواند تأثیرات عمیقی بر روح و روان کودک بگذارد. به همین دلیل توجه به حقوق و نیازهای کودک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این راستا، یکی از مسائل مهمی که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد، موضوع حضانت کودک است.

یکی از پرسش‌های اصلی در این زمینه این است که اگر مادر به بیماری مسری مبتلا شود، آیا این مسأله مانع از حق حضانت او می‌شود و حضانت به پدر تعلق می‌گیرد؟ برای کودکانی که در سنین پایین قرار دارند و نیاز ویژه‌ای به مراقبت‌های مادرانه دارند، آیا پدر می‌تواند تمام نیازهای کودک را برآورده کند؟ و اگر بیماری مادر موقت باشد، آیا او نمی‌تواند فردی را به عنوان نماینده خود برای نگهداری کودک منصوب کند؟

فقها و حقوقدانان در این زمینه نظرات مختلفی دارند. برخی به قاعده لاضرر استناد کرده و معتقدند که بیماری مسری ممکن است مانع از حضانت شود. اما با توجه به پیشرفت‌های علم پزشکی، دیگر نمی‌توان تنها به دلیل بیماری مسری، حضانت را از والدین سلب کرد. بنابراین، موضوع این تحقیق بررسی تأثیر بیماری‌های مسری خطرناک بر حضانت کودکان است.

سؤالات اصلی این تحقیق عبارتند از: چرا در صورتی که یکی از والدین به بیماری مسری مبتلا شود، حضانت از او سلب می‌شود؟ و چگونه قانون‌گذار با توجه به اصل مصلحت کودک در شرایط بیماری مسری والدین تصمیم‌گیری می‌کند؟ این مسائل به دلیل اهمیت حقوق کودکان و حفاظت از منافع آن‌ها باید مورد توجه قرار گیرد.

در این پژوهش، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای، به بررسی ابعاد مختلف این موضوع پرداخته می‌شود.

مفهوم شناسی

در این بخش به تبیین مفاهیم کلیدی در موضوع بحث پرداخته می‌شود. نخستین واژه‌ای که مورد بررسی قرار می‌گیرد "بیماری" است. در لغت، بیماری به معنای ناخوشی، دردمندی و ناتندرستی است (عمید، حسن، ۱۳۸۸، ص ۲۳۲). این مفهوم در لغت‌نامه دهخدا نیز به عنوان مرض، ناخوشی و رنجوری معرفی شده است. در تعریف پزشکی، بیماری حالتی است که در آن بدن یا اجزای آن از وضعیت طبیعی خود خارج می‌شود و ممکن است تمام بدن یا بخشی از

آن را تحت تأثیر قرار دهد (فرهنگ پزشکی دورلند، ۵۱۲). ابن سینا نیز بیماری را به عنوان یک واکنش غیرطبیعی در بدن انسان که ناشی از آسیب‌های اولیه است، تعریف می‌کند (قانون در طب، ۱۶۷).

بعد از شناخت مفهوم بیماری، لازم است اقسام آن مورد توجه قرار گیرد. بیماری‌ها به دو دسته اصلی تقسیم می‌شوند: **بیماری‌های غیرواگیر و بیماری‌های واگیر**. بیماری‌های غیرواگیر به آن دسته از بیماری‌ها گفته می‌شود که عوامل بیماری‌زا زنده ندارند و قابل انتقال نیستند. این بیماری‌ها معمولاً تحت تأثیر عواملی چون ژنتیک، شرایط محیطی و اجتماعی قرار دارند. بیماری‌هایی همچون بیماری‌های کلیوی، قلبی، دیابت و سرطان نمونه‌هایی از بیماری‌های غیرواگیر هستند. در مقابل، بیماری‌های واگیر یا مسری، ناشی از عوامل بیماری‌زای زنده مانند ویروس‌ها، باکتری‌ها، قارچ‌ها یا انگل‌ها هستند و از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شوند (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۲۰۹). این بیماری‌ها می‌توانند از انسان به انسان، از حیوان به انسان یا از محیط به انسان منتقل شوند.

در ادامه، بررسی معیار خطرناک بودن بیماری‌های مسری اهمیت پیدا می‌کند. برای ارزیابی خطرناک بودن بیماری‌های مسری، هیچ معیار ثابتی وجود ندارد و اثرات هر بیماری به صورت نسبی متغیر است. به عبارتی، تأثیر بیماری‌های مسری می‌تواند به مرگ، نقص عضو یا آسیب‌های موقت و دائمی منتهی شود (میر صالحیان، دالوند، ۱۳۹۷، ص ۲۳۷). به همین دلیل، نمی‌توان یک ارزیابی ثابت برای خطرناک بودن هر بیماری مسری ارائه داد، چرا که شدت تأثیر هر بیماری به عوامل مختلفی بستگی دارد.

موضوع بعدی که در این مقاله بررسی می‌شود، "سرپرستی" است. سرپرستی به معنای مسئولیت و مدیریت امور یک شخص است که نیاز به مراقبت دارد. در حقوق، سرپرست به کسی اطلاق می‌شود که مسئولیت اداره امور فرد محجور را بر عهده دارد. این سرپرست می‌تواند ولی، وصی یا قیم باشد. دکتر کاتوزیان سرپرستی را به عنوان یک سازمان حقوقی ویژه معرفی می‌کند که مفهوم ولایت، وصایت و قیمومت را دربر می‌گیرد (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۴).

در راستای سرپرستی، مفهوم "حضانت" نیز دارای اهمیت است. واژه حضانت به معنای مراقبت و پرورش کودک است و از واژه "حضان" به معنای زیر بال گرفتن یا پرورش نشأت گرفته است (عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید؛ ۱۳۸۸، ص ۴۱۱). در حقوق ایران، حضانت به معنای مراقبت از کودک در جنبه‌های مختلف زندگی او است، از جمله تربیت، محافظت و مراقبت از کودک، نظافت، و مراقبت‌های بهداشتی او. برخی از فقها نیز حضانت را به عنوان نوعی ولایت بر طفل و مجنون در نظر می‌گیرند، به گونه‌ای که از نظر شرعی باید تمام نیازهای کودک تامین شود (نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام؛ ۱۳۷۰، ج ۳۱).

با این حال، در قانون مدنی ایران تعریفی از حضانت وجود ندارد، اما بسیاری از حقوقدانان آن را به عنوان نگهداری و مراقبت از کودک، تنظیم روابط او با محیط اطراف و رعایت حق ملاقات نزدیکان کودک معرفی کرده‌اند (صفایی، حسین؛ امامی، اسدالله، مختصر حقوق خانواده؛ ۱۳۸۹، تهران: نشر میزان). به طور کلی، حضانت به عنوان مسئولیت نگهداری و پرورش کودک در نظر گرفته می‌شود و این مسئولیت باید مطابق با مصلحت و غبطه کودک انجام گیرد.

در مجموع، مفاهیم بیماری، سرپرستی و حضانت همگی در راستای حمایت از افراد، به ویژه کودکان، در مقابل آسیب‌ها و بیماری‌ها و فراهم کردن شرایط مناسب برای رشد و تکامل آن‌ها اهمیت دارند. این مفاهیم نه تنها در جنبه‌های حقوقی، بلکه در ابعاد اخلاقی و اجتماعی نیز تأثیرگذار هستند. از این رو، شناخت دقیق این مفاهیم و نحوه اعمال آن‌ها در شرایط مختلف از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

تأثیر بیماری‌های مسری خطرناک بر سرپرستی

کودکان به دلیل ضعف و ناتوانی جسمی و روانی از تصرف در اموال خود محروم هستند و به همین دلیل تحت سرپرستی و ولایت قرار می‌گیرند تا تمامی امور مرتبط با آن‌ها از جمله نگهداری، آموزش، تربیت و مدیریت اموال و دارایی‌هایشان تحت نظارت و حمایت ولی یا سرپرست قرار گیرد (مقدادی، ۱۳۹۰). این سرپرستی و ولایت بر اساس مصلحت و غبطه کودک شکل می‌گیرد، به طوری که تمامی تصمیمات و اقدامات سرپرست باید با توجه به منافع کودک صورت گیرد. بنابراین، هرگونه اقدام یا تصمیمی که مصلحت کودک را به خطر بیندازد، می‌تواند تأثیر مستقیمی بر وضعیت سرپرستی داشته باشد. به عبارت دیگر، سرپرستی و ولایت باید همواره در راستای تأمین مصلحت و صلاح کودک باشد و در صورتی که سرپرست نتواند این هدف را محقق کند، نیازمند حمایت و بازنگری در سرپرستی خواهد بود.

همانطور که ذکر شد، ولی و سرپرست باید همواره در پی تشخیص و فراهم کردن مصلحت و غبطه برای افراد تحت سرپرستی خود باشند. با این حال، بیماری‌های مسری خطرناک می‌توانند در برخی موارد این وظیفه حیاتی را مختل کنند. برای مثال، در صورتی که ولی یا سرپرست به بیماری مسری مبتلا شود و مجبور به فاصله‌گیری یا قرنطینه گردد، ممکن است نتواند مصلحت کودک را به درستی تشخیص داده یا آن را به اجرا درآورد. در چنین شرایطی، این سؤال مطرح می‌شود که آیا ابتلای سرپرست به بیماری مسری موجب عزل او از سرپرستی یا ایجاد تردید در صلاحیت او خواهد شد؟

یکی از مسائل مهم در بحث سرپرستی در حقوق خانواده، موضوع "ضم امین به ولی قهری" است که در ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی مطرح شده است. بر اساس این ماده، دو مبحث کلیدی قابل بررسی است. نخست، زمانی که ولی قهری به دلیل بیماری یا مشکلات دیگر نمی‌تواند امور مولی علیه خود را اداره کند. دوم، زمانی که ولی قهری به بیماری مسری خطرناک مبتلا است و این وضعیت می‌تواند بر مولی علیه تأثیر بگذارد و نیاز به تعیین شخصی به عنوان امین احساس شود. هدف این قسمت از بحث، بررسی اثر بیماری مسری خطرناک بر سرپرستی و ضم امین به ولی قهری است که این موضوع محور تحلیل پژوهش حاضر است.

قبل از پرداختن به تحلیل ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی، لازم است چند نکته مهم در نظر گرفته شود. ابتدا، ماده ۱۱۸۴ بیان می‌کند که ولی قهری ممکن است به دلیل کبر سن یا بیماری نتواند مسئولیت‌های خود را انجام دهد. در چنین مواردی، می‌توان از "ضم امین" استفاده کرد تا شخص دیگری به عنوان سرپرست و برای انجام امور مربوط به مولی علیه تعیین شود. دوم، در این ماده، امین به عنوان شخصی با پایین‌ترین سطح سرپرستی معرفی می‌شود که در شرایطی که ولی قهری قادر به انجام وظایف خود نیست، به کمک می‌آید و جایگزین وی می‌شود.

برای روشن‌تر شدن موضوع، فرض کنید پدر به دلیل بیماری مسری خطرناک قادر به انجام وظایف خود نیست. در این صورت، چگونه باید امور کودک را اداره کرد؟ یکی از راه‌حل‌ها این است که وکالت به مادر یا یک فرد دیگر که صلاحیت انجام این امور را دارد، داده شود. اما در صورتی که ولی قهری با دیگر اعضای خانواده دچار اختلاف باشد، مانند اختلاف بین مادر و پدر، ممکن است نتوان به آسانی از وکالت استفاده کرد. در چنین حالتی، دادگاه می‌تواند به تعیین امین پردازد تا اطمینان حاصل شود که حقوق کودک به درستی حفظ می‌شود.

در بسیاری از موارد، پدر یا جدپدری که ولی قهری هستند، به دلیل بیماری یا مشکلات دیگر قادر به انجام امور کودک نیستند. این شرایط در ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی نیز آمده است که در آن ذکر شده که بیماری و کهولت سن می‌تواند مانع از انجام وظایف ولی قهری شود. بنابراین، در چنین شرایطی، امکان ضم امین به ولی قهری برای انجام وظایف مربوط به کودک وجود دارد تا امور وی به درستی مدیریت شود.

در بحث ضم امین، دو سؤال اصلی مطرح است: اول، چه کسانی می‌توانند تقاضای ضم امین را داشته باشند؟ مطابق ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی، این درخواست می‌تواند از سوی اقارب کودک یا رئیس حوزه قضایی (که در این مورد دادستان است) صورت گیرد. در عمل، بیشتر درخواست‌ها از سوی مادر یا سایر اعضای خانواده انجام می‌شود. دوم، رابطه ولی قهری با امین چگونه است؟ در اینجا، رابطه طولی است، یعنی ولی قهری به عنوان سرپرست اصلی مسئول است و تنها در صورتی که قادر به انجام وظایف خود نباشد، امین برای کمک به او منصوب می‌شود.

مسئله دیگر این است که اگر بین اراده ولی قهری و امین تعارض ایجاد شود، چگونه باید این تعارض حل شود؟ پاسخ به این سؤال در ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی آمده است: تصمیمات باید بر اساس "مصلحت طفل" اتخاذ شوند. این یعنی آنچه که به نفع کودک است، باید در نظر گرفته شود. به عنوان مثال، اگر اختلافی میان ولی قهری و امین در مورد فروش دارایی کودک ایجاد شود، تصمیم نهایی باید به نفع مصلحت کودک باشد.

قیم

در صورتی که ولی قهری فوت کند، دادگاه می تواند یک قیم برای کودک تعیین کند. مطابق بند ۵ ماده ۱۲۴۸ قانون مدنی، در صورت عدم توانایی ولی قهری برای اداره اموال کودک، دادگاه حکم به عزل او صادر می کند. این موضوع در ماده ۱۲۱ قانون امور حسبی نیز آمده است که به بررسی شرایط قیمومت و تعیین قیم برای کودک پرداخته است. در مورد پژوهش حاضر، فرض بر این است که مادر کودک به بیماری مسری خطرناک مبتلا است، اما هنوز توانایی نگهداری از کودک را دارد. در این صورت، دادگاه می تواند به دنبال تعیین یک فرد صلاحیت دار برای نگهداری از کودک باشد تا زمانی که بیماری مادر بهبود یابد.

در صورتی که در میان اقوام فردی که توانایی نگهداری کودک را داشته باشد، مانند مادر بزرگ، عمه یا عمو وجود داشته باشد، دادگاه باید با دعوت از این افراد تصمیم بگیرد که کدام یک از آنها صلاحیت لازم را برای سرپرستی کودک دارد. در این زمینه، ماده ۶۱ قانون امور حسبی به قاعده اقریب اشاره دارد که بر اساس آن، پدر یا مادر محجور در صورتی که صلاحیت لازم را داشته باشند، در اولویت قرار دارند. اما در مواردی که توانایی انجام وظایف از سوی یکی از اقارب وجود نداشته باشد، دادگاه باید فردی را که صلاحیت کافی دارد به عنوان قیم تعیین کند.

در فرض دیگری، ممکن است فردی که به عنوان قیم انتخاب شده است، خود به بیماری مسری خطرناک مبتلا شود. در این صورت، آیا امکان اعطای وکالت به فرد دیگری برای انجام وظایف قیمومت وجود دارد؟ طبق نظر دادگاه، در صورتی که موضوع وکالت مشخص و معین باشد، امکان اعطای وکالت وجود دارد. اما برخی از امور مانند اجازه خروج از کشور قابل وکالت نیستند. بنابراین، در صورتی که قیم به بیماری مسری مبتلا شود، از طریق اخذ وکیل برای انجام امور می توان اقدامات لازم را انجام داد.

در پرونده ای که ذکر شد، درخواست ضم امین به ولی قهری به دلیل بیماری و کهولت سن جد پدری مورد بررسی قرار گرفت. دادگاه پس از بررسی وضعیت، حکم به ضم مادر به عنوان امین صادر کرد تا امور مالی و غیرمالی کودک تحت سرپرستی او قرار گیرد. از نظر قانونی، این تصمیم بر اساس مصلحت کودک و نیاز به حفظ حقوق وی اتخاذ شد.

نقد‌هایی که نسبت به رای صادره وارد است، از لحاظ شکلی و ماهوی قابل توجه هستند. از لحاظ شکلی، رعایت علائم نگارشی ضروری است. از نظر ماهوی، با اینکه قوانین به درستی استناد شده‌اند، اما یکی از نکات قابل توجه عدم درخواست نظر پزشکی قانونی درباره نوع بیماری مسری ولی قهری است. در این مورد، قاضی می‌توانست با درخواست از پزشکی قانونی، نوع بیماری و ناتوانی ولی قهری را دقیق‌تر بررسی کرده و در رای خود ذکر کند.

تأثیر بیماری‌های مسری خطرناک بر حضانت

حکم حضانت مادر مبتلا به بیماری مسری خطرناک

اگر مادری مبتلا به بیماری مسری خطرناک گردد، گاهی بیماری وی در شمار بیماری‌هایی است که از طریق حضانت کودک، امکان سرایت وجود ندارد یا به ندرت سرایت می‌کند؛ لیکن گاهی چنین نمی‌باشد. براین اساس، لازم است اثر ابتلا در هر دو فرض مورد بررسی قرار گیرد.

در فرض اول گاهی مادر به بیماری‌هایی همچون سل، آنفلونزای پرندگان و... مبتلا می‌شود که این بیماری‌ها از طریق دستگاه تنفسی به راحتی منتقل می‌گردند و این شرایط امکان ابتلای کودک را به بیماری مخصوصاً با وجود ارتباط بسیار نزدیکی که کودک با مادر دارد، بسیار سرعت می‌بخشد. علاوه بر این سیستم دفاعی بدن کودک، هنوز آنچنان قدرت کافی برای مقابله کردن با بیماری‌ها را نداشته و امکان در معرض خطر بودن کودک به بیماری بسیار بالا است. در این فرض بین فقها دو قول مطرح گردیده است. که برخی قائل به اسقاط حضانت مادر هستند و گروهی دیگر قائل به دوام حضانت وی می‌باشند.

قائلین به اسقاط حق حضانت مادر؛ برخی از فقهای امامیه تصریح نموده‌اند: هنگامی که مادر مبتلا به جذام و بیماری‌های مسری خطرناک شبیه آن گردد، حضانت طفل را از دست خواهد داد. (مکی عاملی، بی تا، ج ۱، ص ۳۹۶؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۲۵، ص ۲۷۹) این گروه از فقها به دلایلی استناد کرده‌اند که به آن‌ها می‌پردازیم.

دلیل نخست روایت می‌باشد با عنوان طائفه روایات فرار از بیماری مجذوم، که روایتی از امام صادق(ع) است. (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۴۵)

دومین دلیل قاعده لاضرر است. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۳۱)

برای حضانت کودک استحقاق مادر که مبتلا به بیماری مسری خطرناک شده است، حکم ضرری می‌باشد و به وسیله‌ی قاعده لاضرر نفی می‌شود.

بنابراین مادر این حق را نخواهد داشت. این وجه استدلال: قاعده مبتنی بر این می‌باشد که اولاً، مفاد قاعده را نفی حکم ضرری قلمداد شده است. (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۶۰؛ سیستانی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۴) وثانیاً، نفی حکم را اعم از نفی حکم وضعی یا حکم تکلیفی دانسته شود؛ چرا که استحقاق حضانت طفل، حکمی وضعی می‌باشد که توسط قاعده لا ضرر نفی می‌شود.

بنابراین، براساس این قاعده، می‌توان قائل شد که مادری که مبتلا به بیماری مسری خطرناک شده است، استحقاق حضانت طفل را از دست خواهد داد. به دلیل این که حضانت طفل توسط وی، باعث انتقال بیماری مسری خطرناک به کودک می‌شود که این حکم، ضرری می‌باشد و نفی می‌گردد.

قائلین به عدم اسقاط حق حضانت: گروهی از فقها شرط سلامت حاضن از بیماری‌های مسری خطرناک را در اعداد شرایط حضانت بیان نداشته اند که از نظر آنها، به نظر می‌رسد چنین شرطی معتبر نیست. (حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۲۸۹) اگر چنین مطرح باشد، دیگر هنگامی که مادر به بیماری مسری خطرناک مبتلا می‌گردد، حق حضانت وی اسقاط نمی‌شود. به این مسئله عده‌ای از فقهای امامیه تصریح کرده‌اند و دلایلی برای آن ذکر نموده‌اند که در ذیل به آنها پرداخته می‌شود.

دلیل اول: روایت در عدم سقوط حضانت: روایت نضر بن قراوش الجمال (روایت لاعدوی): «از امام صادق (ع) درباره شتری پرسیدم که مبتلا به بیماری پوستی جرب شده است او را از سایر شترها جدا کردم تا به آنها سرایت نکند و گاه برای چهارپایان خود سوت (نی) می‌زنم تا این که آب بیاشامند؟ حضرت فرمود: عربی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، به من خرید گوسفند، گاو و شتری با قیمت ارزان پیشنهاد می‌شود که مبتلا به بیماری جرب هستند، مایل نیستم آنها را بخرم از بیم این که بیماری آنها به شتران و گوسفندان خودم سرایت کند؛ پیامبر فرمود: ای عرب چه کسی برای بار اول سرایت داد؟ سپس فرمود، سرایت، فال بد، تا میمون بودن جغد، شوم بودن اشیاء یا اشخاص، مرگ به واسطه موجودات ریز شکم، محرمیت یا شیردادن پس از گرفتن از شیر، بازگشت به آداب جاهلی (بازگشت به صحرا بعد از هجرت به شهر)، روزه سکوت یک روز تا شب طلاق پیش از ازدواج، آزادی برده پیش از مالکیت و یتیمی پس از رسیدن به بلوغ وجود ندارد». (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۸، ص ۱۹۶)

در این دلیل مرحوم جزایری و محدث بحرانی از جمله کسانی می‌باشند که با استناد به «فمن أَعَدَى الاول» و «لاعدوی» از روایت قراوش، مدعی می‌باشند که ولایت مادر با بروز بیماری‌های مسری خطرناک ساقط می‌گردد. (ر.ک. التحفه السنيه، ص ۲۹۶؛ الحدائق الناضره، ۹۱/۲۵)

دلیل دوم: اطلاق ادله باب حضانت است از آنجا که در روایات باب حضانت هیچ اشاره‌ای به مانع بودن بیماری در سرپرستی طفل نگردیده است، که براساس اطلاق ادله، می‌توان حکم به عدم سقوط حضانت شخص بیمار کرد. در ادامه بیان ادله، قائلین به این قول معتقد می‌باشند که مادر می‌تواند شخص دیگری را به عنوان نائب انتخاب نماید و به طور مستقیم حضانت طفل را عهده دار گردد، چرا که با نائب گرفتن دیگر ضرری طفل را تهدید نخواهد کرد و حق مادر باقی خواهد ماند. (کریمیان، ۱۳۹۵، ص ۱۷)

فرض دوم: برخی از بیماری‌های مسری خطرناک از طریق ارتباطات معمولی بین افراد منتقل نمی‌گردد. مانند بیماری هپاتیت B ایدز و.... که معمولاً از طریق خون و مشتقات خونی آلوده انتقال می‌یابند. اگر چه سرایت این بیماری از طریق مادر به کودک و همچنین مراقبت و حضانت از کودک، هرچند بسیار ضعیف می‌باشد، لیکن گاهی امکان دارد اتفاق بیفتد. این نکته لازم به ذکر می‌باشد که این دسته از بیماری‌ها فقط در صورتی که قسمتی از بدن مادر زخمی شده است و خون و ترشحات بدن مادر به گونه‌ای با خون و قسمت‌های مخاطی بدن کودک تماس پیدا کرده است، قابلیت انتقال به کودک را دارد؛ در غیر این صورت، بیماری منتقل نمی‌گردد. (موسوی مقدم و همکاران، ۱۳۹۳، ص ۲۱۴)

حضانت پدر مبتلا به بیماری مسری خطرناک

در صورتی که پدری مبتلا به بیماری مسری خطرناک شود، در این جا دو فرض مطرح می‌باشد فرض اول هنگامی که بیماری وی از جمله بیماری‌هایی باشد که از طریق ارتباطات معمولی منتقل می‌گردد مثل بیماری‌هایی که قابلیت انتقال از طریق دستگاه تنفس را دارند. در فرض دوم این که بیماری‌هایی که از طریق خون و مشتقات خونی سرایت می‌کنند. در این جا بایستی هرکدام از فروض را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

فرض اول: در این فرض بایستی بررسی گردد که آیا حق حضانت پدر ساقط می‌شود یا خیر؟ این مسئله را ما در فرض ابتلای مادر به بیماری مسری خطرناک بیان کردیم. و در این به طور خلاصه مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

برخی از فقهای امامیه و اهل سنت بیان می‌کنند که از شروط شخص حاضن عدم ابتلا به بیماری‌های مسری خطرناک می‌باشد و به قاعده لاضرر و روایت فرار از مجذوم استناد نموده‌اند. و در مبحث قبل مطرح گردید و مورد تحلیل قرار گرفت.

اگر مصونیت از بیماری مسری را معتبر تلقی کنیم، در فرضی که پدر مبتلا به بیماری مسری می‌شود و امکان سرایت بیماری برای کودک وجود دارد. حق حضانت ساقط می‌گردد. این مسئله را برخی از فقهای امامیه در مورد مادر هم

مطرح کرده بودند(قائل به شرط بودن عدم مبتلا بودن به بیماری مسری خطرناک) در این جا این حکم در مورد پدر هم صدق می کند. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۹۵)

بنابراین، خطر انتقال بیماری به کودک در فرض بیمار بودن پدر، براساس روایت فرار از مجذوم و قاعده لاضرر، قابل توجه می باشد. حکم آن سقوط حضانت است. در غیر این صورت، اثبات حضانت وی مطرح می شود.

فرض دوم: در این فرض اگر پدری به بیماری مسری خطرناک خونی و مشتقات خونی مبتلا گردد. اگر بتوان انتقال ویروس با انجام یک سری اعمال و نکات ضروری کنترل نمود به عنوان مثال استفاده نکردن از وسایل نیز به صورت مشترک و....) چرا که انجام اعمال خطر ابتلا را محدود می کند و کودک در معرض خطر کم تری قرار می گیرد در این مسئله می توان حکم به عدم سقوط حضانت پدر را مطرح نمود. در این مورد این حکم در فرض ابتلای مادر هم در گفتار قبل مطرح و تحلیل نمود.

نکته ای در این جا قابل طرح می باشد و حتی می توان از کلام فقهای امامیه و حقوق دانان استنباط نمود این است در فرضی که پدر یا مادر مبتلا به بیماری مسری خطرناکی شده باشند و سرایت انتقال بیماری به گونه ای باشد که به ندرت منتقل می گردد و این امر باعث می شود که خطر کم تری کودک را تهدید نماید. به نظر می رسد می توان این گونه استنباط نمود که بیماری را به عنوان یک مانع در نظر بگیریم به گونه ای که هنگامی که زمان وقوع مانع حضانت را از پدر یا مادر مبتلا به بیماری موقتاً سلب نماییم و بعد از برطرف شدن این بیماری مجدداً حضانت را به آنها بازگردانیم. به عبارت دیگر این گونه می توان بیان نمود که بیماری یک امر نسبی می باشد و به گونه ای که نسبت به افراد مختلف تاثیرات متفاوت در بردارد.

با این وجود بایستی براساس تاثیرات بیماری مسری خطرناک نسبت به افراد و سرعت سرایت نسبت به کودک سقوط یا مانع بودن آن را حکم نمود و تحلیل و بررسی کرد.

حال هنگامی که شدت سرایت به ندرت باشد و خطری کودک را تهدید نمی کند یا خطر به ندرت صورت می گیرد و همچنین امکان کنترل آن بیماری به راه های مختلف وجود دارد به این صورت که بتوان در فرض ابتلا یکی از آنها به بیماری مسری خطرناک یک نفر را موقتاً اداره امور حضانت وی و ولایت وی را در بر بگیرد. مثلاً شخصی تحت عنوان امین یا پرستار حضانت او را بر عهده گرفته و تا برطرف شدن بیماری تمامی امور کودک را انجام دهد و بعد از آن که آن مانع برطرف گردید حضانت مادر باز گردد. به عبارت بهتر مقصود این است که حضانت به طور کامل ساقط نگردد بلکه موقتاً معلق گردد و بعد از گذشتن دوره درمان مجدداً حق حضانت مادر باز می گردد و وی نگاهداری و تربیت کودک را انجام می دهد.

حضانة در فرض ابتلاي والدین به بیماری مسری خطرناک

در صورتی که پدر و مادر کودک به بیماری مسری خطرناک مبتلا گردند، به گونه‌ای که هیچ یک از آن دو استحقاق حضانة کودک را نداشته‌اند، در این فرض، آیا می‌توان حق حضانة هر دوی آنان را ساقط نمود و سایر اقارب حضانة کودک را بر عهده بگیرند یا خیر؟ در پاسخ به این مسئله باید بیان داشت که اگر بیماری از جمله امراضی باشد که به کودک نماید و خوف سرایت هم وجود داشته است، به نظر می‌رسد حق حضانة هر دو ساقط گردد و سایر اقارب حضانة کودک را بر عهده بگیرند. (جزیری، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۷۰۹)

این نکته قابل ذکر می‌باشد که اگر یکی از والدین طفل بهبود پیدا کرد، حق حضانة وی باز گشته؛ چرا که از نظر فقها، در فرض ازدواج مجدد مادر پس از طلاق وی، حق حضانة به او باز گردانده می‌شود. (بهجت ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۱۰۴)

پرونده کلاسه ۱۴۰۰۶۸۹۲۰۰۵۹۶۱۳۲۶ شعبه ۲۶۸ دادگاه خانواده مجتمع قضایی خانواده ۲ تهران تصمیم نهایی شماره ۱۴۰۰۶۸۳۹۰۰۱۶۵۰۲۷۶۸

خواهان: سازمان بهزیستی استان تهران به نشانی استان تهران- شهرستان تهران- تهران- خ ولیعصر- بالاتر از میدان ونک نبش خ دستگردی (ظفر) سازمان بهزیستی استان تهران با نمایندگی خانم زهرا صادقی فرزند محمد

خوانده: خانم ----- فرزند احمد به نشانی استان تهران- شهرستان تهران- شهر تهران- خ بهبودی- کوچه بقال باشی- پلاک ۵- واحد ۳

خواسته: لغو حضانة

گردشکار- خواهان اداره بهزیستی تهران دادخواستی به خواسته فوق به طرفیت خوانده بالا تقدیم داشته که پس از ارجاع به این شعبه و ثبت به کلاسه فوق و جری تشریفات قانونی در وقت فوق العاده/ مقرر دادگاه به تصدی امضاءکننده زیر تشکیل شده است و با توجه به محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح زیر مبادرت به صدور رای می‌نماید.

«رای دادگاه»

در خصوص دادخواست اداره کل بهزیستی استان تهران به طرفیت خانم ----- فرزند احمد به خواسته سلب حضانة فرزند کودک ۶ ساله به نام شایسته راوندی در مرکز خیریه یاد گل نرگس تحت نظارت سازمان بهزیستی نگهداری می‌شود تقاضای سلب حضانة خوانده را نموده و با این توضیح خواهان به شرح متن دادخواست تقدیمی

عنوان کرده حسب ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی حضانت طفل به عهده خوانده می‌باشد لیکن خوانده با وصف ابلاغ قانونی و با رعایت انتظار کافی در جلسه دادرسی در دادگاه حضور نیافته و لایحه‌ای ارسال ننموده است دادگاه با توجه به مراتب فوق و ملاحظه مدارک پیوست پرونده مبنی بر نظریه پزشک قانونی به شماره ۱۵۶۱۳۲۷۵/۱۴۰۰۴۳۹۹۰ مورخه ۱۴۰۰/۸/۱۲ که حاکی از فقدان صلاحیت خوانده در نگهداری از فرزندان خود بود لذا دعوی خواهان را محمول بر صحت تلقی به استناد ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی سلب حضانت از خوانده و حکم به نگهداری طفل به نام شایسته بر عهده اداره بهزیستی استان تهران صادر و اعلام می‌نماید رای صادره غیابی و ظرف مدت بیست روز پس از ابلاغ قانون و اخواهی در این شعبه و سپس ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر در محاکم محترم تجدید نظر استان تهران می‌باشد.

رئیس شعبه ۲۶۸ دادگاه عمومی حقوقی دو تهران ولنجک- داود آذرتاش شندی

رای فوق از لحاظ شکلی و ماهوی قابل نقد و بررسی می‌باشد. از منظر شکلی بایستی بیان کرد که علائم نگارشی به طور صحیح رعایت نگردیده است و باید تصحیح گردد. از منظر ماهوی به نظر می‌رسد قاضی در این پرونده مطرح شده استناد به قانون مناسب بوده است لیکن به نظر می‌رسد ذکر یک سری نکات حائز اهمیت می‌باشد. در مورد لغو حضانت قاضی محترم باید تفکیک قائل می‌شد. به نظرم در خصوص بیماری‌های مربوط به روح و روان باید تحقیقات و بررسی بیشتری در خصوص والدین صورت بگیرد. حتی در طی چندین جلسه توسط روانپزشکان و روانشناسان ارزیابی شود و با توجه به بیماری والدین حسب مورد لغو حضانت یا تعلیق حضانت صادر بشود. مثلاً اگر بیماری والدین در حد جنون باشد و سلامت جسمی و روحی و روانی کودک به خطر بیفتد به نظرم باید حکم سلب حضانت صادر بشود. ولی اگر بیماری والدین به صورتی باشد که به سلامت کودک آسیب وارد نمی‌کند و یا این که مثلاً با گرفتن پرستار یا موارد مشابه امکان مراقبت و عدم آسیب است و سلامت جسمی و روحی کودک آسیب نمی‌بیند و یا بیماری والدین به گونه‌ای است که به طور موقت و تحت درمان می‌باشد به نظر می‌رسد بتوان رای تعلیق حضانت را صادر نمود.

نتیجه گیری

زمانی بیماری‌های مسری خطرناک موجب سلب حضانت می‌شود که فرد قادر به نگهداری کودک ولو با کمک دیگری یا از طریق نائب گرفتن هم نداشته باشد؛ دلیل این حکم اطلاق ادله و عدم لزوم مباشرت در امر حضانت می‌باشد. شرط سلامت از بیماری مسری و صعب‌العلاج صراحتاً در قانون مدنی پیش بینی نشده است. براساس ماده ۱۱۷۳ این قانون در صورت در معرض خطر قرار گرفتن جسمانی کودک، از عواملی می‌باشد که دادگاه را به تصمیم گرفتن و تجدید نظر در وضع حضانت وی می‌کند. بنابراین اگر با بیماری مسری خطرناک سرپرست، صحت

جسمانی کودک در معرض خطر قرار گرفته باشد؛ بدین نحو که بیماری مسری به کودک سرایت کند و موجب ضرر به او گردد حق حضانت ساقط می‌گردد و در غیر این صورت، با توجه به اطلاق ادله و همچنین با تمسک به روایت «لاعدوی» می‌توان قائل به عدم سقوط حضانت سرپرست گردید. اما آنچه به نظر می‌رسد این است که مهم‌ترین دلیل عدم سقوط حضانت سرپرست (حاضن) بیمار، عدم اعتبار مباشرت در امر حضانت می‌باشد؛ زیرا حقیقت حضانت، تسلط بر امور تربیتی و پرورشی طفل است، نه مباشرت در انجام کارهای او، بدین نحو که حق حضانت، انجام امور و مصلحت کودک به طور مستقیم نمی‌باشد و سرپرست این حق را دارد که برای انجام امور مربوط به کودک، در صورت ابتلای به بیماری مسری خطرناک، نایب گرفته تا وظیفه حفظ و نگهداری کودک را بر عهده بگیرد. البته شاید بتوان گفت که حضانت نیازمند ارتباط مستقیم و ملاقات و همنشینی با طفل است که بی‌شک در وضعیت بیماری‌های مسری خطرناک این مسأله با مانع مواجه می‌شود و در مواردی می‌توان سلب حضانت را موجه دانست. اما در خصوص ولایت و سرپرستی، بی‌گمان وضعیت ارتباط مستقیم طفل کمتر است و بیماری‌های مسری خطرناک غالباً تأثیری بر سلب ولایت و سرپرستی ندارد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

اباذری فومنی، منصور، (۱۳۷۷). «انحلال نکاح دائم از نظر قانون مدنی ایران»، نشر خیام.

امامی، محمد، رضوی، سید علی، رضوی، سید محمد، (۱۳۹۹). «مبانی فقهی ۲۳ قانون حمایت از خانواده از دریچه فقه مقارن»، آموزه‌های فقه مدنی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره ۱۲، شماره ۲۱.

انصاری، مرتضی (۱۳۸۶)، «مکاسب». نشر تراث الشیخ الأعظم.

آقائی بجستانی، مریم، روحانی مقدم، محمد (۱۳۹۵)، «آسیب شناسی فقهی قوانین حضانت»، انتشارات مجد.

بارانی بیرانوند، امیر، فلاح، زکیه، مختاری، عبدالله، (۱۳۹۳). «اثر ابتلای والدین به بیماری جسمی (مسری و صعب العلاج) بر حضانت کودک»، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۶، شماره ۱۱، ص ۲۱۷-۲۲۸.

باقری، فاطمه (۱۳۹۷)، «پایان نامه تأثیر بیماری‌های روحی و جسمی والدین در حضانت فرزند».

بهجت، محمد تقی، (۱۳۸۰). استفتانات، ج ۳.

بیگللی، سعید (۱۳۹۰)، «مشکلات و خلأهای قانونی نهاد حضانت در نظام حقوقی ایران»، فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)، سال ۶، شماره ۵۵.

حاجی عزیزی، بیژن، مولودی، محمد، حسنخانی، راضیه (۱۳۹۴)، «نوآوری‌ها و چالش‌های حق حضانت زنان در پرتو قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱»، مطالعات راهبردی زنان، سال ۱۸، شماره ۷۰.

حائری - ابراهیمی، (۱۳۷۷)، «حق سرپرستی و نگهداری کودک (حضانت)». فقه زن و خانواده، شماره ۱۶-۱۵.

- حجتی اشرفی، غلام رضا، (۱۳۸۱)، «قوانین و مقررات راجع به حمایت خانواده»، نشر گنج دانش، چاپ ۳.
- حسنلو، امیر علی، (۱۳۹۹)، «سیر تاریخی بیماری‌های واگیردار در ممالک اسلامی و نوع مواجهه با آن». سال ۵، شماره ۱۸، ص ۵۰-۲۹.
- حسینی، سید سعید، حسینی، سید یزدان، (۱۳۹۹)، «واکاوی فقهی حقوقی بیماری واگیر خطرناک و سریع‌الانتشار (کرونا) رفع مسئولیت مدنی ناقلان». مقاله کنفرانسی (کنفرانس بین‌المللی فقه، حقوق، روانشناسی و علوم تربیتی در ایران و جهان اسلام).
- حق دوست، مریم، (۱۳۹۴)، «دعای حضانت در رویه دادگاه‌ها»، گروه پژوهشی انتشارات چراغ دانش.
- خوئینی، غفور، همایون، رضایی نژاد (۱۳۹۰)، «مصلحت و مسائل نوظهور حقوق»، پژوهش نامه حقوق اسلامی، سال ۱۲، شماره اول، پایانی ۳۳، ص ۵-۲۶.
- دیویدال، هیمن، (۲۰۰۴)، «دستور کار کنترل بیماری‌های واگیردار در انسان، مترجم: حسین صباغیان، انتشارات گپ، ویرایش ۱۸.
- راغب اصفهانی، حسین، (۱۴۱۶)، «مفردات الفاظ القرآن»، نشر دمشق: دارالقلم، بیروت: الدارالشامیه.
- رفیعی، محمد نقی، حبیبی، فاطمه، (۱۳۸۹)، «نگاهی تحلیلی به مبانی فسخ ازدواج ناشی از بیماری‌ها»، فصلنامه حقوق پزشکی، سال ۴، شماره ۱۵.
- روشن، محمد، (۱۳۹۹)، «نقش اضطرار در رفع تکلیف قانونی حضانت کودکان و حق ملاقات در شرایط پاندمی کووید ۱۹»، فصلنامه تحقیقات حقوقی - ویژه نامه حقوق و کرونا، دوره ۲۳، ص ۸۹-۱۱۱.
- زاهدی، عاطفه، (۱۳۹۲)، «مجموعه پرسش و پاسخ‌های حقوقی، قیمومت، وصایت»، نشر جنگل، چاپ ۲.
- زندگی آبادی، آستانی، محمد رضا، خادمی پور، رحیمه، (۱۳۹۸)، «جایگاه بیماری‌های عصبی در موانع حضانت موضوع ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی»، حقوق پزشکی، دوره ۱۳، شماره ۵۱، ص ۸۸-۶۵.
- زندى، محمد رضا، (۱۳۹۳)، «رویه قضایی دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران در امور خانواده (طلاق، نکاح، حضانت)»، نشر جنگل، چاپ ۴.
- سلاطینی اسلامیه، اکرم، چهنکدی نژاد، علی، (۱۳۹۲)، «حضانت اولاد و مسئولیت تضامنی والدین از منظر فقه و حقوق موضوعه»، فصلنامه فقه و تاریخ تمدن، ص ۱۳۶-۱۱۳.
- شریفی، فاطمه، پورعبدالله، کبری، (۱۳۹۹)، «شرطیت امانت برای حضانت در نظام حقوقی ایران»، نشر مجد. شیبانی فر، محمد حسن، پوربافرانی، علی رضا، جعفری، قاسم، امیرپور، حیدر، (۱۴۰۱)، «مسئولیت‌های فقهی و حقوقی انتقال بیماری‌های مسری»، ماهنامه علمی جامعه شناسی سیاسی ایران، سال پنجم، شماره دوازدهم، ص ۱۷۰-۱۶۳.
- صابری، حسین (۱۳۸۴)، «فقه و مصالح عرفی»، قم، بوستان کتاب.
- صادقی، محمد، (۱۳۹۴)، «مسئولیت ناشی از حضانت»، انتشارات مجد، تهران: چاپ اول.
- صدیقیان، امیر محمد، سلیمیان، ابوالفضل، افخمی مهرجردی، محسن، (۱۳۹۵)، «حضانت و قیمومت و مسئولیت‌های ناشی از آن»، نشر مجد، چاپ ۱.
- صفایی، سید حسین، امامی، اسدالله، (۱۳۹۰)، «حقوق خانواده»، چاپ پنجم، انتشارات مجد.
- صفائی، سید حسین، امامی، اسدالله، (۱۴۰۲)، «مختصر حقوق خانواده»، چاپ ۵۹، انتشارات میزان.

- طاهری نیا، احمد، (۱۳۸۹). «پژوهشی در حضانت کودک از دیدگاه اسلام»، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، چاپ ۱.
- عمید، حسن، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی عمید، ص ۲۳۲.
- فتحی، صبور، جوادی، سید معین، (۱۳۹۴). «حضانت و حقوق دعاوی راجع به آن»، مجمع علمی-فرهنگی مجد، چاپ ۱.
- سید فاطمی، سید محمد قاری (۱۳۷۴)، «ترویج کودکان»، نامه مفید، ش ۲.
- قاسم زاده، سید مرتضی، (۱۳۸۰). «ازدواج غیر رشید، مجنون، بیماری جسمی یا روحی خطرناک»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی - دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۲۳ و ۲۴، ص ۱۴۷-۱۳۷.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۴)، «مقدماتی حقوق مدنی خانواده».
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸). «دوره حقوق مدنی خانواده»، جلد ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، ج ۲.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۰). «حقوق مدنی ایقاع»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کانینگهام، لئون، بلوم، هوث، روس، اسپانگ، (۲۰۱۰). «بارداری و زایمان ویلیامز، مترجم: بهرام قاضی جهانی با همکاری روشنک قطبی، تهران: گلبان، ویراست ۲۳.
- کریمیان، حسین (۱۳۹۸)، «پرورش فرزند»، انتشارات کتاب جمکران.
- گرچی، ابوالقاسم، (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی حقوق خانواده»، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ۳.
- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۹۳). «بررسی فقهی حقوق خانواده (نکاح و انحلال آن)»، چاپ ۱۷، تهران: انتشارات مرکز نشر علوم اسلامی.
- محقق داماد، سید مصطفی، (۱۳۹۷). «قواعد فقه بخش مدنی»، تهران: انتشارات مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ پنجاهم.
- مرادی، خدیجه، امیری، مستانه، (۱۳۹۶). «آثار تخلف ولی قهری از دیدگاه فقهای مذاهب اسلامی و حقوق ایران»، دو فصلنامه علمی-پژوهشی فقه مقارن، سال ۵، شماره ۹، ص ۷۶-۴۱.
- مشایخی، قدرت الله، (۱۳۸۱). «حضانت از دیدگاه فقه و حقوق»، فصلنامه علمی-پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، سال ۱۲، شماره ۴۱.
- مقدادی، محمد مهدی، (۱۳۹۰). «جایگاه و تاثیر مصلحت در سرپرستی کودک از دیدگاه فقه و حقوق»، مطالعات راهبردی زنان، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان و خانواده، سال ۱۴/شماره ۵۴.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۳ق)، «انوار الفقاهه»، کتاب البیع، قم، مدرسه امام امیر المومنین (ع).
- موسوی مقدم، سیده سمانه، تولائی، علی، & ابوبی مهریزی، حسین. (۱۳۹۳). «تأثیر بیماری‌های جسمی بر سلب حضانت»، فصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، شماره ۶، ص ۲۱۱-۲۲۸.
- مهرانگیز کار، (۱۳۷۸). «رفع تبعیز از زنان، (مقایسه کنوانسیون رفع تبعیز از زنان با قوانین داخلی ایران)»، شرکت نشر قطره، چاپ ۱.
- میر صالحیان، اکبر، دالوند، مصیب، (۱۳۹۷). «تاریخچه بیماری‌های عفونی باکتریایی شایع در ایران، مجله میکروب شناسی پزشکی ایران»، شماره ۲.

- میرتبار، سید مجتبی، (۱۳۹۸). «بررسی ضمان ناشی از انتقال بیماری مسری»، دو فصلنامه علمی-تخصصی فقه و اجتهاد، سال ۶، شماره ۱۱.
- نائینی، میرزا محمد حسین (۱۴۱۳ق)، «المکاسب و البیع»، جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه قم، موسسه النشر الاسلامی، ج ۲.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۱۲ق)، «جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام»، ج ۴، چاپ ۷، بیروت: دار احیا التراث العربی.
- نظری توکلی، سعید، (۱۳۹۱). «حضانة در فقه اسلامی»، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ دوم.
- نعیمی، سید محمود (۱۳۷۳)، «قانون نکاح و طلاق (حضانة و نگهداری اطفال)»، نشر منور، چاپ دوم.
- وفایی، فاطمه، بحرینی، محمد جواد، (۱۳۹۱). «سقوط حضانة کودک»، مجله تخصصی نورمگز، سال ۵، شماره ۱۳، ص ۱۴۴-۱۱۳.
- یزدی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۷۵)، ترجمه شرایع، ج ۲، چاپ دوم، تهران: نشر دانشگاه تهران.
- یوسف زاده، مرتضی، (۱۳۹۲). «حقوق مدنی ۵ خانواده»، سهامی انتشار.
- ابن بابویه قمی، محمد بن علی، (۱۴۱۵ق). «من لایحضره الفقیه»، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ج ۲. صدوق، محمد بن علی بن بابویه؛ ۱۳۹۱، ص ۵۹۰.
- ابن سینا، قانون در طب، ج ۳، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۴.
- ابن فارس، معجم مقاییس اللغة؛ ج ۲.
- اصفهانى، ابوالحسن، وسیله النجاه (مع حواشی الکلایگانی)، ج ۲.
- انصاری، مرتضی، (۱۳۷۷) «فرائد الاصول»، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵ق). «المکاسب»، قم: موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسين، ج ۲۳، بی تا.
- بحرانی، یوسف، الحدائق الناطره فی احکام العتره الطاهره، پیشین، ج ۲۵، چ ۱.
- حر عاملی، محمد بن حسن، «تفصیل وسائل الشیعه فی تحصیل مسائل الشریعه»، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره).
- حلبی، ابوالصلاح، (۱۴۰۳ق). «الکافی فی الفقه»، اصفهان: مکتبه الإمام امیر المؤمنین (ع)، ج ۸، چ ۱.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام، ۱۴۱۳ه.ق.
- حلی (محقق)، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن الحسن، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ۱۴۱۲.
- حلی، أبو منصور حسن بن یوسف بن مطهر الأسدی؛ ۱۴۱۳ه.ق، کتاب النکاح، ج ۲، ص ۵۱.
- خوانساری، سید احمد، جامع المدارک فی شرح المختصر النافع؛ ۱۳۵۵، ج ۴، ص ۴۷۲.
- عمید زنجانی، عباس علی (۱۴۱۲ق)، «فقه سیاسی»، ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- زین الدین الجبعی العاملی (شهید ثانی)، مسالک الافهام، پیشین، ج ۸، ص ۴۲۴؛ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۶، ص ۴۰.
- السید محمد آل بحر العلوم، (۱۴۰۳ق). «بلغه الفقیه»، تهران: مکتبه الصادق (ع)، ج ۳، چ ۴.

- شهيد اول، (١٤١٠ق). «لمعه الدمشقيه في فقه الاماميه»، بيروت: دار التراث الدار الاسلاميه، ج ١.
- شهيد ثاني، زين الدين بن علي، (١٤١٠ق). «الروضه البهيه في شرح اللعه الدمشقيه، قم: كتاب فروشي داوري، ج ٣، ج ١.
- الطريحي، فخر الدين، (١٤٠٣ق). «مجمع البحرين»، بيروت: موسسه الوفاء، ج ٢.
- طوسي، شيخ ابو جعفر، «المبسوط في فقه الاماميه»، تهران: المكتبه المرتضويه لاحياء الآثار الجعفريه، ج ٢، ج ٣، بي تا.
- فاضل لنكراني، محمد، (١٣٨٣ش). «جامع المسائل»، نشر امير، ج ٢، ج ١١.
- قمي، ١٤١٣، ج ٤؛ مغربي، ١٣٨٥، ج ٢، ص ٢١٩؛ حسيني مراغي، ١٤١٧، ج ٢، ص ٣٥٧.
- كليني، محمد بن يعقوب، (١٤٢٩ق). «الكافي»، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ج ٥، ج ٤.
- گلپايگاني، محمد رضا، (١٤٠٩ق). «مجمع المسائل»، دارالقرآن الكريم، ج ٥، ج ٢.
- مجلسي، محمد باقر، (١٤١٠). «بحار الأنوار»، بيروت: موسسه الطبع و النشر، ج ٢، ج ١.
- محقق ثاني، علي بن حسين (١٤١٤ق)، «جامع المقاصد في شرح القواعد»، قم: موسسه آل البيت (ع)، ج ١٢.
- محقق كركي، علي بن حسين، (١٤١٤ق). «جامع المقاصد في شرح القواعد»، قم: موسسه آل البيت (ع)، ج ١٢، ج ٢.
- محمد شطا الدمياطي، الكبرى الدمياطي، «اعانه الطالبين»، دارالفكر بيروت، ج ١.
- محمد محي الدين، عبدالحميد، «التحفة السنيه»، ج ١.
- مغنيه، محمد جواد، (١٤٢١ق). «الفقه على المذاهب الخمسه»، بيروت: دارالتيار الجديد، ج ٢، ج ١.
- موسوي خميني، روح الله، تحرير الوصيله، ج ٢، ص ١٣؛ گلپايگاني، محمد رضا، مجمع المسائل، ج ٣، ص ٢٣.
- نجفي، شيخ محمد حسن، (١٤١٢ق). «جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام»، بيروت: دارإحياء التراث العربي، ج ٤، ج ٧.

The list communicable diseases

